

اصول بنیادین، مفاهیم، فرایندها و پایه‌های اجتماعی

عنا دموکراسی

تدوین: مرکز آموزش شهروندی
(Center for Civic Education)



این کتاب ترجمه فارسی کتاب زیر است:

“Elements of Democracy”

English edition copyright © 1991. Center for Civic Education.
5115 Douglas Fir Road, Suite J, Calabasas, CA, USA.

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, or by any information storage and retrieval system, without permission in writing from the Center for Civic Education.



آموزشکده الکترونیکی
توانا
TAVAANA
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

عناصر دموکراسی (Elements of Democracy)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

تدوین: مرکز آموزش شهروندی (Center for Civic Education)

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

© E-Collaborative for Civic Education 2014

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative for Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشتری داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروندی، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که بشهر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیرگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است. تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کشمگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهاد های شما

مریم معمار صادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار مترجم
۱۱	مقدمه
۱۳	فصل یکم: سیاست و حکومت
۲۱	فصل دوم: مفاهیم و اصول بنیادین مردم‌سالاری
۴۵	فصل سوم: مردم‌سالاری و شهروندی
۵۹	فصل چهارم: بنیادهای یک جامعه آزاد
۱۰۱	فصل پنجم: حکومت مردم‌سالاری
۱۱۷	فصل ششم: فرایندهای سیاسی مردم‌سالاری
۱۳۵	نتیجه

پیشگفتار مترجم

«مردم‌سالاری بدترین نوع حکومت، به استثنای انواع دیگر آن است.» بی‌دلیل نیست که چرچیل به رُک‌گویی معروف بود، چراکه به راستی «انواع دیگر آن»، یعنی انواع دیگر حکومت، کدامند غیر از قلیل‌سالاری (oligarchy) و انواع آن، چه ثروتمندسالاری (plutocracy)، چه قوم‌سالاری، چه دین‌سالاری، چه نژادسالاری...؟

ریمون آرون، اندیشمند لیبرال نامی فرانسوی قرن بیستم، در یکی از درس‌گفتارهای خود در باب دموکراسی و انواع آن، به نکته‌ای اشاره کرده بود، درخور توجه. به عقیده او، هر نوع حکومتی به ناچار قلیل‌سالار است، بدین معنی که در هیچ نوع حکومتی، مگر آن هم با ملاحظاتی چند، در نظام‌های معروف به مردم‌سالاری مستقیم، نمی‌توان انتظار داشت که مردم، در تعدد و در تکرر بی‌شمار خود، به طور مستقیم اداره امور جامعه را به دست گیرند. بنابراین و بر پایه تحلیل آرونی قضیه، هر نوع حکومتی، هرچند مردم‌سالار به معنی دقیق و امروزی و «غربی» کلمه، الزاماً قلیل‌سالار و الیگارشیک است. آنچه در نگاه آرونی حکومت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند، میزان باز بودن آنها و به یک عبارت، میزان سیالیت آنها است. نظامی باز است که سیالیت در تاروپود آن در جریان باشد. نظام‌های بسته، برعکس، مثل آب راکد، ساکن و فاقد حرکت هستند. عدم سیالیت در چنین نظام‌هایی منجر به بازتولید مدار بسته نخبگان می‌شود، بازتولیدی که به معنای دقیق و تحت‌اللفظی کلمه، تولیدمثلی فاقد خلاقیت خواهد بود. نظامی که در آن، تکرر مردمی، اندیشه‌ها، امیال، سلیق، گفتمان‌ها و یا نسل‌ها بازتابی در لایه‌های تشکیل‌دهنده الیت‌های در حکومت نداشته باشد، نظامی است راکد و درج‌ازن. آنچه در میان دیگر شاخص‌ها و معیارهای رایج از قبیل پاسخگویی، حکومت محدود و مبتنی بر قانون (اساسی) و... مردم‌سالاری را از

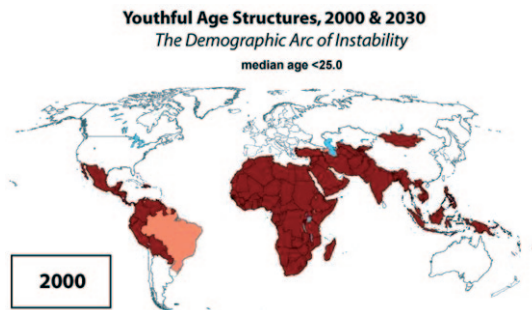
«انواع دیگر» حکومت مستثنی و متمایز می‌کند، سیالیت الیت‌های حکومت‌کننده در آن است. همین سیالیت است که، بنا بر تحلیل آرونی، متضمن کیفیت نخبگان در نظام‌های باز مردم‌سالار و در قیاس با نظام‌های بسته می‌گردد. بنابراین، رابطه میان سیالیت از یک سو و کیفیت از سوی دیگر، رابطه‌ای است علیتی (causal). پرسش خواهد شد که شاخص‌ها و سنجه‌های کیفیت در فرایند برآمدن کیفیت از دل سیالیت کدامند؟ پرسش را طور دیگری مطرح کنیم: اتوریته (autorité) چگونه بنا می‌شود؟

میشل سر، اندیشمند نامی دیگر فرانسه و استاد فلسفه و علوم سیاسی در دانشگاه آمریکایی استانفورد در کالیفرنیا، در بحث امروزی «بحران اتوریته»، چنین استدلال می‌کند که «تنها اتوریته ممکن، آنی است که بر پایه کاردانی بنا شده باشد». یعنی کیفیت الیت را با کاردانی آن می‌سنجند. کاردانی در اینجا، برگردان فارسی واژه فرانسوی compétence به معنای «توانایی یک اتوریته در انجام کاری» است. اتوریته چیست؟ اتوریته از ریشه لاتین auctoritas که با augere به معنای «بالا بردن»، «رُشد دادن» و «افزودن» هم‌خانواده است، می‌آید. به عبارت دیگر، صاحب اتوریته کسی است که دیگری را بالا می‌برد، او را رُشد می‌دهد و چیزی بر او می‌افزاید. واژه author یا مؤلف (یعنی جمع‌کننده، سازواردهنده و نویسنده به تعریف دهخدایی کلمه)، از دیدگاه زبان‌شناختی، مشتقی از اتوریته یا authority است. به موضوع اصلی مبحث خود برگردیم: الیت‌های مردم‌سالار چگونه‌اند؟

الیت‌های صاحب اتوریته در مردم‌سالاری، کاردانانی هستند که چیزی بر مردم خود می‌افزیند، آنها را بالا می‌برند و رشد ایشان را تسهیل و تسریع می‌کنند. رُشد مردم به نوبه خود سازوکاری می‌شود که بازخورد آن در نظام سیاسی منجر به سیالیت بیشتر الیت‌ها و گردش در نخبگان و در نتیجه ارتقاء کیفیت آنان می‌گردد. به عبارت دیگر، رُشد مردم و کیفیت الیت، رشد حکومت‌شوندگان و کیفیت حکومت‌کنندگان، در رابطه‌ای علیتی با یکدیگر قرار دارند.

دنیایی که در پیش رو داریم، دنیایی است که در آن «کاهش فقر، رشد طبقه متوسط جهانی (global middle class)، دستاوردهای آموزشی فزاینده، گسترش استفاده از فن‌آوری‌های ارتباطی و صنعتی و پیشرفت‌های بهداشتی و درمانی، به تسریع توانمندسازی فردی (individual empowerment)

منتهی خواهد شد». در چنین دنیایی، «هیچ قدرتی به تنهایی هژمونیک نخواهد بود و قدرت به شبکه‌ها و ائتلاف‌ها در دنیایی چندقطبی، نقل مکان پیدا خواهد کرد». در چنین دنیایی، «کمان جمعیتی بی‌ثباتی (the demographic arc of instability) تنگ‌تر خواهد شد.^۱ رشد اقتصادی در کشورهای پیرشونده احتمالاً رو به کاهش



۱. منظور از کمان جمعیتی بی‌ثباتی، کمانی است متشکل از کشورهای بسیار جوان از آمریکای لاتین و مرکزی گرفته تا آفریقا، خاور نزدیک و میانه، آسیای جنوب غربی و بخش‌هایی از آسیای جنوب شرقی. نمایه بالا برگرفته از منبع زیر است:

Wither the Demographic Arc of Instability. By Richard Cincotta, Stimson Center, Washington, November 24, 2010.

خواهد گذاشت. ۶۰ درصد جمعیت دنیا در مناطق شهری زندگی خواهد کرد؛ و مهاجرت رو به افزایش خواهد گذاشت». در دنیایی که در پیش رو داریم، «متأثر از نیروی محرکه ناشی از فن‌آوری‌های نوین، بازیگران غیردولتی (nonstate actors)، نقشی فزاینده در برخورد با چالش‌های جهانی بر عهده خواهند گرفت»^۱.

مردم‌سالاری را، همچنان که میشل سِر فرانسوی یادآور می‌شود، باید در قالب دیگری نیز مدنظر قرار داده و تحلیل کرد: دنیای امروز دنیایی است که پس از دو تحول بزرگ تمدنی در تاریخ بشریت، یعنی پس از گذار از فرهنگ شفاهی به تمدن کتبی (آتن باستان و سقراط) و نیز گذار از تمدن کتبی به چاپی (گوتنبرگ و گذار از «کتاب»، یعنی از کتاب مقدس به انواع کتاب‌ها)، می‌رود تا از تمدن چاپی به سرعت وارد تمدن دیجیتال گردد. در چنین تمدنی، همان‌طور که در بالا متذکر شدیم، از نقش دولت‌ها کاسته و به نقش بازیگران غیردولتی، شبکه‌ها و ائتلاف‌ها و به‌طور خلاصه به نقش افراد افزوده خواهد شد. به عبارت دیگر، در چنین دنیایی، مرکز ثقل قدرت رفته‌رفته از حوزه انحصاری مصلحت نظام (raison d'état) به دامنه فزاینده مصلحت شبکه‌ها (raison des réseaux) نقل مکان پیدا خواهد کرد.

جستاری که پیش روی دارید، تحت عنوان «عناصر مردم‌سالاری»^۲، علاوه بر مقدمه و نتیجه‌گیری پایانی، از شش فصل تشکیل شده است. در تدوین آن، تا حد ممکن از واژگان و تعاریفی ساده استفاده شده است. با این حال، مردم‌سالاری ایده ساده‌ای نیست. مردم‌سالاری بدون الیت‌هایی که به سنگینی مسئولیت خود در قبال مردم پی برده باشند، امکان‌پذیر نیست. مردم‌سالاری اما هر چه باشد، تردیدی نیست که آینده آن با آینده بشریت درهم آمیخته است.

1. Global Trends 2030 : Alternative Worlds. A publication of the US National Intelligence Council, December 2012.

2. Elements of Democracy : The Fundamental Principles, Concepts, Social Foundations, and Processes of Democracy. Principal writer, Charles F. Bahmueller. Edited by David W. Hargrove. Center for Civic Education, Woodland Hills, CA, 2007.

مقدمه

ایده مردم‌سالاری، ایده ساده‌ای نیست. برداشت ما از این مفهوم، در ساده‌ترین حالت آن، این است که مردم‌سالاری یعنی «حکومت مردم»، ولی چنین تعریفی، هر چند پسندیده و شناخته شده است، چیز زیادی به ما نمی‌آموزد. اگر بخواهیم راهی به درون مجموعه پیچیده افکاری بیابیم که برآمد آن همان چیزی است که ما از آن تحت عنوان «مردم‌سالاری» یاد می‌کنیم، باید نخست به درک درستی از مفاهیم پایه‌گذار آن به دست آوریم.

جستاری که پیش روی دارید، تحت عنوان «عناصر مردم‌سالاری»، دقیقاً تلاشی است در همین راه، یعنی در راه به دست دادن درکی درست از مفاهیم بنیادین مردم‌سالاری و واژگان آن. مردم‌سالاری در آمریکا، اروپا و در دیگر نقاط دنیا که حکومت در آنها بر این پایه ریخته شده است، به نام «مردم‌سالاری لیبرال» شناخته شده است. معنی این اصطلاح به توضیح نیاز دارد.

یکی دیگر از مفاهیمی که امروزه به کرات در گفت‌وگوهای مدنی به کار گرفته می‌شود و آن نیز به توضیح نیاز دارد، اصطلاح «جامعه مدنی» است. برخلاف آنچه برخی ممکن است تصور کنند، منظور از این اصطلاح جامعه‌ای نیست که در آن «افراد اجتماع نسبت به یکدیگر متمدانه رفتار می‌کنند». اگر چه اندیشمندان علوم سیاسی و آموزگاران و دیگران در استفاده‌ای که از این اصطلاح می‌کنند معنی «نزاکت» و «رفتار متمدانه» را نیز در آن درج می‌کنند، ولی عمق تعریف آن از پیچیدگی خاصی برخوردار است. آنچه در قلب تعریف معاصر این اصطلاح نهفته است، ایده سازمان‌های داوطلبانه مستقل از حکومت است. با اینکه اغلب در رابطه با این تعریف به عنوان هسته مرکزی مفهومی اصطلاح «جامعه مدنی» اتفاق نظر وجود دارد، در ارتباط با اینکه «جامعه مدنی» دقیقاً کدام عناصر و بخش‌های جامعه را

شامل می‌شود، اجماعی وجود ندارد.

در بامداد عصر مطالعه سامان‌یافته سیاست، ارسطو، در سخنانی به یادمانده، یادآور این نکته شد که در مطالعه‌ای از این دست، «ما نباید بیش از آنچه سوژه مورد مطالعه می‌تواند تقبل کند، در پی شفافیت باشیم». همچون ایده «جامعه مدنی»، بسیاری از مفاهیمی که تشکیل دهنده واژگان مردم‌سالاری‌اند، یا در تعریف خود مورد بحث و تقابل افکارند و یا از شفافیت چندانی برخوردار نبوده و در ابهام و در عدم شفافیت به سر می‌برند. واقعیتی از این دست به این معنی است که اجماع کامل و اتفاق نظر تمام عیار در میان آنهایی که با گفتمان سیاسی و چنین مفاهیم، واژگان و اصطلاحاتی سروکار دارند، همواره میسر نخواهد بود.

با این حال، هدف از «عناصر مردم‌سالاری» این است که تا آنجا که ممکن باشد، تعریف و یا تعاریف واژگان بنیادین مردم‌سالاری، چه از دیدگاه نظری و چه عملی، شفاف و روشن گردند. از طرف دیگر و دقیقاً به دلایلی که توضیح آن در بالا رفت، هیچ‌یک از تعاریفی که در این جستار به دست داده خواهد شد را نمی‌توان به عنوان تعریف نهایی و «فصل‌الخطاب» در رابطه با هر یک از مفاهیم مورد مطالعه تلقی کرد. هدف ما از گردآوری واژگان مردم‌سالاری در محدوده جستار حاضر، شفاف‌سازی مفاهیم تا آن اندازه است که به خواننده این امکان را بدهد تا خود به کمک آن، پا به عرصه گفتگو در باب مردم‌سالاری بگذارد.

امیدواریم که با تسحیل فهم و درک مفاهیم پیچیده‌ای که لازمه شناخت و بحث مردم‌سالاری است، خوانندگان را بر آن داریم که به تعمیق این مفاهیم همت گماشته و در پی دستیابی به شناختی هرچه عمیق‌تر از اهمیت مباحث مورد مشاجره پیرامون مردم‌سالاری باشند. هرچه باشد، افکار پیامدهایی دارند. افکاری که پیرامون به اجرا گذاردن مردم‌سالاری در دنیای مدرن سیر می‌کنند، از جمله افکاری هستند که بیشترین پیامدها را با خود به همراه دارند و با ادامه روند انقلاب مردم‌سالار و گسترش آن به اقصی نقاط دنیای معاصر، بر میزان پیامدهای نهفته در این افکار، هر چه بیشتر افزوده خواهد شد. بنابراین، پیر و جوان باید هر چه بیشتر با این مفاهیم و واژگان آشنا گردند. «عناصر مردم‌سالاری» دقیقاً در همین راستا و برای کمک به برداشتن نخستین قدم در راه «آشنایی» با این واژگان، تألیف و تدوین شده است.



سیاست و حکومت

گوهر سیاست و حکومت

سیاست در هر جایی که مردم با هم زندگی می‌کنند یافت می‌شود. سیاست، نه یکی از صور تصادفی جامعه، بلکه یکی از صورت‌های ضروری آن به شمار می‌رود. در هر اجتماعی، یک سلسله نیازها و برهان‌های دووجهی و یا وضعیت‌های دشوار پدید می‌آیند که نیازمند توجهی خاص هستند. یکی از دلایل بروز چنین شرایطی نیز این است که هر جامعه‌ای نیازمند آن است تا برای دفاع خارجی و امنیت داخلی خود، تدابیری را اتخاذ کند. نیازهای فراوان دیگری نیز به میان می‌آیند. در این میان می‌توان به نیاز به آئینی برای حل و فصل دعاوی اشاره کرد. اگر دعاوی منجر به خشونت شوند، آنچه مورد تهدید قرار می‌گیرد، امنیت تمامیت جامعه است. فقط آن دسته از ساختارهایی که از طریق فرایند سیاسی برپا شده‌اند - همچون نیروی انتظامی و یا دیوان‌های قانونی - می‌توانند پاسخگوی نیازهای فوق باشند.

ضرورت سیاست و حکومت

می‌توان سیاست و حکومت را برآمد اجتناب‌ناپذیر هم‌زیستی مردم، در هر کجا که باشد، تلقی کرد:

- سیاست در هر کجا که مردمی با هم زندگی کنند و در نتیجه مجبور به اتخاذ تصمیم‌های جمعی بشوند، ضرورتاً بروز خواهد کرد.
- سیاست ضروری است چرا که مردم تنها از طریق عملکرد گروهی و نه به صورت مجزاست که می‌توانند به برخی از اهداف دست یافته و یا برخی از مشکلات خود را برطرف کنند.

• افراد و گروه‌ها نمی‌توانند بدون پشتوانه سیاست و حمایت دولت و نیروهای انتظامی، استعدادهای خود را شکوفا کرده و در این راه از امنیت لازم برخوردار باشند.

• بر پایه یک نگرش سنتی، سیاست و حکومت حاصل یک فرایند طبیعی توسعه و تکامل انسانی‌اند. هنگامی که خانواده‌ها و گروه‌هایی نظیر آن در مکانی سکونت گزیده و اجتماعی مجزا را پایه‌گذاری می‌کنند، نیاز به یک فرایند جمعی اتخاذ تصمیم نیز در میان آنها رو به فرونی می‌گذارد. بر اساس همین نگرش سنتی، برآمد این فرایند طبیعی همان سیاست و حکومت است.

• نگرش سنتی دیگری هم هست که بر پایه آن، سیاست و حکومت ضرورتی‌اند مبتنی و برآمده از کاستی‌های ذاتی و کمبودهای اخلاقی انسان‌ها. به عنوان مثال، تقریباً هیچ جامعه انسانی وجود ندارد که در آن نشانی از خشونت میان اعضاء و در نتیجه نیاز به سازوکار حل و فصل مناقشه برای تضمین ادامه همزیستی مسالمت‌آمیز میان افراد جامعه نبوده باشد. مناقشه‌هایی از این دست انواع موضوعات خانوادگی، مالکیتی و مقررات اجتماعی را شامل می‌شوند.

سیاست و جستجوی عدالت

حیات سیاسی را می‌توان از زاویه «نظم دادن به جامعه» (ordering of society) نیز مد نظر قرار داد.

• منظور از «نظم دادن» در این چارچوب این است که جامعه به هر حال باید یک شکل و حالت کلی داشته باشد: آیا جامعه باید آزادی‌های لیبرال اولیه را تضمین کند؟ جایگاه مذهب در جامعه کدام است؟ آیا باید اساساً چیزی تحت عنوان «دولت رفاه» در کار باشد و اگر آری، بر پایه کدام موازین؟

• سیاست را می‌توان از زاویه عدالت نیز مورد نظر قرار داد؛ بدین معنی که به هر یک از افراد جامعه همان چیزی تعلق گیرد که معیارهای عدالت تعیین کرده‌اند. در این زمینه، از جمله پرسش‌هایی که دائماً مطرح می‌شوند، می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: آیا اساساً یک اجماع عمومی بر سر اینکه یک جامعه عادل چیست، وجود دارد یا نه؟ از چه راه‌هایی و تا کجا می‌توان جامعه‌ای را عادل خواند؟ از طریق کدام عملکردها و سیاست‌های عمومی می‌شود جامعه‌ای را عادل‌تر کرد؟ آیا ابزار دستیابی به عدالت می‌توانند خود ناعادلانه باشند؟ آیا ممکن است که جستجوی عدالت اجتماعی با استفاده از برخی راهکارها، از جمله ترویج و گسترش ترس و وحشت در جامعه، به توسعه همان فقری منجر شود که عدالت در پی ریشه کن کردن آن بود؟

تعریف سیاست

سیاست در یک نظام حکومت، فرآیندی است که از طریق آن، جامعه سیاسی به شکلی جمعی تصمیم‌هایی را درباره موضوعاتی که جامعه با آن مواجه است، اتخاذ می‌کند. سیاست فرآیندی است به دور از خشونت (nonviolent process)؛ وقوع خشونت نشانگر فروپاشی سیاست است. فیلسوفان چنین استدلال می‌کنند که سیاست یک ویژگی انسانی است، در حالی که خشونت طریقه حیوانات است.

حیات سیاسی به انسان‌ها این امکان را می‌دهد تا به چیزهایی دست یابند که به تنهایی و به عنوان فرد

از تحقق بخشیدن به آنها عاجز می‌بودند. دفاع جمعی از دولت و از جامعه سیاسی در برابر تهاجم بیرونی، یکی از نمونه‌هایی است که می‌توان در این رابطه به آن اشاره کرد. نمونه‌ای دیگر، دفاع در برابر تهاجم بومی جنایتکاران است. از تأثیرات دیگر کارکرد جمعی می‌توان به ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی اشاره کرد؛ زیرساخت‌هایی - مانند راه و آبراه و یا پول ملی قابل اعتماد - که برای کامیابی عمومی ضرورت دارند.

سیاست و سیاستمداران

سیاست بدون افرادی که رهبری فرایند سیاسی را به دست می‌گیرند، امکان‌پذیر نبوده و به پیش برده نمی‌شود. «سیاستمدار» آنهایی را گویند که به صورت حرفه‌ایی به این امر همت گماشته‌اند.

رویکردهای متفاوت به سیاست

دانش‌آموزان سیاست معمولاً رویکردهای متفاوت و عموماً متضادی را در رابطه با اینکه سیاست را باید چگونه فهمید، از خود بروز داده‌اند. بنابراین، فهم از سیاست را نیز می‌شود به چند نوع تقسیم کرد:

- سیاست به عنوان عالی‌ترین شکل فعالیت انسانی. نظم و ترتیب دادن به شیوه‌ای درخور به امورات انسانی، همانا موضوع سیاست در بهترین تعریف آن است. این فعالیت انسان را همچون «حیوانی سیاسی» تعریف می‌کند که برای زیستن در نظامی سیاسی به دنیا آمده است؛
- سیاست به عنوان پاسخی اجتناب‌ناپذیر به تنظیم امورات انسانی تحت شرایط کمیابی و ناامنی که اتخاذ تصمیم‌های جمعی را ضروری می‌دارند؛
- سیاست به عنوان شرارتی ضروری (necessary evil) برای به انجام رساندن آن دسته از چیزهایی که مانند برقراری امنیت و یا نظم اجتماعی، به هماهنگی نیاز دارند.

تعریف حکومت

حکومت مربوط با اعمال نهادینه قدرت سیاسی است.

- حکومت را می‌توان به این ترتیب تعریف کرد که مجموعه‌ای است متشکل از نهادهای رسمی جامعه‌ای با سازماندهی سیاسی و دارنده اتوریته لازم برای اتخاذ و به اجرا گذاردن تصمیم‌های الزام‌آور در ارتباط با موضوعاتی همچون تقسیم منابع عمومی، تخصیص مخارج و فواید عمومی و مدیریت منازعه.

• حکومت را می‌شود به نوع دیگری نیز ترسیم کرد:

- رهبری یا مدیریت و یا اعمال کنترل نهادینه شده و مقتدر بر ساکنین یک اجتماع، بر سرزمین و بر منابع آن؛
- رهبری با مدیریت و یا کنترل اعمال شده بر یک اجتماع از طریق اتخاذ و لازم‌الاجرا کردن مقررات و سیاست‌ها.

حکومت، سیاست و شهروندی

گزاره معروفی است که می‌گوید «شما شاید به سیاست علاقه‌ای نداشته باشید، ولی سیاست به شما علاقه دارد». گزاره فوق، هر چند سرد و ترسناک است، در بطن خود حقیقتی را نهفته دارد، حقیقتی مبتنی بر این واقعیت که تأثیر سیاست شامل همه می‌شود، چه آنهایی که به سیاست علاقه داشته باشند و چه آنهایی که برای حیات سیاست دغدغه‌ای نداشته باشند.

در برخی از نظام‌های سیاسی، پیامدهای سیاسی در دسترس افراد عادی نیستند. ولی در نظام‌های مردم‌سالار، این «افراد عادی» هستند که به طور جمعی بالاترین منصب قدرت کشور را در اختیار دارند؛ منصب شهروندی در یک نظام سیاسی که اصل اساسی آن همانا حاکمیت مردمی باشد. سیاست و حکومت شاید ضرورتی از حیات اجتماعی باشند، ولی در نظام‌های مردم‌سالار، شهروندان عادی از این امکان برخوردارند تا صدای خود را در نحوه اداره حکومت و سیاست بروز داشته و در نتیجه، سهمی در سرنوشت خود داشته باشند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. آیا موافقید که سیاست ضروری است و در نتیجه در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است؟
۲. چرا سیاست از دل جوامع برمی‌خیزد؟ چه توضیح یا توضیحاتی را در این رابطه متقاعدکننده‌ترین برای خود می‌دانید؟
۳. آیا فکر می‌کنید که - همچنان که گفته‌اند - «عدالت همواره یک جستجو است»؟ چرا این درست یا نادرست است؟
۴. از نقطه نظر اخلاقی، چه نوع فعالیتی را می‌توان سیاسی نامید؟ آیا فعالیت سیاسی در میان پست‌ترین فعالیت‌های انسانی است و یا در بین عالی‌ترین آنها؟
۵. رابطه میان سیاست و حکومت را چگونه تعریف می‌کنید؟

اتوریته سیاسی

اتوریته حقی است که بر پایه آن می‌توان دیگران را ملزم به انجام عملی و یا اجتناب از آن کرد. اتوریته با قدرت جبری (coercive power) مجبور کردن دیگران به اطاعت از اراده فرد یا گروه صاحب قدرت، در تباین است. حق اخلاقی (moral right) فرمان دادن به دیگران، حقی حیاتی در اتوریته، به صاحب اتوریته مشروعیتی را می‌بخشد که با قاطعیت اتوریته را از قدرت جبری متمایز می‌کند. این مشروعیت اتوریته است که اطاعت از آن را ملزم می‌دارد. بنابراین، یکی از ویژگی‌های اصلی آنهایی که در برابر اتوریته سرتمکین فرود می‌آورند، همانا احترام (deference) آنها به اتوریته است: تا زمانی که در حوزه ویژه خود باقی مانده و در همان حیطه به عملکرد خویش ادامه دهد، احترام به اتوریته صرفاً به این خاطر که اتوریته است لازم است، چرا که اتوریته ذاتاً حقی است مشروع برای ملزم داشتن دیگران به احترام به اتوریته و تبعیت از آن. بنابراین، هنگامی که اولیای امور عمومی، با تکیه بر اتوریته‌ای

که از سوی یک حکومت مشروع و مردم‌سالار در اختیار آنها قرار گرفته است، درخواست‌های قانونی خود را به دیگران ارائه می‌دهند، ایده اتوریته اطاعت از آنها و به جا آوردن خواست‌های قانونی آنها را دقیقاً به این خاطر که صاحبان اتوریته هستند، لازم می‌دارد.

اتوریته سیاسی (political authority) حق اتخاذ و لازم‌الاجرا ساختن مقررات اجبارآوری است تحت عنوان «قانون». در آنجا که قدرت سیاسی (political power) توانایی وادار کردن دیگران به اطاعت از صاحبان قدرت است، اتوریته سیاسی، با حقانیتی (rightness) که به آن اضافه می‌کند، بر مشروعیت (legitimacy) اعمال قدرت سیاسی می‌افزاید.

درست است که اتوریته سیاسی را می‌توان از دیدگاه نظری، از قدرت سیاسی متمایز کرد، ولی در عمل و در دنیای واقعی، اتوریته سیاسی بدون قدرت ذاتا بی‌ثبات است. آنهایی که در یک نظام سیاسی صاحب اتوریته بوده و در عین حال توانایی اعمال آن را از دست داده و یا می‌دهند، زمانی نخواهد گذشت که اصل اتوریته را نیز از کف بدهند. در صورت ناتوانی صاحب اتوریته در لازم‌الاجرا ساختن قانون، ادعای مبتنی بر صاحب اتوریته بودن نیز در نزد مردم رنگ باخته و در نگاه جامعه بی‌ربط خواهد نمود.

سرچشمه‌های اتوریته سیاسی

سرچشمه‌های تاریخی و معاصر را که اساس اتوریته سیاسی را پی‌ریزی کرده و می‌کنند، می‌توان در رئوس زیر خلاصه کرد:

- وجود اعلی (Supreme Being): یک هستی اعلی بمانند خدا، همواره به عنوان پایه اتوریته سیاسی مطرح شده است. این ادعا به عنوان مثال در ادوار اولیه اروپای مدرن و به عنوان پس‌زمینه نظریه «حق الهی پادشاهان» (Divine Right of Kings) و اینکه قدرت آنها ناشی از اراده الهی است، مورد استفاده قرار می‌گیرد. همین مفهوم نیز در شکلی متفاوت در چین دودمانی و به عنوان اساس نظری اتوریته امپراتور در چارچوب «وکالت آسمانی» (Mandate of Heaven) وی، به چشم می‌خورد.

- کتاب‌های مقدس: از دیدگاه نه تنها تاریخی، بلکه حتی معاصر، مقررات، قوانین و نظریه‌های مذهبی همواره به عنوان اساسی برای توجیه اتوریته سیاسی به کار برده شده و کماکان می‌شوند. کتاب‌های دینی یهودیان و مسیحیان و نیز قرآن به شکل خاصی در راستای توجیه اتوریته سیاسی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

- وکالت تاریخی: کمونسم در قرن بیستم، با مبنا قرار دادن تاریخ، به توجیه حکمرانی خود پرداخته، برای تاریخ شخصیتی مقتدر و عملاً «الهی» قائل می‌شود. در چنین مواردی، نه تنها تاریخ هدفمند قلمداد می‌شود، بلکه حزب کمونیست به عنوان تنها نیرویی که بتواند هدف تاریخ را به پیش برده و به مقصد خود برساند معرفی شده و از این طریق حکمرانی تمامیت‌خواه و مستبدانه آن توجیه می‌شود.

- شناخت فلسفی و معرفت الهی: شناخت ویژه و خواص صاحب آن نیز همواره به عنوان سرچشمه دیگری برای توجیه اتوریته سیاسی به کار گرفته شده است:

- توجیه اتوریته مطلقه خواص، بر اساس معرفت الهی مورد ادعای آنها، در نظام‌های دینی؛

- توجیه «پادشاهی فلاسفه» از سوی افلاطون و بر اساس شناخت فلسفی آنها، در یونان قدیم.
- سنت/رسوم: رسوم و سنت در طول تاریخ و برای مثال در مورد پادشاهان و ادعای آنان مبتنی بر ریشه‌دار بودن حق موروثی حکمرانی آنان در تاریخی دوردست و هرچند مبهم، برای توجیه اتوریتیه سیاسی به کار گرفته شده است. در چنین مواردی، توجیه سنتی اتوریتیه سیاسی مبتنی بر سابقه (prescription) تاریخی است. در این دیدگاه، آنچه از زاویه تاریخی و سنتی دارای سابقه است، به قوت خود باقی می‌ماند. در قالب این نظریه، نوآوری در آنچه بر پایه سابقه تاریخی و رسم و رسوم شکل گرفته است، می‌تواند خطرناک بوده و هرج و مرج به همراه آورد.
- حاکمیت مردمی/رضایت مردمی: در نظام‌های مردم‌سالار، اتوریتیه اعلی یا حاکمیت در نزد شهروندان یک ملت به شکل جمعی و به عنوان «مردم» نهفته است:
- مردم، یعنی اتوریتیه اعلی، باید رضایت خود را به نهادهای سیاسی که به نام آنها و بر آنها حکم می‌رانند، بدهند؛
- اتوریتیه یک نظام سیاسی مردم‌سالار ناشی از یک قرارداد ضمنی میان جامعه و حکومت است. در این قرارداد، اعضای جامعه، یعنی شهروندان، به شرط اینکه حکومت از حقوق بنیادین آنها محافظت کرده و منفعت عام یعنی رفاه اجتماعی را به پیش ببرد، مشروعیت نظام سیاسی را قبول می‌کنند.
- هر گونه اتوریتیه حکومتی در یک نظام مردم‌سالار ناشی از حاکمیت مردم است؛ یعنی ناشی از رضایت بدنه جمعی شهروندان به مجاز شمردن حکومت به عمل در چارچوب تریبالت حقوقی مندرج در قانون اساسی.

دامنه اتوریتیه سیاسی

- بنا به نظام سیاسی مورد نظر، دامنه امور و موضوعاتی که تحت حکمرانی اتوریتیه سیاسی قرار می‌گیرند، متفاوت هستند:
- آن دسته از نظام‌های سیاسی، مانند نظام‌های مردم‌سالار، که محدودیت‌هایی برای حکومت قائل هستند، مرزهای این محدودیت را نیز مشخص می‌کنند. بنابراین، مردم‌سالاری‌ها برای اعضای خود حقوقی قائل هستند که اتوریتیه نمی‌تواند آنها را به طور مشروع با خطر مواجه کند. به درجات مختلف، مردم‌سالاری‌ها همچنین تابع مقوله‌ای هستند تحت عنوان «حریم خصوصی»، یعنی حوزه‌ای که خارج از محدوده اتوریتیه قرار دارد. از جمله مواردی که «حریم خصوصی» شامل آن می‌شود و اتوریتیه هیچ گونه اختیاری در رابطه با اعمال جبری آن ندارد، می‌توان به باورهای دینی اشاره کرد.
 - نظام‌هایی سیاسی، مانند نظام‌های استبدادی، دامنه اتوریتیه را تا دربر گرفتن آنچه در مردم‌سالاری‌ها در حریم خصوصی افراد قرار می‌گیرد، گسترش می‌دهند. با این وجود، هستند نظام‌های خودکامه‌ای که دامنه اتوریتیه سیاسی را تا چنین میزانی گسترش نداده و برای مثال انجمن‌ها را تا حدودی در عملکرد خود مستقل می‌گذارند. برعکس، نظام‌های تمامیت‌خواه هیچگونه محدودیتی برای دامنه اعمال اتوریتیه سیاسی خود نمی‌شناسند و این دامنه را به هر یک از حوزه‌های حیات شخصی بسط می‌دهند.

اطاعت از اتوریته، وظیفه اخلاقی یا احتیاط

در رابطه با احترام به اتوریته و تابعیت از آنهایی که اتوریته به ایشان اعطا شده است، دو استدلال وجود دارد. یکی از این دو استدلال ایده اتوریته را قویا دارد و دیگری نه:

- بر پایه استدلال اول، در شرایط عادی و در موقعیتی عاری از شرایط استثنایی (exceptional circumstances)، باید از اتوریته تنها به این دلیل که اتوریته است، اطاعت کرد و تابع آن بود. در این چارچوب و بنا به عقیده پیروان این استدلال، عدم تبعیت و یا اطاعت از اتوریته در شرایط عادی، خلاف اخلاقی است.

- بر اساس استدلال دوم، اطاعت از اتوریته ریشه در ترس از تنبیه و پیامدهای دردناکی دارد که عدم اطاعت از اتوریته می‌تواند با خود به همراه داشته باشد. اگر این استدلال را تنها منشاء اطاعت قرار دهیم، آنها که مطیع اتوریته هستند، احترام آن را ندارند و تنها از ترس تنبیه و پیامدهای دردناک عدم اطاعت است که در برابر اتوریته سر فرمانبرداری فرود می‌آورند. در چنین حالتی، اطاعت تنها شکلی از صور احتیاط است.

مرزهای اطاعت از اتوریته سیاسی

مردم‌سالاری‌های مدرن به احترام به برخی حقوق فردی که حقوق بنیادین شمرده می‌شوند، باور دارند. تکلیف افراد، در مفهوم مردم‌سالار کلمه، در اطاعت از اتوریته سیاسی محدود به قرارداد ضمنی یا صریحی است که بر پایه آن حکومت موظف به احترام به این حقوق می‌شود. در این باور، هر گاه حکومت در حفاظت از این حقوق ناکام بماند، تکلیف فرد در اطاعت از اتوریته آن نیز کم شده و یا، در شرایط استثنایی، ملغی می‌شود:

- نافرمانی مدنی: برخی از مردم‌سالاری‌ها و نظام‌های لیبرال، مقاومت در برابر اتوریته سیاسی یا «نافرمانی مدنی» را تحمل می‌کنند. منظور از نافرمانی مدنی، قانون‌شکنی بدور از خشونت است توسط آنهایی که قانون و یا سیاستی را از سوی حکومت فاقد مشروعیت قلمداد می‌کنند. نافرمانی مدنی اصل نظام سیاسی و مشروعیت آن را زیر سؤال نمی‌برد؛ و حکومت نیز موظف است تا با راهکارهای محدود و بدور از خشونت به آن پاسخ دهد (اعمال خشونت مرگبار هرگز مشروع نیست).

- حق انقلاب (right to revolution): بر اساس برخی اندیشه‌های سیاسی مردم‌سالار، شهروندان یک نظام مردم‌سالار یا همان «مردم»، هر آنگاه که حکومت حقوق بنیادین آنها را برای مدت زمان قابل توجهی زیر پا نهاده باشد، حق دارند تا بر علیه آن دست به انقلاب بزنند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. اتوریته سیاسی چیست و چگونه باید آن را از قدرت سیاسی متمایز کرد؟ آیا این تمایز، تمایز

مهمی است؟ چرا مهم است یا چرا مهم نیست؟

۲. چگونه دامنه اتوریته سیاسی به ما کمک می‌کند تا نوع نظام سیاسی را تعریف کنیم؟

۳. با مقایسه انواع سرچشمه‌های اتوریته سیاسی، بگویید کدامیک از آنها از دیدگاه شما سالم‌تر از بقیه به نظر می‌رسد؟ چرا؟
۴. در کدام شرایط، اگر البته چنین شرایطی را بتوان متصور شد، عدم اطاعت از اتوریته از سوی مردم قابل توجیه خواهد بود؟ آیا ایده «حق انقلاب» موجه است؟



مفاهیم و اصول بنیادین مردم‌سالاری

مفهوم کلی مردم‌سالاری

مردم‌سالاری در ۲۴۰۰ سال پیش و از یونان باستان آغاز شد. واژه دموکراسی یعنی حکومت مردم. در حالی که چنین تعریفی از مردم‌سالاری به ما می‌آموزد که شهروندان یک مردم‌سالاری بر ملت خود حکومت می‌کنند، در عین حال بخش‌های مهمی از ایده مردم‌سالاری را، آنچنان که امروزه در بسیاری از کشورها متداول است، نادیده می‌گیرد. اصلی‌ترین هدف مردم از برپا ساختن حکومت مردم‌سالار، پاسداری از حقوق، منافع و رفاه آنها است. مردم‌سالاری مستلزم می‌دارد که هر شهروندی بتواند در حکومت خودگردان جامعه سیاسی مشارکت داشته باشد. آزادی سیاسی در قلب مفهوم مردم‌سالاری قرار دارد. مفهوم کلی مردم‌سالاری از سه جزء اصلی تشکیل شده است: مردم‌سالاری، محوریت قانون اساسی (constitutionalism)، و لیبرالیسم. برای اینکه نظامی به راستی مردم‌سالار قلمداد گردد، هر یک از این جزء اصلی مردم‌سالاری را باید بتوان در آن یافت.

مردم‌سالاری - حکومت مردم از طریق انتخابات آزاد و عادلانه

- حاکمیت مردمی - این ایده که مردم اتوریته غایی و سرچشمه اتوریته حکومت‌اند - یک اصل بنیادین مردم‌سالاری است.
- برابری سیاسی همه شهروندان یک اصل مهم مردم‌سالاری است.
- در مردم‌سالاری، قوای مشروع حکومت ناشی از رضایت حکومت‌شوندگانند.

- انتخابات آزاد و دیگر اشکال مشارکت مدنی از اصول مهم مردم‌سالاری بشمار می‌روند.
- اگر قرار بر این است که مردم حاکم باشند، باید ابزار عملی در اختیار داشته باشند تا بتوانند با کمک آنها کسانی را که از طرف مردم بر آنها حکومت می‌کنند، تعیین نمایند.
- اگر قرار بر حکومت مردم است، پس مردم باید بتوانند بر عملکرد صاحب منصبان نظارت کرده و بر آن تأثیرگذار باشند.
- انتخابات در قلب آن ابزار عملی است که بواسطه آنها مردم می‌توانند حاکمیت خود را اعمال کنند.

- انتخابات به تنهایی بایست‌های یک نظام مردم‌سالار مدرن را برآورده نمی‌کنند؛ برای آنکه اراده مردم از تأثیرگذاری لازم برخوردار باشد، انتخابات باید آزاد، عادلانه و به اندازه کافی مکرر باشند.
- «انتخابات آزاد» بدین معنی است که هر یک از شهروندان بالغ می‌تواند در آن شرکت کرده و یا برای کسب منصب پا به عرصه رقابت بگذارد. نامزدهای انتخاباتی مناصب قدرت را نیز نمی‌توان تحت هیچ عنوانی از مخاطب قرار دادن رأی‌دهندگان محروم کرد.
- «انتخابات عادلانه» بدین معنی است که انتخابات اساساً صادقانه برگزار می‌شوند. از رأی دادن رأی‌دهندگان جلوگیری به عمل نمی‌آید و آراء نیز به درستی و با دقت شمارش می‌شوند.
- «انتخابات مکرر» بدین معنی است که انتخابات باید به اندازه کافی مکرر باشند تا مردم بتوانند حق نظارت خود بر حکومت را اعمال کنند.
- به عنوان ناظران حکومت، مردم باید بتوانند از منابع آگاهی‌رسانی و اطلاع‌رسانی بدیلی به‌رمند باشند.

- هیچ منبع اطلاع‌رسانی، خاصه اگر متعلق به حکومت باشد، نمی‌تواند به تنهایی در این راستا کافی باشد.
- بنابراین، آزادی مطبوعات یکی از اصول مهم هر نظام مردم‌سالاری به شمار می‌رود.

محوریت قانون اساسی - محدود کردن حکومت به واسطه قانون

- مردم قدرت را به حکومت برای این منظور اعطاء نمی‌کنند که حقوق آنها را سرکوب کرده و یا از قدرت خود سوءاستفاده کند. مردم قدرت را برای این خاطر در اختیار حکومت قرار می‌دهند که از حقوق، منافع، و رفاه آنها پاسداری کند. بنابراین، قدرت حکومت را با اقتدار قانونی تحت عنوان «قانون اساسی» محدود می‌کنند. در هر نظام مردم‌سالاری (به استثنای بریتانیا، اسرائیل و زلاند نو)، قانون اساسی یک سند مدون است.
- قوانین اساسی ابزاری بشمار می‌روند که قوای در اختیار حکومت را تعیین می‌کنند. در تعیین این قواست که قوانین اساسی حدود اختیارات حکومت‌ها را مرزبندی می‌کنند. و این بدین خاطر است که حکومت تنها مجاز به اعمال آن دسته از قوا و اختیاراتی هستند که در قانون اساسی مشخص شده باشند.
- حکومتی با محوریت قانون اساسی آن حکومتی را گویند که چه در حیطه اختیارات خود و چه در نحوه اعمال آنها، بواسطه قانون محدود شده باشد.

- حکومت باید در محدوده قانونی خود عمل کرده و نمی‌تواند مقرراتی را اختیار ورزد که تنها مناسب و منطبق با میل حکومت باشند. قانون شامل همه می‌شود و از جمله شامل آنهایی که حکومت می‌کنند. هیچ فردی بالاتر از قانون نیست.
- یکی از مهم‌ترین ابزار برای محدود کردن حکومت، برقرار ساختن حکومت قانون است، و قانون اساسی در این قالب، قانون پایه به شمار می‌رود. بنابراین، حکومت قانون از عناصر اولیه حکومت به محوریت قانون اساسی تلقی می‌گردد.
- قوه قضاییه در نظام‌هایی همچون نظام سیاسی آلمان و ایالات متحده آمریکا، از حق «بازبینی قضایی» (judicial review) برخوردار است، حقی که به آن این اجازه را می‌دهد تا محوریت و لازم‌الاجرا بودن قانون اساسی را به اجرا بگذارد.
- «بازبینی قضایی» به آن دسته از اختیارات دیوان‌های قضایی ارجاع می‌دهد که بر اساس آن این دادگاه‌ها می‌توانند قوانینی را که به تصویب قوای مقننه رسیده ولی با قانون اساسی کشور در تضاد هستند، الغا نمایند.
- در چنین نظام‌های قضایی، حکومت قانون با حکومت قانون اساسی شروع می‌شود، یعنی با حکومت قانون پایه.
- نظام‌های حقوقی دیگری هم هستند که از ابزار مضاعفی برای اعمال حکومت محدود به قانون استفاده می‌برند. به عنوان مثال، «منشور حقوق» (Bill of Rights) در قوانین اساسی، ابزاری است که، در ترکیب با ابزاری همچون بازبینی قضایی، از نقض حقوق اولیه (شهروندی) توسط قانون‌گذاری، تصمیم‌های قانونی و یا احکام اجرایی جلوگیری به عمل می‌آورد.

لیبرالیسم - آزادی، برابری، و شأن فرد

- مردم‌سالاری لیبرال بر تری اخلاقی فرد و برخوردار بودن همه افراد از یک سلسله حقوق بنیادین را به رسمیت می‌شناسد. یکی از اهداف اولیه مردم‌سالاری، پاسداری از این حقوق در زندگی روزمره است. در میان این حقوق بنیادین، می‌توان به حقوق زیر اشاره کرد:
- آزادی مذهب/ وجدان - یا آزادی در به جا آوردن و یا نیاوردن هر آئین مذهبی.
 - آزادی سیاسی - یا برابری سیاسی فرد شهروندان جامعه سیاسی در مشارکت در نصب و یا عزل حکومت‌کنندگان از طریق انتخابات.
 - آزادی مطبوعات و از جمله مطبوعات مجازی.
 - آزادی بیان فردی - شفاهی، نوشتاری یا نمادین.
 - حق برخورداری از حریم خصوصی و میرا از هر گونه دخالت حکومتی.
 - حق تشکیل انجمن، چه خصوصی و چه عمومی.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. مردم‌سالاری چگونه با لیبرالیسم و با محوریت قانون اساسی پیوند خورده است؟

۲. چرا آزادی بیان، مذهب، باور و وجدان از اهم اصول مردم‌سالاری به شمار می‌روند؟
۳. تفاوت میان مردم‌سالاری و استبداد اکثریت در چیست؟
۴. آیا می‌توانید به راه‌هایی فکر کنید که از طریق آنها مردم‌سالاری بتواند از حقوق اقلیت‌ها پاسداری کند؟
۵. حکومت محدود به قانون چگونه می‌تواند اهداف مردم‌سالاری را برآورده کند؟
۶. چه تکالیفی را مردم‌سالاری بر شانه شهروندان خود می‌نهد؟

حاکمیت مردم

حاکمیت مردم یک ایده بنیادین مردم‌سالاری است. حاکمیت مردمی بدین معنی است که مردم (the People) سرچشمه غایی و نهایی اتوریته حکومت خود هستند.

حاکمیت مردمی همچنین در خود این ایده دیگر نهفته در مردم‌سالاری را دارد که حکومت مردم‌سالار از مردم و برای مردم است - یعنی به نفع مردم و نه به نفع آنهايي که به نام مردم و بر مردم حکومت می‌کنند.

هنگامی که مردم به تشکیل حکومت متقابلاً رضایت می‌دهند، در واقع حاکمیت مردمی خود را از این طریق عملاً اعمال کرده‌اند.

حکومت در یک مردم‌سالاری خادم مردم (servant of the People) است؛ در مردم‌سالاری، حکومت ارباب مردم نیست. در نتیجه، آنها که حکومت می‌کنند را خادمین عمومی (public servants) گویند - یعنی مناصب عمومی را تنها برای خدمت به مردم و نه خدمت به خود، تصاحب کرده‌اند.

در مردم‌سالاری، مردم عالی‌ترین اتوریته سیاسی‌اند؛ حکمرانان نهایی مردم‌اند. در یک مردم‌سالاری، اتوریته سیاسی از مردم به نظام جریان دارد، و نه از نظام به مردم - در نتیجه همه شهروندان باید از قوانین مصوبه قوه مقننه تبعیت کنند، نه از این جهت که این قوه و یا نظامی که مقننه بخشی از آن است سرچشمه اصلی اتوریته است، که از آن رو که مردم خود اجازه تشکیل قوه مقننه و تدوین و تصویب قوانین را به آن داده‌اند.

حاکمیت مردمی یعنی حکومت تنها در صورتی می‌تواند اتوریته خود را اعمال کند که مردم آن را در اختیارش گذاشته باشند. در نتیجه، حاکمیت مردمی قوای حکومت را محدود می‌کند.

در یک مردم‌سالاری، مردم تنها در راستا و در چارچوب اهداف و مقاصد مندرج در قانون اساسی است که اتوریته خود را به حکومت وکالت می‌دهند.

مردم تنها همان میزان اتوریته به حکومت محول می‌کنند که برای رسیدن به اهدافی که در جهت برآوردن آنها برپا شده است، نیاز دارد.

تنها قدرت مشروعی که حکومت در یک مردم‌سالاری دارد از رضایت مردم می‌آید. با این وجود، در دنیای واقعیت‌ها طیف گسترده‌ای از مشکلات در رابطه با مقوله «رضایت حکومت‌شوندگان» وجود دارد.

هر مردم‌سالاری به شهروندان خود از طریق مشارکت انتخاباتی و از راه‌های مختلف دیگری، این

امکان را می‌دهد تا رضایت خود از نظام سیاسی را ابراز دارد. ولی هستند شهروندانی که، گاه بیشمار، از بیان رضایت خود چه از طریق مشارکت انتخاباتی و دادن رأی و چه از هر راه دیگری، فروگذار می‌کنند. این نشانه بیگانگی فزاینده افراد و گروه‌ها از نظام سیاسی بیانگر یک مشکل فراگیر در مردم‌سالاری‌های مدرن است.

جوامع مدرن معمولاً از صمیمیت و انسجام درونی جوامع سنتی بی‌بهره‌اند؛ هنگامی که شرایطی این چنین منجر به بیگانگی فراگیر نسبت به عضویت سیاسی و مسئولیت‌پذیری شهروندی می‌گردد، مردم‌سالاری‌ها خود را با تعداد کثیری روبرو می‌بینند که به سختی بتوان از «رضایت» آنها از نظام سیاسی سخن گفت. چنین افرادی که تنها در نام شهروندند، شکارهای ساده‌ای خواهند شد برای انواع افراط‌گرایی، از قبیل فرقه‌ها، گروهک‌های مذهبی، و دستجات سیاسی متعصب و خشن.

عدم رسیدگی به وضعیت آنهایی که، به دلایل مختلف، از نظام سیاسی بیگانه شده‌اند و رضایت خود را از آن دریغ می‌دارند، معضلی است که موجودیت مردم‌سالاری‌ها را با خطری جدی مواجه می‌سازد. برای یک حکومت مردم‌سالار، سهم‌خواهی بیش از آنچه مردم به آن محول کرده‌اند، سوءاستفاده از قدرت محسوب می‌شود. حکومت نمی‌تواند خودسرانه بر قدرت خود بیفزاید.

در یک مردم‌سالاری، مردم صاحب و مالک حکومت‌اند. حکومت متعلق به مردم است و اگر نتواند در عملکرد خود رضایت آنها را برآورده کند، مردم می‌توانند از طرق قانونی به تغییر آن اقدام کنند. با این حال، حاکمیت مردم در چارچوب حکومت مردم‌سالار، مطلق هم نیست. مردم‌سالاری قائل به برخی حقوق فردی است که حتی حاکمیت مردمی نیز نمی‌تواند آنها را نقض کند. اصلاً هدف اولیه از برپایی مردم‌سالاری، پاسداری از همین حقوق می‌باشد. بنابراین، این حقوق بدور از دسترسی اکثریت‌ها و یا مردم به طور کل قرار دارند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چرا ایده حاکمیت مردمی به عنوان یک ایده بنیادین مردم‌سالاری شناخته شده است؟
۲. برخی از دلایل حمایت از ایده حاکمیت مردمی را برشمارید؟ اساساً، این ایده بر چه پایه‌ای استوار شده است؟
۳. چرا برخی با ایده حاکمیت مردم مخالفند؟ آیا این ایده که مردم پایه حاکمیت هستند، اشکالاتی دارد؟ چرا؟
۴. چگونه ایده حاکمیت مردمی پشتوانه ایده حکومت محدود به قانون است؟
۵. چرا حاکمیت مردمی غیرمطلق قلمداد می‌گردد؟ چرا مطلق نبودن حاکمیت مردم ایده مهمی است؟

«مردم» در مردم‌سالاری

مردم‌سالاری یعنی «حکومت مردم»، ولی کدام «مردم»؟ مردم‌سالاری تدارک‌دهنده حکومت یک

گروه از افراد در یک سرزمین مشخص است. ولی کدام افراد؟ این پرسش حائز اهمیت است: تا زمانی که «مردم» تعریف نشده است، یک مردم‌سالاری مشروع را نمی‌توان برپا ساخت. ملاحظات کلیدی در ارتباط با تعریف «مردم» شامل نکات زیر می‌شوند:

«مردم»، افراد و گروه‌هایی هستند که قبول می‌کنند تا یک مجموعه واحد را تشکیل دهند. آنها این کار را با هدف همزیستی در قالب یک دولت، مستقر شده بر پایه یک قانون اساسی، انجام می‌دهند، دولتی که به ایشان این امکان را می‌دهد تا مجموعه واحد خود را تحت عنوان مردمی که از لحاظ سیاسی متحد شده‌اند یا «مردم سیاسی» (political People) بپا داشته و مشترکاً از آن پاسداری کنند. و اگر قرار بر مشروعیت چنین دولتی باشد و نه برپا ساختن ابزاری برای سرکوب و به اسم دولت، بنابراین رضایت آزاد آنهایی که قرار است تحت یک چنین قانون اساسی زندگی کنند از اهمیت ذاتی برخوردار است. افراد و گروه‌هایی که در یک قلمرو جغرافیایی مشخص زندگی می‌کنند، تنها به دلیل همزیستی آنها در یک سرزمین نیست که می‌توان ایشان را یک «مردم سیاسی» قلمداد کرد. برای بوجود آوردن یک «مردم سیاسی»، آنها باید بر پایه برابری و برای تشکیل یک دولت مردم‌سالار به یکدیگر به یک رضایت متقابل (mutual consent) دست پیدا بکنند.

برای که بتوان آنها را که در یک قلمرو جغرافیایی مشخص با هم زندگی می‌کنند در قالب یک «مردم سیاسی» به هم پیوند داد، بایستی مجموعه روابطی میان آنها بوجود آورد مبتنی بر رواداری متقابل (mutual toleration)، روابطی که لازمه یک زندگی مشترک بوده و چنین همزیستی را ممکن می‌سازد. برای دست یافتن به مشروعیت مردم‌سالار، افرادی که به اقلیت‌ها تعلق دارند باید بتوانند آزادانه رضایت خود را برای پیوستن به اکثریت ابراز داشته و از این طریق، یک دولت مردم‌سالار را بپا دارند. اقلیت‌ها را به زور و به بهانه «حکومت اکثریت» و در راستای برقرار ساختن یک دولت نوپا در اکثریت گنجانند، فاقد مشروعیت است.

تنها زمانی می‌توان به صورت مشروع بر افراد و گروه‌ها حکومت کرد که بیشتر آنها توافق خود را برای پیوستن به یک دولت واحد بیان کرده و حقوق بنیادین آنها به عنوان فرد هم همواره محفوظ و محترم باشد.

«مردم»ی که قبول می‌کنند تا با هم یک دولت واحد مردم‌سالار تأسیس کنند، همواره از پس‌زمینه‌های مختلف قومی، نژادی، دینی و ملی می‌آیند.

دو «مردم» قومی یا بیشتر می‌توانند برسر برپا ساختن یک دولت مردم‌سالار واحد و مبتنی بر یک قانون اساسی، با یکدیگر به توافق دست پیدا کنند.

در چنین حالتی، «مردمان» مورد بحث با یکدیگر یک «مردم سیاسی» تشکیل می‌دهند، در عین حال که هویت‌های قومی هر یک از خود را نیز به صورت مجزاً حفظ می‌کنند. یعنی، در عین حال که هویت‌های قومی مجزای خود را نگه می‌دارند، متفقاً قبول می‌کنند تا خود را در قالب یک «مردم سیاسی» واحد به یک هویت مدنی (civic identity) مشترک مجهز سازند.

بنابراین، هنگامی که یک گروه قومی قبول می‌کند تا به همراه دیگر گروه‌ها و افراد یک دولت واحد مردم‌سالار بپا دارد، هویت قومی خود را نیز به عنوان یک «مردم» حفظ می‌کند. در عین حال،

همین «مردم» قومی قبول می‌کنند تا با دیگران و به عنوان اعضای یک «مردم سیاسی» نوین، یک هویت مشترک مدنی را تقسیم کنند.

به عنوان مثال، ولزها (Welsh)، اسکاتلندی‌ها (Scots) و انگلیسی‌ها (English)، در عین حال که هر یک از هویت قومی ویژه و مجزای خود برخوردارند و حتی گاهی مجلس ملی خاص خود را نیز دارند، کماکان اعضای یک «مردم سیاسی» گسترده‌تر تحت عنوان «مردم بریتانیا» (British people) باقی می‌مانند.

این واقعیت نیز صحت داشته و باید تصدیق گردد که هستند گروه‌های بومی و یا برخی اقلیت‌ها که بدون احساس دلبستگی به آن، در بطن یک جامعه سیاسی گسترده‌تر زندگی می‌کنند. مانند هر جامعه سیاسی دیگری، مردم‌سالاری نیز مشکلات خود را دارد که معضل فوق یکی از مهم‌ترین و عمده‌ترین آنها باشد.

گسل‌های اجتماعی که اغلب جوامع مدرن را به نوعی تکه تکه می‌کنند، از ویژگی‌های این دسته از جوامع انسانی‌اند. در چنین جوامعی، هستند گروه‌های قومی و یا مذهبی که جایگاه خود به عنوان اقلیت در نظام سیاسی را قبول نمی‌کنند، یا به این دلیل که مورد سرکوب اکثریت قرار دارند و یا به این خاطر که با جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند، کمتر چیز مشترکی پیدا می‌کنند.

در چنین مواردی، تکه تکه شدن «مردم سیاسی» از موضوعات بسیار مهم بشمار می‌رود، شرایطی که در آن اقلیت‌ها مورد بی‌اعتمادی قرار گرفته و از کل جامعه رفته رفته بیگانه می‌شوند. نتیجه چنین وضعیتی، بروز مکرر مشکلات اجتماعی عمده است: افراط‌گرایی سیاسی، به حاشیه رانده شدن گروه‌های غیرمحبوب، فقر فزاینده اقلیت‌ها... و آسیب‌های اجتماعی ناشی از چنین مشکلاتی: جنایت، مصرف مواد مخدر، خشونت، تروریسم...

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. تشکیل یک دولت واحد بر پایه یک قانون سیاسی مشترک و یک هویت مدنی مشترک به عنوان یک «مردم سیاسی» واحد، چه امتیازهایی را می‌تواند برای یک طیف گسترده و متکثر از گروه‌های قومی با خود به همراه داشته باشد؟

۲. عدم دسترسی به توافقی در همین راستا، یعنی در جهت برپایی یک دولت واحد با ویژگی‌هایی که ذکر شد، چه پیامدهایی را می‌تواند برای چنین مردمانی و گروه‌های قومی در پی داشته باشد؟

۳. مواد مندرج در یک قانون اساسی، چگونه می‌توانند حقوق اقلیت‌ها را به رسمیت شناخته و محفوظ بدارند؟

۴. آیا این صحیح است که اکثریتی به زور اقلیتی را وادار به زندگی در قالب یک قانون اساسی مشترک کند؟ اگر صحیح است چرا، و اگر نیست چرا؟

مردم‌سالاری و برابری

برابری سیاسی، حقوقی و اخلاقی همه شهروندان یک ارزش بنیادین مردم‌سالاری بشمار می‌رود. این صور برابری در این گزاره خلاصه شده است که مردم‌سالاری شهروند درجه یک و دو ندارد و همانطور که ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید، «هر نفر یک نفر محسوب می‌شود و نه بیشتر!». اصل مردم‌سالار برابری سیاسی بر این اساس بنا شده است که هیچ کسی زاده نشده است تا بر دیگران حکم براند؛ و هیچ کسی نیز زاده با تکلیف اطاعت به دنیا نیآمده است. بر پایه همین عنصر برابری سیاسی است که در مردم‌سالاری، تنها راه به وجود آوردن اتوریته سیاسی مشروع از طریق رضایت حکومت‌شوندگان است و لاغیر.

برابری در مردم‌سالاری را می‌شود با ابعاد زیر تعریف و ترسیم کرد:

برابری سیاسی یعنی هر یک از شهروندان حقّ دارد در انتخابات رأی دهد و یا برای کسب مناصب قدرت نامزد شود. هیچکس نمی‌تواند بیش از یک رأی داشته باشد، و حوزه‌های انتخاباتی و رأی‌گیری نیز باید بیش و کم به یک میزان جمعیت داشته باشند به طوری که وزن هر یک رأی در هر یک از آنها بیش و کم برابر باشد.

برابری حقوقی یعنی هر فردی (چه شهروند و چه غیرشهروند) حقّ دارد تا از حمایت برابر قانون برخوردار باشد. این بدین معنی است که هیچ کسی را نمی‌توان بر پایه نژاد، قومیت، جنسیت و یا تبار او که تولّد وی به طور اتفاقی تعیین می‌کند؛ و یا بر اساس انتخاب فردی‌اش در ارتباط با باورهای دینی، عضویت گروهی و یا شغل او، مورد تبعیض قرار داد.

برابری اخلاقی یعنی هر شهروندی (و در اغلب موارد غیرشهروندان نیز) مستحقّ برخورداری از دغدغه و احترامی برابر از چشم قانون و از نگاه سیاست‌های حکومت‌ها می‌باشد.

در میان اشکال مختلف برابری مردم‌سالار، باید به «برابری فرصت» (equality of opportunity) اشاره کرد. این یعنی قانون نمی‌تواند هیچ کسی را در ارتباط با فرصت‌های شغلی، تحصیلی، مسکونی، حقوق سیاسی و یا دستیابی به فواید اجتماعی، ناعادلانه مورد تبعیض قرار دهد.

سیاست‌های ارتقاء «برابری موقعیت» (equality of condition) در میان شهروندان - «برابری دست‌آورد» (equality of result) در برابر «برابری فرصت» - در میان مردم‌سالاری‌ها اختلاف‌های زیادی دارند. با این حال، «برابری دست‌آورد»، به معنی برابری موفقیت در کسب ثروت و یا موقعیت بهتر، در ذات ایده مردم‌سالاری نیست.

در نبود یک طبقه متوسط قابل توجه، مردم‌سالاری در جوامعی با نابرابری‌های گسترده ثروت، به ناکارآمدی متمایل می‌شود.

فراتر از برابری رسمی شهروندان در مردم‌سالاری، می‌توان به وجود یک نوع «ذهنیت غیررسمی برابری» (informal spirit of equality) و بارز نیز در این گونه جوامع اشاره کرد. هر چه مردم‌سالاری بیشتر در جامعه‌ای ریشه بدواند، ایده و ذهنیت برابری نیز در آداب و رسوم چنین جامعه‌ای فراگیرتر می‌شود. توسعه چنین صوری از یک مردم‌سالاری بالغ می‌تواند زمان قابل توجهی به درازا بیانجامد. در میان برابری غیررسمی (informal equality)، می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

علی‌رغم ثروت و یا موقعیت اجتماعی نابرابر، شهروندان با یکدیگر با احترامی برابر رفتار می‌کنند؛ عزت و اعتبار اجتماعی یک فرد بیشتر ناشی از شایستگی و لیاقت اوست تا متأثر از تبار، نژاد، جنسیت و یا هر ویژگی اتفاقی دیگری که ریشه در تولد وی داشته باشد؛ رنجش طبقاتی (class resentment) و حساسیت نسبت به سلسله مراتب اجتماعی رو به تنزل می‌گذارند.

در نتیجه برابری فرصت و آزادی‌هایی که کامیابی اقتصادی را ارتقاء می‌دهند، در میان ثروتمند و فقیر یک طبقه متوسط قابل توجهی شکل می‌گیرد که به ثبات سیاسی می‌افزاید. به همین دلیل است که یک طبقه متوسط قابل توجه و گسترده از مهم‌ترین ویژگی‌های یک دولت مردم‌سالار باثبات شمرده می‌شود.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چرا انواع برابری برای مردم‌سالاری از اهمیت بسزایی برخوردارند؟
۲. جایگاه هر یک از برابری‌های سیاسی، حقوقی و اخلاقی در یک مردم‌سالاری کدام است؟
۳. اهمیت یک طبقه متوسط قابل توجه برای مردم‌سالاری در چیست؟
۴. تفاوت میان برابری فرصت و برابری موقعیت در چیست؟
۵. وجود نابرابری‌ها چگونه پایه‌های مردم‌سالاری را سست می‌کنند؟
۶. اهمیت یک ذهنیت غیررسمی برابری برای مردم‌سالاری در چیست؟

منفعت عام

منفعت یا خیر مشترک، آرمانی است برای عملکر انسانی که در بیش از یک تمدن یافت می‌شود. قرن‌ها پیش، یک عالم و دولتمرد چینی گزاره‌ای معروف از خود در این رابطه به جا گذاشت که بر اساس آن، «هر فردی در کامیابی و یا در شکست کشور مسئولیتی بر عهده دارد». در چارچوب تمدن غربی، منفعت و یا خیر مشترک به عنوان یک آرمان مدنی ریشه در یونان و جمهوری روم باستان دارد که در آنها، تلاش برای دستیابی به منفعت مشترک عالی‌ترین تکلیف و وظیفه هر شهروندی محسوب می‌شد. برخی از مردم‌سالاری‌های مدرن، با وام گرفتن از سنت جمهوری، خدمت به منفعت مشترک را در میان مهم‌ترین اصول خود قرار داده‌اند. چه بر آن تأکید شده باشد و چه نه، نایل شدن به منفعت و یا خیر مشترک، هدف و آرمانی است برای هر نظام مردم‌سالار.

مفاهیم منفعت مشترک: تعریف منفعت مشترک را می‌توان به چند نوع تفسیر کرد.

یکی از مفاهیم منفعت مشترک رجوع به تقسیم فواید اجتماعی میان همه اعضاء جامعه و نه فقط میان یک عده خاص می‌دهد. کنترل بیماری‌های عفونی، امنیت در برابر تهاجم بیرونی، حفظ نظم درونی، و رفاه اقتصادی از جمله این منافع مشترک‌اند. ایده سنتی «خوشبختی عمومی» به وضعیّت و کیفیت این نوع منافع مشترک ارجاع می‌کند.

یکی دیگر از مفاهیم منفعت مشترک یا خیر عام در این عملکرد نهفته است که پیش از اتخاذ تصمیم‌های مرتبط با تدارک رفاه و فواید اجتماعی برای بیشترین تعداد افراد جامعه، باید راهکارها و سیاست‌های عمومی بدیل را در نظر گرفته و بررسی کرد. برای از این سیاست‌ها ممکن است برای عده‌ای ضرر داشته باشند؛ برای عنوان، تخریب یک خانه خصوصی برای ایجاد یک جاده عمومی. با این حال، چنین سیاست‌هایی باید با غرامت عادلانه‌ای برای جبران تخریب صورت گرفته، همراه باشند.

منفعت عام و منفعت خاص: بنا بر ماهیت متضاد آنها، منفعت عام و منفعت خاص اغلب در برابر و در تباین با یکدیگر داده می‌شوند. امتناع از قرنطینه شدن از سوی افرادی که حامل بیماری‌های عفونی بوده و یا در معرض آنها قرار گرفته‌اند، و یا قبول رشوه از سوی صاحب منصبان قدرت و اولیای امور، از جمله مواردی هستند که در آنها برخی افراد از دادوستدها و یا موقعیت‌هایی که به منفعت عام صدمه می‌زنند، نفع شخصی حاصل می‌کنند.

طرد برخی مفاهیم منفعت مشترک: مردم‌سالاری هر گونه ایده منفعت مشترک را که بالاتر از اعضای آن قرار بگیرد و آنها را تنها به ابزاری برای نیل غایی به آن تقلیل دهد، رد می‌کند. بنابراین، مردم‌سالاری ایده یک افتخار عمومی متعالی (transcendent public glory)، چه ملی باشد و چه دولتی، به عنوان منفعت مشترکی که برای نیل به آن هر تعداد شهروند را بشود در منازعات نظامی قربانی کرد، رد می‌کند. مردم‌سالاری هر فرد و هر عضو خود را یک آرمان و غایت به نوبه خود می‌داند. منفعت مشترک جمع منافع مشترک فردی است. منفعت مشترک عمومی به عنوان مثال، شامل امنیت همه افراد می‌شود. حراست از حقوق فردی به عنوان بخشی از منفعت عام: مردم‌سالاری‌های مبتنی بر محوریت قانون اساسی، تفکیک حقوق فردی از منفعت عام را اشتباه دانسته، آنها را ارزش‌های متضاد نمی‌شمارند. در حالی که این دو در برخی موارد در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، دمکرات‌ها معتقدند که حراست از حقوق فردی بخشی حیاتی از منفعت عام را تشکیل می‌دهد.

اگر ایده منفعت خاص به عنوان بخشی از منفعت عام به رسمیت شناخته نشود، آنهایی که با حقوق بنیادین فردی مخالفت می‌ورزند این امکان را خواهند داشت تا به بهانه منفعت مشترک عام، از قدرت حکومت برای سرکوب افراد استفاده کنند.

بنابراین، هر گونه انقطاع حقوق فردی را باید به دقت سنجید. انقطاع حقوق فردی را باید، در صورت لزوم و جایز بودن چنین اقدامی، با بی‌میلی و تنها در شرایطی که غرامت کافی برای جبران آن در نظر گرفته شده باشد، به عنوان مثال هنگامی که ملک خصوصی فردی برای منفعت عمومی اختصاص داده می‌شود، قبول کرد. حقوق فردی را می‌توان در پاسخ به برخی منافع قانع‌کننده عام، مثلاً در ارتباط با قرنطینه کردن افرادی که حامل بیماری‌های عفونی هستند، محدود کرد. در چنین مواردی حتی، حقوق فردی را نمی‌توان قاطعانه و برای همیشه از میان برد؛ ولی در شرایط ویژه می‌توان به صورت معقول آنها را محدود کرد.

دمکرات‌ها همواره به یاد داشته و خواهند داشت که در سنت چند هزار ساله جمهوری، حراست از حیات، آزادی و مالکیت فرد شهروندان، از جمله اهداف اولیه آنها بشمار رفته است. امنیت حقوق بنیادین فردی خیری است مورد قبول و اشتراک همه و از همین رو به عنوان بخشی

مشروع از منفعت عام قلمداد گشته است.

قربانی کردن منفعت شخصی برای منفعت مشترک: آرمانی است سنتی و مدنی که به آن دسته از شهروندان که منافع شخصی خود را قربانی منفعت عام و مشترک جامعه می‌کنند، افتخار می‌کند. قربانی کردن زندگی و سلامت شخصی در عملیات نظامی برای دفاع از کشور و از ملت، یکی از این موارد است. یکی دیگر از این موارد را می‌توان در آن دسته از شهروندانی یافت که وقت و انرژی خود را داوطلبانه صرف رسیدگی به خیل عظیم مشکلات عمومی می‌کنند.

منفعت مشترک و مشورت دمکراتیک: دمکرات‌ها بر این باورند که دستیابی به عالی‌ترین ترجمان منفعت مشترک نیازمند گوش سپردن به همه صداها در تمام جامعه و در چارچوب شوراهای اتخاذ تصمیم عمومی می‌باشد. درکی است از منفعت مشترک که بر مبنای آن، هدف غایی از گفتگو همانا مشورت دمکراتیک برای رسیدن به بهترین ترجمان از منفعت عام است. بدون جستجوی منفعت مشترک به عنوان افقی تفاهم آور و متحد‌کننده، مشورت به جایی نمی‌رسد.

مردم‌سالاری باورمند به این اصل است که، «آنچه مربوط به همه می‌شود، باید از سوی همه تصمیم گرفته شود».

منظور از مشورت، فرآیند غربال انواع مختلف دیدگاه‌ها و سنجش طیف متنوع شواهد برای رسیدن به قضایای در باره هر تصمیم عمومی است. به عنوان مثال، شاخص‌های یک فرآیند مشورتی آرمانی را می‌توان اینچنین برشمرد:

رویکرد متعقلانه بجای اظهار نظر متعصبانه.

گشودگی ذهنی به طیف گسترده‌ای از شواهد مربوط به موضوع مورد بحث و تصمیم‌گیری.

احترام به نقطه‌نظرهای مختلف.

دمکرات‌ها باید همواره به خاطر داشته باشند تا چه اندازه در فرآیندهای مشورتی از این دست، صدای فرودستان، بیگانه شده‌گان با نظام، ناراضیان و ناملفوظان یا به گوش تصمیم‌گیران نمی‌رسد و یا ناشنیده باقی می‌ماند.

نامشخص بودن منفعت مشترک: شرایطی و موقعیت‌هایی پدید می‌آیند که معین و مشخص کردن منفعت مشترک را مشکل می‌سازند.

در برخی از شرایط، مثلاً در موقعیتی که کشور با خطر حمله خارجی روبرو است، درک و تعیین منفعت مشترک امری ساده خواهد بود، اگر چه اغلب نحوه رودرویی با آن مجادله برانگیز باشد.

ولی بیشتر اوقات، مشخص کردن منفعت مشترک مورد جدال نقطه‌نظرهای گاه متضاد قرار گرفته و هیچ یک از دیدگاه‌های درگیر مجادله این امکان را نمی‌یابند که لغزش ناپذیری خود را به کرسی بشانند.

شناسایی منفعت مشترک کماکان موضوع جدال و جستجو در حیات سیاسی و عمومی مردم‌سالاری‌ها باقی خواهد ماند و رسیدگی به آن نیازمند یک مقدار فروتنی و اعتدال از سوی حامیان دیدگاه‌های بدیل و منازع در این زمینه می‌باشد.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. کدام درک از منفعت مشترک برای شما جذابیت بیشتری دارد؟ چرا؟
۲. آیا ایده منفعت مشترک خطری برای حقوق فردی شهروندان محسوب می‌شود؟
۳. به چه دلیل مردم سالاری برخی تعاریف به دست داده شده از منفعت مشترک را رد می‌کند؟
۴. در چه شرایطی می‌توان از شهروندان خواست تا منفعت مشترک را بالاتر از منافع فردی خاص خود قرار دهند؟
۵. منفعت مشترک چگونه می‌تواند به بخشی از مشورت‌های مدنی در ارتباط با اتخاذ سیاست عمومی تبدیل گردد؟ به چه نمونه‌هایی در این زمینه می‌توانید اشاره کنید؟

حکومت اکثریت / حقوق اقلیت

«حکومت اکثریت / حقوق اقلیت» یک مفهوم مرکزی مردم سالاری مدرن بر محوریت قانون اساسی می‌باشد. یکی از دلایل مرکز بودن این مفهوم در درک مدرن از مردم سالاری مبتنی بر قانون این است که حکومت مردم سالار نمی‌تواند هر کاری را که دلخواهش بود انجام دهد و در این زمینه محدودیت‌هایی دارد که در بطن آن پی‌ریزی شده‌اند. یک سلسله از این محدودیت‌ها این است که حکومت‌های مردم سالار منتخب اکثریت نمی‌توانند حقوق اقلیت‌ها را زیر پا بگذارند. بنابراین، در قالب مردم سالاری مبتنی بر قانون اساسی، ایده حکومت اکثریت را باید در ارتباط تنگاتنگ با ایده حراست از حقوق اقلیت فهمید. اگر چنین نباشد، و تا آنجایی که به اقلیت‌ها مربوط می‌شود، حکومت مردم سالار تنها شکلی از اشکال حکومت‌های استبدادی خواهد بود، بهرمنند از توانایی رفتار خود کامه با اقلیت‌ها - به عبارت دیگر، نقطه مقابل آنچه حکومت نجیب، عادل و منصف در آرمان مردم سالاری است. قرن‌ها، متفکرین مردم سالاری، با آگاهی به خطر قدرت خردکننده اکثریت و با ترس از «استبداد اکثریت»، به دنبال راهکارهایی برای کاستن از نفوذ آن بوده‌اند.

«اکثریت» یعنی چه: در اروپای قرون وسطی، «اکثریت» از ریشه لاتین «بخش عمده» (major pars) یا «سنگین‌ترین بخش» پادشاهی گرفته شده بود. این واژه خطاب به آن دسته از اشرافیانی که از باقی مردم «وزن» بیشتری داشته و از نفوذ و تأثیرگذاری بیشتری برخوردار بودند، اطلاق می‌شد. با برآمدن اندیشه دمکراتیک و اصل برابری سیاسی مبتنی بر اینکه «هر نفر یک نفر محسوب می‌شود و نه بیشتر»، تعداد و نه موقعیت اجتماعی رفته رفته تعیین‌کننده معنی «اکثریت» می‌گردد.

«اقلیت» یعنی چه: «اقلیت» بیش از یک معنی دارد. این واژه می‌تواند به یک گروه قابل شناسایی همچون یک گروه قومی، یا حزب سیاسی، یا فرقه مذهبی اطلاق گردد؛ یا، به شکلی ساده‌تر، می‌توان آن را به بازندگان هر نوع انتخابات اطلاق کرد: در این صورت، اکثریت برندگان رأی‌گیری‌اند؛ و بازندگان آن، اقلیت.

الزام قانونی: بازداشتن «اصل اکثریت» به تبدیل شدن به «استبداد اکثریت» مستلزم قبول یک قانون اساسی مشترک از سوی همه عناصر یک جامعه سیاسی است. «اصل اکثریت» را تنها زمانی می‌توان به اجرا گذاشت که پیش از آن، همه عناصر یک جامعه سیاسی پیشنهادی زندگی تحت یک قانون اساسی

مشترک را پذیرفته باشند. عدم موفقیت در احترام به این ایده جوامع را با خطر جنگ داخلی روبرو می‌سازد.

ضرورت «حکومت اکثریت» به عنوان یک اصل: برای کسب موفقیت، مردم‌سالاری‌ها باید برای اتخاذ تصمیم یک سلسله آیین‌های عملی را تصویب کرده و به اجرا بگذارند. اگر قرار بر این باشد که برای اتخاذ تصمیم رضایت فرد فرد شهروندان یک نظام سیاسی جلب گردد، هیچ تصمیمی اتخاذ نخواهد شد و دیری نخواهد پایید که مردم‌سالاری از میان برود. یک اصلی باید پیدا بشود که بتوان بر مبنای آن و در نبود اتفاق آراء، فرآیند تصمیم‌گیری را در مردم‌سالاری مدیریت کرد. چون در مردم‌سالاری همه شهروندان در برابری سیاسی هستند، اختیار کردن نوعی اصل اکثریت ظاهراً تنها راه حل عملی برای کسب موفقیت مردم‌سالاری‌ها می‌باشد. در عین حال می‌توان این استدلال را هم کرد که هنگامی که تصویب یک لایحه قانونی به «اکثریت صالح» (qualified majority) مثلاً دوسوم آراء نیاز داشته باشد، در واقع نوعی از حکومت اقلیت مبتنی بر وتوی عملی آن برقرار می‌گردد.

ضرورت «حقوق اقلیت» به عنوان یک اصل: «حقوق اقلیت» فراتر از آنچه تا به حال در لزوم آن بیان شده است، ضرورت دارد. یک نظام سیاسی تنها زمانی می‌تواند مردم‌سالار قلمداد گردد که افراد و گروه‌هایی که در اقلیت به سر می‌برند، رضایت خود را برای زیستن تحت قانون اساسی پیشنهادی و یا جاری آن ابراز داشته باشند.

گروه‌ها: هیچ گروه مجزای اجتماعی و قومی یا دینی در اقلیت راضی به قبول خطر فرمانروایی استبدادی بر خود نیست. اعضای چنین گروه‌هایی رضایت خود را تنها به آن نظام سیاسی می‌دهند که حقوق بنیادین آنها را به عنوان افراد محترم شمرده و به اصل «حقوق اقلیت» نیز احترام می‌گذارد. افراد: همان اصلی که بر گروه‌ها صدق می‌کند بر افراد نیز که ضعیف‌تر بوده و نیاز بیشتری به حفاظت در برابر قدرت خردکننده اکثریت دارند، صادق است. بنابراین، مردم‌سالاری باید حافظ حقوق بنیادین افرادی نیز باشد که صندوق رأی آنها را در اقلیت محض قرار داده است.

انواع کاربردهای مختلف اصل حکومت اکثریت

مردم‌سالاری کانسوسیشنال (Consociational democracy) (یعنی «همکاری گروه‌های اجتماعی مختلف و به ویژه متضاد برای بر پا داشتن یک نظام سیاسی مبتنی بر تقسیم قدرت»): مردم‌سالاری‌های کانسوسیشنال آنهایی هستند متشکل از اجتماعات مجزاً از یکدیگر که حکومت یک اجماع گسترده‌تر از آنچه در اصل حکومت اکثریت به طور ضمنی وجود دارد را بر خود پذیرفته‌اند.

به جای اعمال ساده اصل حکومت اکثریت همچنان که در دیگر مردم‌سالاری‌ها رواج دارد، مردم‌سالاری کانسوسیشنال اصل را بر مبنای اجماع عام میان عناصر تشکیل‌دهنده جامعه گذاشته و تا زمانی که رضایت عام در رابطه با موضوعی به دست نیامده باشد، از تنفیذ لایحه پیشنهادی به عنوان قانون خودداری می‌کند.

در برخی موارد، جامعه رسماً به چند اجتماع مجزا تقسیم شده است و هر یک از اجتماعات فوق از

حق و توی قوانین مورد مخالفت خود برخوردار است. حق و تو مخصوص اجتماعات مشخص در قالب یک فدراسیون از قبیل فدراسیون بوسنی - هرزگوین و یا سوئیس می‌باشد. حق و تو معمولاً، اگر نه منحصرأ، مربوط به حراست از خطوط فرهنگی و هویتی خاص یک گروه مشخص در قالب یک فدراسیون است.

کاربردهای مختلف آیین دموکراتیک: برخی انتخابات از انواع گوناگون هستند که کسب حدنسابی بیش از اکثریت، یعنی تا دوسوم یا سه‌چهارم آراء را ضروری می‌دارند. این گونه اکثریت را «ابراکثریت» (supermajority) می‌گویند؛ ابعاد آن با سیاست مورد نظر تغییر می‌کند. نمونه‌هایی از کاربردهای مختلف آیین دموکراتیک را می‌توان به گونه زیر مورد اشاره قرار داد:

برخی نظام‌های انتخاباتی کسب اکثریت آرای رأی‌دهندگان، به عنوان مثال حصول حدآقل ۵۰ درصد بعلاوه ۱ آراء، را برای تعیین برنده رأی‌گیری لازم می‌دارند. در نبود چنین حدنسابی، برنده انتخابات در میان دو نامزدی که بالاترین رأی ره به خود اختصاص داده‌اند، در دور دوم رأی‌گیری مشخص خواهد شد.

در نظام‌های انتخاباتی معروف به «متکثر» (plurality) مبتنی بر بیشترین آراء به دست آمده در یک رأی‌گیری تک‌دوری که به نظام انتخاباتی first-past-the-post شناخته شده است، نامزده برنده آنی ست که از بقیه نامزدها در همان تک‌دور رأی‌گیری آراء بیشتری را نسیب خود کرده باشد. در برخی نظام‌های انتخاباتی، اعتبار قانونی رأی‌گیری تنها زمانی حاصل می‌گردد که اکثریت واجدین شرایط رأی‌دادن در انتخابات شرکت کرده و رأی خود را به صندوق بریزد، حال چه انتخاباتی معمولی باشد و چه یک همه‌پرسی.

برخی انتخابات یا همه‌پرسی‌ها هستند، مثلاً با موضوعیت تغییر قانون اساسی، که حصول یک ابراکثریت را لازم می‌دارند.

در برخی قوای مقننه و در مواردی همچون تصویب معاهده‌های (بین‌المللی)، تغییر و اصلاح قانون اساسی، و یا الغای و توی مجریه توسط مقننه، اصل اکثریت در آیین دموکراتیک می‌تواند تغییر کند و به حصول حدآقلی یک ابراکثریت مشخص تبدیل شود.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. «اکثریت» و «اقلیت» یعنی چه؟
۲. چرا اصل «حکومت اکثریت» و اصل «حقوق اقلیت» لازمند و چه رابطه‌ای با یکدیگر دارند؟
۳. چه کاربردهای مختلفی از این دو اصل در نظام‌های مردم‌سالار می‌توان سراغ گرفت؟

مردم‌سالاری و حقوق بشر

یک اصل بنیادین مردم‌سالاری این است که بر پایه حاکمیت مردم، جامعه‌ای برقرار می‌شود

سازماندهی شده از نظر سیاسی و با حکومتی که مدیریت امور آن را با هدف حراست از برخی حقوق بنیادین به دست می‌گیرد. سنتاً این حقوق مبتنی بر اراده الهی و یا طبیعت، تعریف و توجیح شده‌اند. و کماکان از دیدگاه سنتی است که این حقوق به عنوان حقّ «حیات، آزادی، و مالکیت» و یا حقّ «حیات، آزادی، و جستجوی خوشبختی»، تعریف شده‌اند. در قرن بیستم بود که با توسعه و گسترش آنها، این حقوق به «حقوق بشر» شناخته شدند. برای برخی، این «حقوق» یک سلسله تکلیف با خود به همراه دارند؛ برخی دیگر آنها را به عنوان غایت و ارزش‌های آمالی معرفی می‌کنند، غایت و ارزش‌هایی که هر کشوری می‌بایست برای رسیدن به آنها تلاش کند. مفهوم حقوق بشر امروزه در سراسر جهان شناخته شده است و از دیدگاه بین‌المللی از ابعاد گسترده‌ای برخوردار می‌باشد. از چهار گوشه جهان، تقاضا برای رعایت این حقوق است که امروزه به گوش می‌رسد.

حقوقی ذاتی و برابر: حقوق بشر آن حقوقی را گویند بنیادین، ذاتی و برابر برای تمام انبای بشر و صرفاً بر اساس موجودیت هر یک از آنها به عنوان بشر. حقوق بشر برای شخصیت بشر اساسی است. یعنی هیچ فرد بشری به معنی تمام و کمال کلمه بشر نخواهد بود اگر نتواند آزادانه برخی انتخاب‌ها را برگزیند. حقوق بشر از حقوقی که عضویت در یک جامعه سیاسی سازماندهی شده با خود به همراه دارد، متمایز است.

منظور از حقوقی که عضویت در یک جامعه سیاسی سازماندهی شده با خود به همراه دارد، قوانین آن جامعه‌اند که بواسطه حکومت اعمال می‌گردند.

در تباین با این قوانین و حقوق ناشی از آنها، حقوق بشر از بدو تولد به هر یک از افراد بشر تعلق دارد. این حقوق را نمی‌توان از انبای بشر گرفت و یا پس گرفت و یا حتی داوطلبانه از آنها گذشت. حقوق بشر امتیازی نیست که از سوی حکومت اعطاء گردد: این حقوق را چون جزئی از موجودیت و شخصیت بشر بشمار می‌روند، نمی‌توان امتیازی اعطایی از سوی حکومت‌ها و یا دولت‌ها قلمداد کرد. این حقوق چون با بشر زاده می‌شوند، در موجودیت خود مقدم بر و مستقل از حکومت و از دولت‌اند. حکومت‌ها نه تنها نمی‌توانند این حقوق را به عنوان امتیازی به افراد بشر اعطاء کنند که تنها کاری که می‌توانند در این راستا انجام دهند جز این نیست که موجودیت ذاتی، مستقل و مقدم این حقوق را به رسمیت بشناسند.

رابطه میان مردم‌سالاری و حقوق بشر: مردم‌سالاری و حقوق بشر در پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر به سر می‌برند.

همانطور که درک از حقوق بشر این است که این حقوق به همه انبای بشر تعلق دارند، به همان شیوه هم درک مردم‌سالار از حکومت این است که حکومت‌ها در درجه اول برای این بنا شده‌اند که از حقوق بنیادین بشر حراست به عمل بیاورند.

بنابراین، رابطه میان مردم‌سالاری و حقوق بشر را می‌توان بمانند رابطه میان وسیله و هدف مدّ نظر قرار داد. در چنین دیدگاهی، مردم‌سالاری تنها وسیله‌ای است برای نیل به هدف حراست حکومتی از حقوق بنیادین بشر.

انواع حقوق بشر: همانطور که پیشتر متذکر شدیم، سنتاً این حقوق مبتنی بر اراده الهی و یا طبیعت،

تعریف و توجیح شده‌اند. و کماکان از دیدگاه سنتی بوده است که این حقوق به عنوان حق «حیات، آزادی، و مالکیت» و یا حق «حیات، آزادی، و جستجوی خوشبختی»، تعریف شده‌اند. در قرن بیستم بود که با توسعه و گسترش آنها، این حقوق به «حقوق بشر» شناخته شدند، حقوقی که لازمه رفاه و شأن و کرامت بشر می‌باشند. این عقاید ریشه در باورهای مسیحی اروپای قرون وسطی دارند که مبتنی بر ارزش ذاتی و کرامت هر فرد بشر به عنوان یکی از بنیادهای اجتماعی بودند.

حقوق شخصی و سیاسی: این حقوق برای آزادی و بیان فردی از اهمیت بسزایی برخوردارند: آزادی بیان و انجمن؛ حق مشارکت سیاسی برابر؛ حق برخورداری از آیین قضایی عادلانه و رفتار انسانی از سوی نیروی انتظامی؛ و حق بهرمنند شدن از حریم خصوصی.

حقوق اقتصادی و اجتماعی: از جمله حق صاحب شدن، استفاده کردن و واگذار کردن مالکیت؛ حق مشارکت در بازارهای آزاد؛ حق سازماندهی اتحادیه‌های صنفی و حق اعتصاب؛ حق انتخاب صاحبکار و حق صاحبکار عوض کردن بنا به میل و اراده شخصی؛ و حق برخورداری از یک سلسله معیارهای پایه در زندگی و رفاه.

حقوق فرهنگی: از جمله، حق برخورداری گروه‌های فرهنگی از زبان، مذهب و فرهنگ خود. مشکلات و مجادلات: افکار جاری در زمینه حقوق بشر بستر ساز یک سلسله مجادلات در باره برخی مشکلات موجود بوده‌اند. در این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

حقوق بشر بیش از حد متعدد هستند: آنچه به حقوق بشر شناخته شده است بیش از اندازه متعدد است که هیچ حکومتی بتواند تمامی آن را به شهروندان خود ارائه دهد. در عین حال، تلاش چندانی هم برای تمایز قرار دادن میان آنچه حقوق اساسی بشر به شمار می‌رود و آنچه حقوق غیراساسی می‌تواند قلمداد گردد، تا به حال صورت نگرفته است.

فقدان یک روش به رسمیت شناخته شده تقنین: تقاضاهای جدید برای حقوق بشر، صرف نظر از روش دستیابی و برقرار ساختن آنها، با توجه خاص بین‌المللی مواجه می‌شوند. با این حال، و با توجه به فقدان آیینی بین‌المللی برای مشروعیت دادن به این گونه تقاضا و موضوعات مندرج در آنها، تمیز دادن حقوق مشروع بشر از حقوق نامشروع بشر، کاری است ناممکن.

این مورد در رابطه با تصویب میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر از سوی دولت‌ها، صدق نمی‌کند. در صورت تصویب آنها از سوی دولت‌ها و قوای مقننه و وارد شدنشان به بدنه حقوق قانونی از طریق آیین‌های تقنینی متعارف، حقوق بشر رسمیت و مشروعیت قانونی لازم را کسب می‌کنند. کاستن از ارزش حقوق بنیادین: یکی دیگر از مشکلاتی که در این زمینه وجود دارند این است که برخی از حقوق که به طور سنتی به عنوان بنیادین از آنها یاد شده است، همچون حق برخورداری از آزادی و حیات، می‌توانند به نفع برخی حقوق دیگر، از جمله حق بهرمنند شدن محرومان از رفاه، قربانی گشته و از این راه به عملکرد خود کامه حکومت‌ها مشروعیت داده شود. حکومت‌های خودکامه هم برای توجیح خود کامگی خویش همواره از چنین استدلال‌های بهره جسته‌اند.

به مخاطره افتادن مردم سالاری: فهرست حقوقی که از آنها تحت عنوان حقوق بشر نام برده می‌شود تا بدانجا به درازا کشیده شده است که می‌تواند خود مردم سالاری را نیز به مخاطره بیاندازد. هنگامی

که این حقوق اینچنین بسیط و جامع می‌گردند، از فرآیند تصمیم‌گیری به شیوه مردم‌سالار سبقت گرفته و پیشاپیش هر گونه تصمیمی را که با گزینه‌های مورد نظر این حقوق مخالف باشد، مردود شمرده و نامشروع معرفی می‌کنند.

تاکید جهانی بر حقوق بشر: از این مشکلات و مجادلات پیرامون آنها که بگذریم، تأکید بر حقوق بشر امروزه از سرتاسر جهان به گوش می‌رسد. تقاضا برای احترام به حقوق بشر امروزه بیش از پیش از عناصر اصلی حیات سیاسی بین‌المللی محسوب می‌شود.

بنابراین، علی‌رغم مشکلاتی که به آنها اشاره شد و مجادلاتی که بر حول بنیادهای فلسفی و مشروعیت و شیوه برقرار ساختن‌شان در جریان است، مبارزه برای احترام جهانی به حقوق بشر یک جنبش سیاسی قوی محسوب می‌گردد.

فریاد اعتراض به عدم احترام به این حقوق و تقاضا برای محترم شمردن آنها، یک ضرورت اخلاقی قوی برای اکثر افراد بشر شده است. جنبش حقوق بشر کماکان یکی از برانگیزنده‌ترین حرکت‌های سیاسی دنیای معاصر قلمداد می‌گردد که در پیوندی تنگاتنگ با همزاد خود، یعنی مبارزه جهانی برای مردم‌سالاری، به پیش می‌رود.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. آیا حقوق بشری هستند که از باقی حقوق بنیادین تر و اساسی‌تر باشند؟
۲. آیا می‌بایست برخی حقوق بشر و یا تمامی این حقوق را برای همه ملت‌ها و دولت‌ها و حتی برای آنهایی که راضی به قبول این حقوق نیستند، اجباری کرد؟
۳. آیا هستند حقوقی در میان حقوق بشر که چنان بنیادین قلمداد می‌شوند که حتی به بحث عمومی هم نمی‌توانند گذاشته شوند؟ اگر چنین حقوقی وجود دارند، کدامند؟
۴. آیا دخالت دولت‌ها در امور کشورهایی که این حقوق را در قبال شهروندان خود زیر پا می‌گذارند، مشروع است؟ چرا و چرا نه؟

مردم‌سالاری و نمایندگی

در مردم‌سالاری‌های مدرن امروزی، با جمعیت‌های میلیونی‌شان، امکان عملی برای اینکه شهروندان آنها حضوراً و رأساً با یکدیگر اقدام به قانون‌گذاری کنند، وجود ندارد. بنابراین، مجالسی متشکل از اعضای منتخب برای نمایندگی حاکمیت مردم برقرار می‌گردند. درست است که در بسیاری از نظام‌های سیاسی، کل بدنه شهروندان با مشارکت در انتخابات و همه‌پرسی‌های گوناگون، مستقیماً در مورد سیاست‌های عمومی رأی خود را ابراز می‌دارد. ولی، در اکثر موارد در مردم‌سالاری‌های مدرن امروزی، این مجالس منتخبین مردم هستند، و نه خود مردم، که به نمایندگی از آنها، حاکمیت مردم را در قانون‌گذاری اعمال می‌کنند. به همین دلیل، از اصطلاح «مردم‌سالاری با محوریت نمایندگی» برای تعریف مردم‌سالاری‌های مدرن استفاده می‌شود. بنابراین، نمایندگی یکی از شاخص‌های برجسته همه

مردم‌سالاری‌های مدرن بشمار می‌رود. با این وجود، نمایندگی مقوله‌ای ساده و یک‌بُعدی نیست. اساس نمایندگی: نمایندگی را می‌توان بر اساس چند شاخص پایه‌ریزی کرد:

نمایندگی بر پایه تقسیمات جغرافیایی: رایج‌ترین و شناخته شده‌ترین روش انتخاب نمایندگان بر پایه تقسیمات جغرافیایی است. سرزمین یک ملت به پاره‌ای از حوزه‌های جغرافیایی تحت عنوانی چون «ایالت»، «بخش»، «استان» یا «شهرستان» تقسیم‌بندی می‌شود. هر یک از این حوزه‌ها را می‌توان به نوبه خود به بخش‌های انتخاباتی کوچک‌تری تقسیم کرد. نمایندگان هر یک از این حوزه‌های انتخاباتی جغرافیایی، بر پایه جمعیت هر یک از آنها، انتخاب می‌شوند.

نمایندگی بر پایه تقسیمات صنفی: نمایندگان شهروندان را نیز می‌شود به شکلی غیرمستقیم و بر اساس حرفه و اشتغال آنها و جایگاهی که در نظام اقتصادی دارند، انتخاب کرد: به عنوان مثال، نمایندگان قشر کارگر یا «یقه آبی‌ها»، نمایندگان حرفه‌های آزاد، کارمندان بخش دولتی، مدیران صنایع و تجارت... نمایندگی از این دست می‌تواند رسمی و یا غیررسمی باشد.

نمایندگی غیررسمی اقشار صنفی از طریق گروه‌های فشار یا لابی، که هم می‌توانند داوطلبانه باشند و هم به صورت حرفه‌ای و دستمزدی، و از راه اعمال نفوذ آنها بر دستگاه مقننه شکل می‌گیرد.

نمایندگی رسمی این اقشار از طریق انتخاب نامزدهایی که بازتاب‌دهنده منافع آنان می‌باشند، چه در حوزه‌های رأی‌گیری و چه بواسطه مواد مندرج در قانون اساسی در این رابطه، صورت می‌پذیرد.

نمایندگی بر پایه تقسیمات عقیدتی: شهروندانی که عقاید دینی و یا غیردینی مشخصی دارند، می‌توانند نمایندگی خود و عقایدشان را به وکلایی که با آنها هم‌عقیده می‌باشند، محول کنند. با این حال، اگر شهروندانی از این دست در حوزه‌ای خاص در اقلیت باشند، می‌توانند نمایندگی خود را در دستگاه مقننه به نامزدهایی که از دیگر حوزه‌های اخذ رأی برآمده‌اند و با ایشان هم‌عقیده‌اند، بسپارند.

روش‌های نمایندگی: روش‌های بسیاری برای انتخاب اعضای مجالس نمایندگان تا به امروز به کار گرفته شده‌اند. برخی از متداول‌ترین آنها را به همراه نکات مثبت و منفی هر یک در زیر خلاصه می‌کنیم:

حوزه‌های انتخاباتی تک‌عضوی: از هر حوزه اخذ رأی، تنها یک نامزد برگزیده می‌شود. در این روش اخذ رأی و نمایندگی، نامزد برنده، نه آن فردی است که اکثریت آراء را به خود اختصاص داده باشد، که نامزدی است که از دیگر نامزدها رأی بیشتری آورده باشد.

انتخاب چند نامزد برای نمایندگی بیش از یک حوزه.

نمایندگی تناسبی: در این روش، حوزه‌های انتخاباتی و گاهی اوقات انتخابات سراسری در تمام کشور منجر به برگزیدن نامزدهایی می‌شود که اغلب هر یک به یکی از احزاب سیاسی موجود وابسته است. هر یک از این احزاب بدین طریق منتخبینی را متناسب با میزان رأیی که به دست آورده است، راهی دستگاه مقننه می‌کند. برای اینکه حزبی بتواند، در این روش انتخاب نمایندگان، نامزدی را راهی قوه مقننه کند، می‌بایست از یک میزان حداقل مشخص رأی برخوردار باشد.

نکات مثبت و منفی: هر یک از روش‌های انتخاباتی، نکات مثبت و منفی خود را دارد. به عنوان مثال: حوزه‌های انتخاباتی تک‌عضوی، دستیابی به ائتلاف و مصالحه را بیش از روش‌های دیگر لازم می‌دارد.

امتیاز نسبی و یا نکته مثبت چنین روشی این است که گروه‌های اجتماعی مختلف را مجبور می‌کند تا با مصالحه با یکدیگر و برای پیروزی نامزد مشترک خود، دست به ایجاد ائتلاف‌های گسترده بزنند. و همین فرآیند مصالحه است که از تنش‌های اجتماعی می‌کاهد.

اشکال این روش و یا نکته منفی آن در این است که دیدگاه‌های اقلیت در آن از بازتاب کمتری در مقایسه با نظام‌های مبتنی بر روش نمایندگی تناسبی برخوردار می‌شوند.

از این گذشته، برخی اقلیت‌ها اقلیت‌های دائمی هستند و از این رو می‌توانند چنین احساس کنند که اصولاً جایی در مقننه چنین نظامی نداشته و در نتیجه با آن بیگانه شوند.

انتخاب چند نامزد برای نمایندگی بیش از یک حوزه:

امتیاز نسبی این روش در این است که نامزدها تمایل بیشتری به تشکیل ائتلاف داده و دیدگاه‌هایی را اتخاذ می‌کنند که دربرگیرنده مشکلات و نقطه‌نظرهای بخش‌های وسیع‌تری از یک حوزه تنها باشند. اشکال آن هم در این است که با توجه به وسعت مشکلات و دیدگاه‌هایی که باید آنها را نمایندگی کنند، نامزدها در وکالت خود از کارایی کمتری برخوردار باشند.

نظام‌های نمایندگی تناسبی: یکی از اشکال ویژه روش بالاست، یعنی یکی از اشکال خاص انتخاب چند نامزد برای نمایندگی بیش از یک حوزه. از امتیازهای آن یکی این است که، از آنجا که تعدادی از احزاب کوچک هم این امکان را می‌یابند تا نامزدهای خود را به نمایندگی برسانند، چنین روشی اغلب منافع اقلیت‌ها را بهتر از روش‌های دیگر نمایندگی می‌کند.

از اشکالات این روش یکی این است که نمایندگی تناسبی اغلب باعث تکه تکه شده دستگاه مقننه شده و مجلس نمایندگان را به دستجات کوچکی تقسیم می‌کند که هر یک مدافع منافع خاص گروه خود می‌باشد.

در نظام‌های پارلمانی، اکثریتی که باید قوه مجریه را به دست بگیرد از دل دستگاه مقننه بیرون می‌آید. با چنین روشی، مجلسی که بین چندین حزب مستقل تکه تکه شده است، به سختی می‌تواند شرایط ائتلافی برپایی یک اکثریت باثبات را برای به دست‌گیری قوه مجریه فراهم آورد. هنگامی که ائتلافی با شکست مواجه می‌شود، حکومت سقوط می‌کند و در پی آن، یا باید ائتلاف جدیدی از میان نمایندگان مجلس شکل بگیرد و یا، در نبود چنین گزینه‌ای، انتخابات جدیدی سازماندهی شود. نتیجه چنین وضعیتی هم می‌شود بلاتکلیفی عمومی، فقدان ثبات سیاسی، حکومت‌های ناپایدار و انتخابات پی‌درپی.

احزاب سیاسی در نمایندگی شهروندان در یک نظام مردم‌سالار، یک نقش اساسی بازی می‌کنند. برای بسط این مبحث با محوریت نقش احزاب در نظام‌های مردم‌سالار، به فصل مربوطه، تحت عنوان «احزاب سیاسی»، در بخش ۳۵ این جستار رجوع کنید.

الگوهای بدیل نمایندگی

الگوی مبتنی بر وکالت (Delegate or Mandate Model): بر اساس این الگو، نامزدهای منتخب حق ندارند در باب مسائل مختلف نقطه‌نظر شخصی‌شان را ارائه داده و باید صرفاً بازتاب‌دهنده

دیدگاه‌های مولکینی باشند که با اکثریت آراء خود ایشان را به وکالت حوزه انتخابی خویش برگزیده‌اند. امتیاز نسبی این الگو در این است که با وزن حداکثری دادن به دیدگاه‌های اکثریت رأی‌دهندگان حوزه انتخابی مربوطه خود، از کیفیت مردم‌سالارانه بیشتری نسبت به الگوهای دیگر برخوردار است. اشکال این الگو در این است که رأی‌دهندگان ممکن است از آگاهی و شناخت کافی برای اظهار نظر در ارتباط با موضوعات مختلف برخوردار نباشند و از این رو تصمیماتی که به نام آنها و با وکالت از ایشان از سوی نمایندگان آنها اتخاذ می‌شوند، از کیفیت خوبی بهرمنند نباشند. چنین الگویی از اظهار نظر آگاهانه و کارشناسی نمایندگان، بنا به تعریف، ممانعت به عمل آورده و در نتیجه می‌تواند منجر به اتخاذ تصمیم‌هایی شود که با قضاوت درست توأم نبوده‌اند.

اشکال دیگر این الگو در این است که از میزان مشورت در دستگاه مقننه می‌کاهد. نمایندگان به عنوان قضاتی مستقل یا الگوی هیأت امناء (The Trustee Model): بنا بر این الگو، نمایندگان موظفند تا قضاوت خود را در باب موضوعات مختلف، بر پایه شناختی که از مسائل دارند اتخاذ نمایند.

از امتیازهای این الگو یکی این است که نمایندگان، بر پایه شناختی که از مسائل دارند و بر اساس تجربه خود، آگاهانه اقدام به قضاوت و اتخاذ تصمیم در باره موضوعات عمومی می‌کنند. از اشکالات این الگو هم یکی این است که اراده اکثریت ممکن است در آن خنثی شود و از همین رو هم الگوی هیأت امناء از دیگر الگوها از کیفیت مردم‌سالارانه کمتری برخوردار می‌شود. در این الگو، اعضای قوه مقننه ممکن است زیر نفوذ گروه‌های فشار قرار بگیرند و منفعت عام را قربانی منافع خاص این گروه‌ها کنند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. امتیازها و اشکالات نسبی هر یک از الگوهای نمایندگی را شرح دهید؟
۲. امتیازها و اشکالات نسبی هر یک از روش‌های نمایندگی کدامند؟
۳. امتیازها و اشکالات نسبی الگوی مبتنی بر وکالت از یک طرف و الگوی مبتنی بر هیأت امناء از طرف دیگر کدامند؟

واژگان سیاست: معانی واژگان رایج

مردم اغلب در باره معانی برخی واژگان کلیدی مردم‌سالاری مدرن گیجند. در این بخش تلاش خواهیم کرد تا تعریف دقیقی از برخی از کلیدی‌ترین و رایج‌ترین واژه‌های مردم‌سالاری، که بیش از دیگران باعث بدفهمی می‌شوند، به دست دهیم. به عنوان مثال، آیا ایالات متحده آمریکا یک «جمهوری» است یا یک «مردم‌سالاری»؟ و آیا می‌تواند هر دو اینها با هم باشد؟ منظور از «مردم‌سالاری» و «حکومت» به نمایندگی از مردم چیست؟ آیا این هر دو یکی‌اند؟ اینها بخش کوچکی از واژگانی هستند که خود شهروندان را نیز بیش از آنچه جایز باشد، در معانی و مفاهیم خود آشفته می‌کنند.

«مردم‌سالاری»: در بخش دیگری از این جستار می‌توان تعریف مردم‌سالاری را به دست آورد. در اینجا به این نکته بسنده خواهیم کرد که مفهوم مردم‌سالاری پیچیده‌تر از آن است که بتواند در یک تعریف مختصر بگنجد. آنطور که در این جستار فهمیده شده است، منظور از مردم‌سالاری آن عناصر اصلی یک حکومت دمکراتیک است که در قرون هجدهم و نوزدهم در آمریکا و در اروپای غربی رو به رشد نهاد و سپس در قرن بیستم توسعه بیشتری یافت و امروزه در هر قاره مسکونی در چهار گوشه جهان موجود است.

در این مفهوم، ایده‌های آزادی شخصی و آزادی سیاسی و نیز ایده انتخابات آزاد و عادلانه از اجزاء ذاتی مردم‌سالاری بشمار می‌روند. از این گذشته، مردم‌سالاری شامل ایده محدود و مشخص برای حکومت نیز می‌گردد، ایده‌ای که در اندیشه «حکومت قانون» نهفته است، یعنی جزئی لاینفک از هر حکومت دمکراتیک. (به فصل ۲۴ این جستار تحت عنوان «حکومت قانون» رجوع کنید)

کشورهایی همچون کانادا و ایالات متحده در آمریکای شمالی؛ کشورهای اتحادیه اروپا؛ آرژانتین و برزیل در آمریکای جنوبی؛ استرالیا و زلاند نو در اقیانوسیه؛ هند، ژاپن و کره شمالی در آسیا؛ مالی و آفریقای جنوبی در آفریقا؛ و اسرائیل در خاور میانه، جملگی در سرتاسر دنیا به عنوان مردم‌سالار شناخته شده‌اند.

«مردم‌سالاری انتخاباتی»: برخی اندیشمندان این رشته، اصطلاح «مردم‌سالاری انتخاباتی» را وارد واژگان مورد بحث کرده‌اند.

در چنین نظام‌های سیاسی، انتخابات‌ها به اندازه کافی آزاد هستند که بتوان آنها را دمکراتیک نامید. با این حال، نظام‌های سیاسی از این دست از ارضای دیگر شاخص‌های مردم‌سالاری ناتوانند و به همین دلیل نیز نمی‌توان آنها را «مردم‌سالاری» نامید. این کشورها یکی از شاخص‌های مهم مردم‌سالاری را دارا هستند ولی همه معیارهای مردم‌سالاری را پوشش نمی‌دهند.

بنابراین، باید این موضوع را به خوبی درک کرد که منظور از مردم‌سالاری چیزی بیش از انتخابات‌های مرتب، آزاد، و عادلانه است.

«جمهوری» در مقابل «مردم‌سالاری»؛ «جمهوری مردم‌سالار»: در زمان انقلاب آمریکا، تعریف ثابتی از واژه «جمهوری» وجود نداشت. پیش از این نیز، منظور از «جمهوری» نوعی نظام سیاسی بدون سلطنت بود که به گونه‌ای از یک مجلس نمایندگان هم مجهز شده باشد. فراتر از این، مفهوم «جمهوری» گنگ و مبهم بود. در سلسله مقالات و جستارهای ۸۵ گانه‌ای که تحت عنوان *The Federalist* شناخته و به ثبت رسیده‌اند، جیمز مدیسون، معمار اصلی قانون اساسی آمریکا، در سال ۱۷۸۸ نظامی را تحت عنوان جمهوری ترسیم و تشریح می‌کند که از ویژگی‌های زیر برخوردار باشد:

جمهوری قوای خود را مستقیماً یا غیرمستقیماً از مردم می‌گیرد (حاکمیت مردم)؛
 اداره جمهوری با مسئولینی است که مناصب خود را برای یک مدّت محدود در اختیار دارند (یعنی چه منصوب و چه منتخب، دوره اختیار این مسئولین محدود است) و یا تا زمانی در اختیار دارند که کارنامه و عملکرد مناسبی از خود به جا گذاشته باشند (مانند قضاّت دادگاه‌ها)؛ و
 جمهوری در خود نهادهایی را جا داده است که به نمایندگی از مردم بنا شده‌اند (یعنی حکومت به

نمایندگی از مردم).

در تبیین با جمهوری، مردم‌سالاری «جامعه‌ای است مرکب از یک تعداد محدود شهروندانی که انجمن کرده و خود رأساً اداره حکومت را به دست می‌گیرند».

بنابراین، در زمان پایه‌گذاری آمریکا، منظور از مردم‌سالاری همانا «مردم‌سالاری مستقیم» بود - یعنی حکومت بدون نهادهایی به نمایندگی از مردم.

اصطلاح «جمهوری دمکراتیک» امروزه به آن دسته از اشکال حکومت اطلاق می‌گردد که فاقد یک پادشاه بوده ولی اداره آن به دست نمایندگان است که وکالت حاکمیت مردم را در اختیار دارند. نمایندگان از طریق انتخابات‌های آزاد و عادلانه و از سوی همه شهروندان بالغ برگزیده می‌شوند و باقی شاخص‌های مردم‌سالاری نیز در این حکومت‌ها رعایت می‌شوند. بنابراین، کشوری می‌تواند هم جمهوری باشد و هم مردم‌سالار.

ایالات متحده آمریکا به عنوان یک «جمهوری مردم‌سالار»: مطابق با این نظریه و تعریف، ایالات متحده و کشورهای مشابه آن را می‌توان به تدقیق «جمهوری‌های دمکراتیک» یا مردم‌سالار نامید. این کشورها در واقع «مردم‌سالاری» هستند، اگر چه نه به آن معنی که در قرن هجدهم رایج بود. ولی شاخص‌های مردم‌سالاری را آنگونه که در قرون بیستم و یکم تعریف شده‌اند، رعایت می‌کنند. دگرگونی در معنی «مردم‌سالاری»: معنی واژه «مردم‌سالاری» در دوست سال گذشته دگرگون شده است. امروزه منظور از مردم‌سالاری، حکومت‌هایی است با انتخابات‌های آزاد و عادلانه که همه شهروندان بالغ می‌توانند در آن شرکت جسته و یا نامزد دستیابی به مناصب قدرت گردند و نیز دیگر شاخص‌های لازم برای مردم‌سالاری هم در آنها رعایت می‌شوند.

کشورهایی که هم جمهوری‌اند و هم مردم‌سالار: بنابراین، نادرست خواهد بود اگر بگویم که ایالات متحده و کشورهای مشابه آن «جمهوری‌اند، و نه مردم‌سالاری». ایالات متحده و کشورهای مشابه آن، هم جمهوری‌اند و هم مردم‌سالاری. چنین کشورهایی هم می‌توانند عناصری از مردم‌سالاری مستقیم، مانند ابتکارهایی چون همه‌پرسی، را در خود جای دهند و هم می‌توانند فاقد چنین «ابتکار»هایی باشند.

«مردم‌سالاری»، «مردم‌سالاری لیبرال»، «مردم‌سالاری پارلمانی»، و «مردم‌سالاری با محوریت قانون اساسی»: در کاربرد امروزی‌شان، همه این اصطلاحات به یک معنی‌اند. مردم به ندرت از واژه مردم‌سالاری چیزی غیر از حکومتی می‌فهمند که حقوق اولیه شهروندان خود را رعایت کرده، از آزادی‌های لیبرال، مانند آزادی مذهب، انجمن، و بیان فردی، حراست می‌کند.

واژه «لیبرال» در اصطلاح «مردم‌سالاری لیبرال» هیچ ربطی با رقابت سیاسی معاصر در ایالات متحده میان «لیبرال‌ها» و «محافظه‌کاران» ندارد. این واژه تنها اصطلاحی است برای مردم‌سالاری به عنوان نظامی سیاسی که محافظ معیارهای مندرج در فهرست آزادی‌های لیبرال است.

«مردم‌سالاری پارلمانی» اصطلاحی است اروپایی و قرن نوزدهمی که امروزه به ندرت به کار گرفته می‌شود. از این رو به چنین نظامی صفت «پارلمانی» اطلاق می‌شد که در بریتانیا به قوه مقننه، به عنوان پیشروترین نهاد مردم‌سالار، «پارلمان» گفته می‌شد.

«مردم‌سالاری اجتماعی» (Social democracy): کشورهایی مانند سوئد و آلمان که امروزه از آنها

تحت عنوان «مردمسالاری اجتماعی» یاد می‌شود، نظام‌هایی هستند که تمامی معیارها و آزادی‌های لیبرال، از جمله آزادی بیان، انجمن و باور مذهبی، را رعایت می‌کنند. به همین جهت، این کشورها اشکالی از «مردمسالاری لیبرال» به شمار می‌روند. آنچه این کشورها را از دیگر مردمسالاری‌ها متمایز می‌کند، می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

خصیصه‌هایی که یا در قانون اساسی آنها و یا در عملکرد و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی حکومت‌های‌شان، در رابطه با حقوق اقتصادی کارگران و حقوق‌بگیران و به ویژه در ارتباط با حقوق صنفی اتحادیه‌های کارگری، درج شده‌اند. از همین روست که به عنوان مثال، اتحادیه‌های کارگری و صنفی در آلمان از کرسی‌هایی در هیأت‌های مدیران شرکت‌های آلمانی به‌رمند می‌باشند.

نظام‌های رفاه اجتماعی در مردمسالاری‌های اجتماعی از همانند خود در دیگر مردمسالاری‌ها، بسیار سخاوتمندانه‌ترند. تأمین این خدمات رفاهی مستلزم اخذ مالیات به میزان بالاست. به همین دلیل، و در مقایسه با مردمسالاری‌های دیگر، این حکومت‌ها بخش عمده‌تری از درآمد ملی را صرف خدمات رفاهی شهروندان خود می‌کنند. به عنوان مثال، حکومت سوئد نزدیک به پنجاه درصد از درآمد ملی این کشور را خرج تأمین اجتماعی کرده، و این در حالی است که کشوری مثل ایالات متحده کمتر از چهل درصد از درآمد ملی خود را در این راه صرف می‌کند.

«مردمسالاری راهنمایی شده» (Guided democracy)، «مردمسالاری هدایت شده» (Directed democracy)، «مردمسالاری سرپرستی شده» (Managed democracy)، «مردمسالاری خلقی» (People's democracy)، و «مردمسالاری سوسیالیست» (Socialist democracy): هر یک از این اصطلاحات، نه به یک مردمسالاری متعارف، که به نوعی حکومت خودکامه اطلاق می‌شود. در دنیای امروز، همه، حتی مستبدین، سرزبانی هم که شده، اشاره‌ای به مردمسالاری دارند. هنگامی که مردم از «مردمسالاری» سخن به میان می‌آورند، منظورشان تقریباً همیشه در جهت مثبت کلمه است.

حاکمان خودکامه از این رو با تصاحب این واژه حکومت‌های خود را مردمسالار معرفی می‌کنند که از نظر مثبت افکار عمومی در جهان نسبت به این نوع نظام، آگاهی داشته و می‌خواهند از آن بهره ببرند. از این زاویه، آنها در پی به دست آوردن نوعی مشروعیت برای حکومت‌های غیردمکراتیک خود هستند. بنابراین، این واژه‌ها بیشتر برای ظاهرسازی حکومت‌های خودکامه و پنهان کردن باطن استبدادی آنهاست تا چیز دیگری.

در میان «مردمسالاری‌های راهنمایی شده» می‌توان به اندونزی تحت زمامت سوکارنو و سوهارتو؛ به مردمسالاری‌های خلقی در اتحاد شوروی سابق و قمرهای سوسیالیستی آن در اروپای شرقی و مرکزی؛ و در میان «مردمسالاری‌های سرپرستی شده» می‌توان به روسیه معاصر تحت ریاست ولادیمیر پوتین، اشاره کرد.

«پادشاهی با محوریت قانون اساسی» (Constitutional monarchy): به نظام سیاسی اطلاق می‌گردد که در رأس آن پادشاهی قرار دارد و قانون اساسی محدوده آن را مشخص کرده است. هستند کشورهایی که در اروپا و در دیگر نقاط دنیا، در رأس آنها پادشاهی قرار دارد و حکومت نیز در آنها با قانون اساسی محدود شده است و از همین جهت نیز حکومت‌های مبتنی بر قانون اساسی قلمداد می‌گردند.

پادشاهان در کشورهایی همچون بریتانیا، نروژ، هلند و یا ژاپن، از هیچ گونه قدرت عینی و واقعی برخوردار نیستند. در عوض، چهره‌هایی نمادین هستند که نقشی سمبلیک ایفا می‌کنند. قدرت واقعی در این کشورها از سوی مسئولینی اعمال می‌گردد که از طرق دمکراتیک انتخاب شده و به این مناصب دست یافته‌اند. به همین دلیل، این گونه نظام‌های سیاسی در ذات خود مردم‌سالارند و به هیچ وجه نمی‌تواند آنها را نظام‌هایی فردی، به معنای حکومت یک فرد، خواند.

از دیدگاه تاریخی، برخی نظام‌های پادشاهی با محوریت قانون اساسی بوده و هنوز هستند که پادشاه در آنها از یک قدرت جدی برخوردار است، اگر چه قدرت وی بواسطه قانون اساسی و ابزارهای حقوقی مندرج در آن محدود و مشخص شده است. کشور اردن نمونه‌ای است معاصر در این زمینه.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. اهمیت واژگان سیاست در چیست؟ آیا این که مردم از واژگان مختلفی استفاده کنند و یا از این واژگان معانی متفاوتی به دست دهند، حائز اهمیت خاصی است؟
۲. اگر کشوری انتخابات‌هایی برگزار کند آزاد و عادلانه ولی در عین حال نه آزادی باورهای دینی را به رسمیت بشناسد و نه آزادی پوشش شهروندان خود را، آیا می‌توان چنین کشوری را مردم‌سالار قلمداد کرد؟ چرا و چرا نه؟
۳. چگونه به نظر شما واژگان سیاست می‌تواند بر مباحث عمومی تأثیرگذار باشد؟ چه مثال‌هایی برای به تصویر کشیدن نقطه نظر خود می‌توانید ارائه دهید؟



مردم‌سالاری و شهروندی

شهروندی مردم‌سالار

مردم‌سالاری تنها به شرطی می‌تواند موفق شود که شهروندان آن از آن حمایت کنند. این نکته به ویژه در ارتباط با یک مردم‌سالاری نوپا و یا جامعه‌ای که گذار به مردم‌سالاری را تجربه می‌کند، صدق می‌کند. چنین گفته شده است که، «مردم‌سالاری بدون مردم‌سالاران (یا بدون دمکرات‌ها) امکان‌پذیر نیست.» این بدین معنی است که، مردم‌سالاری پایدار بدون یک تعداد کافی از شهروندان که از ضرورت‌های مردم‌سالاری و الزامات موفقیت آن شناخت کافی داشته و از اراده لازم برای عمل کردن در حمایت از آن برخوردار باشند، ناممکن است. و نیز گفته شده است که، «آزادی مجانی نیست.» (freedom isn't free) یعنی آزادی به تلاش مستمر حامیان خود نیاز دارد. به این دلایل، شهروندان دمکرات نیاز دارند تا به نقش‌هایی که از آنها انتظار می‌رود آگاه بوده و در این راه تلاش کنند.

شهروندی یعنی تعلق داشتن به یک «تنواره سیاسی» یا یک دولت یا نظام سیاسی. در یک مردم‌سالاری، شهروندان مشترکاً مالک حکومت‌اند. شهروندان حکومت خود را تنها برای سود و منفعت خود برقرار کرده‌اند و از این فرصت برخوردارند تا اگر حکومت نتوانست رضایت آنها را جلب کرده و به انتظارات آنان پاسخ گوید، به طور منظم و از طریق صندوق رأی آن را عوض کنند. برای موفق بودن، شهروندان باید نقش‌های عمومی خود را قبول کرده و آنها را در نظام سیاسی به انجام رسانند.

در قالب یکی از این نقش‌ها ست که شهروندان، به عنوان عضوی از مردم (the sovereign People)، با انتخاب آنهايي که قوانین را تدوین و به اجرا می‌گذارند، حاکمیت خود را به طور ادواری و از طریق

صندوق رأی اعمال می‌کنند. اعمال این نقش از سوی شهروندان به نام حاکمیت مردم، نیازمند مشارکت (participation) است.

شهروندان موظفند تا خود را در باره موضوعاتی که در انتخابات‌ها به بحث و تصمیم‌گیری عمومی گذاشته می‌شوند، آگاه سازند.

شهروندان باید در رأی‌گیری‌ها شرکت کرده، حداقل ضمانت لازم را برای پابندی منتخبین خود به مردم‌سالاری و ارزش‌های آن، به دست آورند.

شهروندان باید راهکارهای مشارکت بین دو دوره رأی‌گیری را پیدا کرده، و به عنوان مثال اطمینان حاصل نمایند که هر سازمان یا تشکیلاتی که به عضویت آن درمی‌آیند، از پابندی لازم به مردم‌سالاری و حفظ ارزش‌ها و نهادهای آن برخوردار است.

یکی دیگر از نقش‌هایی که شهروندان باید ایفا کنند، آنان را مشمول قوانینی می‌کند که نمایندگان منتخب آنها تدوین و به اجرا می‌گذارند. و این مستلزم آن است که شهروندان از اراده لازم برای اطاعت از قانون به‌رمند باشند، حتی اطاعت از آن قوانینی که مورد توافق آنها نبوده و نیستند.

برای موفق بودن، شهروندی مردم‌سالار (democratic citizenship) تعهد به برخی ارزش‌ها را مستلزم می‌دارد. در این میان می‌توان به ارزش‌های زیر اشاره کرد:

حفظ و حراست از حقوق بنیادین فرد و حکومت مبتنی بر قانون اساسی.

رواداری (tolerance)، که حق همه افراد و اقلیت‌ها را به عنوان اعضای برابر تنواره سیاسی دربرمی‌گیرد، یعنی حق آنها در آزاد بودن و در مبرا بودن از ترس و تهدید و ارباب‌ناشی از باورها، عقاید، جنسیت، قومیت، هویت و یا مذهب هر یک از آنها. آنگاه که در ابعادی وسیع به وقوع بپیوندد، نارواداری منجر به فروپاشی نظم مدنی شده و حتی موجودیت مردم‌سالاری را نیز به خطر می‌اندازد.

مصالحه (compromise)، که بودن آن تداوم مدیریت صلح‌آمیز تضاد میان دسته‌جات مختلف سیاسی و اجتماعی ناممکن خواهد شد.

اعتدال (moderation) و مدنیت (civility) در لحن و در گوهر بحث عمومی و سیاست‌گذاری عمومی. بقای مردم‌سالاری را نمی‌توان در فضایی آکنده از دادو فریاد و از تعصب مصالحه‌ناپذیر تضمین کرد.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چگونه باید ارزش‌های شهروندی مردم‌سالار را در یک مردم‌سالاری در حال ظهور توسعه داد و پایدار ساخت؟

۲. شهروندان چه وظایفی برای پایدار ساختن مردم‌سالاری بر عهده دارند؟

۳. اهمیت رواداری برای بقای مردم‌سالاری در چیست؟

۴. پیامدهای نارواداری برای مدیریت صلح‌آمیز تضاد و ثبات سیاسی کدامند؟

۵. رواداری چه انتظاراتی را بر دوش فرد و جامعه می‌گذارد؟ چگونه می‌توان آن رواداری را که لازمه مردم‌سالاری است، پرورش داد؟ چه حد و مرزی را باید برای رواداری در نظر گرفت؟

مردم‌سالاری و مسئولیت

در طی قرن‌ها پیش از عصر مردم‌سالاری، مسئولیت حکومت‌ورفاه و آسایش جوامع در بست رجال یا نجبگانی (الیت‌هایی) بود که تحت نام‌های مختلف از آنها یاد می‌شد. برخی از این رجال به نام پادشاهان یا امپراتوران و شاهزادگان و غیره شناخته می‌شدند؛ برخی دیگر، رهبران دینی بودند، مانند قضات عهد کهن در اسرائیل، یا فرقه‌های روحانی در میان مصریان باستان یا آرتک‌ها. برخی دیگر نیز از اعضای الیت‌های گسترده‌تری تحت عنوان اشرافیت بودند، رجالی که قدرت‌شان معمولاً ریشه در مالکیت و در آداب و رسوم وقت داشت.

مردم معمولی را بزرگسالان نابالغ قلمداد کردن: در این جوامع، مردم معمولی بمانند بزرگسالانی نابالغ (grown children) و فاقد هر گونه مسئولیت خودگردانی (self-governance)، قلمداد می‌گشتند. در عوض، مردم در قیومیت رجال سنتی قرار داده می‌شدند، رجالی که گاه صراحتاً از آنها به عنوان والدین مردم یاد می‌شد. به همین جهت است که این نوع نظام‌های حکومتی تحت عنوان «مادرپدری» یا «والدینی» (parental) شناخته شده‌اند. این الگو با تفاوت‌هایی چند همراه بوده است، مثلاً در میان برخی جوامع نسبتاً بدوی که در آنها، به طور استثنایی و نه به عنوان یک قانده، نوعی سلطنت انتخابی (elective kingship) جاری بوده است.

عادت فزاینده پرسشگری از اتوریته: می‌توان آغاز پرسشگری جدی از اتوریته را در اروپا به شورش مارتین لوتر بر علیه کلیسای مسیحی متمرکز شده در رُم، نسبت داد.

پرسشگری از اتوریته سیاسی خیلی زود پس از این قضیه، و به ویژه در انگلستان قرن هفدهم، جایی که انقلابی زودگذر می‌رفت تا به سر بردن پادشاه در ۱۶۴۹ و برپایی یک جمهوری گذرا بی‌انجامد، شروع شد. بعد از این، به چالش کشیدن اتوریته سیاسی در اروپا و آمریکای قرن‌های هجدهم و نوزدهم، به امری معمولی تبدیل می‌شود.

قرن هجدهم به «عصر روشنگری» شناخته شده است، عصری که در آن فیلسوفان، با کنار گذاشتن سنت، در پی تحکیم تنها آن دسته از باورها و عملکرها و ترتیباتی بودند که با خرد در تناقض نبود.

«شهامت شناخت» را مصرانه از مردم معمولی خواستن: تا پیش از پایان قرن هجدهم، برخی از فلاسفه آشکارا از مردم می‌خواستند که بیش از این مسئولیت فکر کردن را از جانب خود به دیگران واگذار نکرده، و به جای آن، شعار «شهامت شناخت» (Dare to know) را از آن خود کنند. و این بدین معنی است که مردم باید به جای اینکه فکر کردن برای آنها را به رجال و به الیت‌ها بسپارند، خود دست به کار این مهم شده و «برای خود فکر کنند». از مردم معمولی مصرانه تقاضا می‌شد تا پا به سن بلوغ فکری بگذارند، فرض را بر بلوغ فکری خود گذاشته و اداره امور خویش را در دست گیرند، بدون اینکه در این امر همانند گذشته کماکان متکی به آنها می‌مانند که تا به آن روز تولیت فکری‌شان را بر عهده داشتند.

رابطه میان مردم‌سالاری و مسئولیت: با برآمدن مردم‌سالاری در قرن نوزدهم و با گسترش آن در قرن‌های بیستم و یکم، پیامدهای آن برای شهروندی مردم‌سالار نیز به روشنی آشکار می‌شود.

به جای آنکه رفاه و آسایش خود را همانند گذشته به دوش اتوریته‌های سنتی رها کنند، مردم از این پس مسئولیت این مهم را خود به عنوان شهروند بر عهده می‌گیرند.

از آنجا که در ساده‌ترین تعریف‌اش مردم‌سالاری به معنای «حکومت مردم» است، مردم - یعنی شهروندان مردم‌سالار - مجبور به تمرین مسئولیت می‌شوند. مردم‌سالاری و مسئولیت شخصی، دست در دست یکدیگر حرکت می‌کنند. بدون این ارتباط تنگاتنگ، مردم‌سالاری حتما شکست خواهد خورد. تعریف مسئولیت: از یک نگاه، مسئولیت به قبول وظیفه از سوی شهروندان برای رسیدگی به رفاه خود، خانواده‌های خود، جوامع شهروندی خود، و ملت خود، رجوع می‌دهد. قبول مسئولیت بدین معنی است که:

افراد، با استفاده از قوه دورنظری خود، پیامدهای اعمال خود و یا انفعال خویش را برآورد کنند؛
افراد، پیامدهای اعمال خود را شخصا پذیرا باشند؛ و

افراد، در جهت ارتقاء نتایج نیک و پیامدهای خوب - چه برای خود و چه برای دیگران و چه برای جامعه و ملت خویش - کوشا باشند.

مسئولیت و التزام (تکلیف): یکی دیگر از صور مسئولیت، قبول تکالیفی است که هر کسی به نوبه خود قبول کرده است، چه در عمل و چه در نتایج آن. از این دیدگاه، ایده عدم تناقض میان مسئولیت و تکلیف یکی از شاخص‌های مهم عملی است که «مسئولانه» خوانده می‌شود.

بنابراین، افرادی که «مسئول» خوانده می‌شوند معمولاً آنهایی هستند که می‌توان روی حس مسئولیت و تکلیف آنها برای انجام وظیفه‌ای که بر عهده دارند، حساب کرد.

بر عکس، آنهایی که «غیرمسئول» خوانده می‌شوند معمولاً کسانی هستند که در اعمال و رفتارشان، الگویی از بی‌اعتنایی به کردار و نتایج کردار به چشم خورده و شانه از زیر بار تکالیفی که بر دوش آنها گذاشته شده است و یا قبول کرده‌اند، خالی می‌کنند.

مسئولیت، اتوریته، و مردم‌سالاری: در یک تعریف کلی، یک جامعه مردم‌سالار مستلزم شهروندی مسئول و مسئولیت‌پذیر است، یعنی شهروندانی که خود وظیفه کنترل اعمال خویشان را بر عهده می‌گیرند، بدون اینکه لازم باشد تا برای برقرار کردن نظم عمومی، مدام به حضور اتوریته نیاز باشد. در حالی که تهدید به تنبیه متخلفین یکی از شاخص‌های هر جامعه متمدنی است، حضور پررنگ و مداوم اتوریته - به ویژه در قالب حضور مرئی یا نامرئی نیروهای انتظامی - از نشانه‌های حکومت‌های خودکامه است.

در تباین با چنین وضعیتی، یکی از نشانه‌های پررنگ مردم‌سالاری توسعه یافته، فقدان حضور ناخوانده اتوریته در بخش‌های وسیعی از جامعه است، امری که وجود یک شهروندی مسئول و مسئولیت‌پذیر آن را ممکن می‌سازد.

مسئولیت، مردم‌سالاری، و حکومت مردم‌سالار: هنگامی که مقوله مسئولیت را در مورد شهروندان مردم‌سالار بکار می‌بریم، منظورمان از مسئولیت، قبول وظیفه اخلاقی برای ایفای نقشی مثبت در نهادهای رسمی خودگردانی و نیز در عملکرد غیررسمی در قالب خودگردانی فردی و جمعی است. شهروندان مردم‌سالار به این آگاهی رسیده‌اند که جایگاه آنها به عنوان اعضای تنواره سیاسی مردم‌سالار جامعه با ناآگاهی از آنچه برای حفظ یک مردم‌سالاری کارآمد لازم است و واگذار کردن کارآمدی نظام به دیگران، در تناقض است.

قبول مسئولیت در قالب مردم‌سالاری، یعنی قبول وظایف اخلاقی و گاه تکالیف قانونی لازم و ضروری برای تمرین مردم‌سالاری.

از جمله مسئولیت‌های رسمی می‌توان به رأی دادن، خدمت وظیفه و هر نوع وظیفه ملی دیگر (در چارچوب قوانین یک کشور)، و انجام وظیفه در قالب هیأت‌های منصفه و یا دیگر خدمات مدنی، اشاره کرد.

از جمله مسئولیت‌های غیررسمی می‌توان به انواع انجام وظیفه در قالب فعالیت‌های مدنی و اجتماعی اشاره کرد. شهروندان می‌توانند در چارچوب انواع انجمن‌ها، داوطلبانه در این زمینه به جامعه و به کشور خود خدمت کنند. این گونه فعالیت‌ها اشکال مختلفی می‌توانند پیدا کنند: از خدمات انسان‌دوستانه گرفته تا توسعه اجتماعی، یا خدمات آموزشی، توانمندسازی یا تربیتی دیگر اعضای جامعه.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. تمرین مسئولیت یعنی چه؟
۲. چگونه می‌توان جامعه‌ای را که مردم عادی خود را در قبول مسئولیت خودگردانی خویش محدود می‌سازد، توجیح کرد؟ آیا اصولاً چنین توجیحی امکان‌پذیر است؟ آیا شما چنین توجیحی را قابل قبول می‌دانید؟ چرا؟
۳. چه نوع مسئولیت‌هایی را شهروندان عادی باید برای پویا کردن مردم‌سالاری بپذیرند؟
۴. عواقب عدم قبول مسئولیت از سوی تعداد کثیری از شهروندان برای به انجام رساندن اساسی‌ترین وظایف شهروندی، برای مردم‌سالاری کدامند؟
۵. چه مسئولیت‌های خاصی را شهروندان باید برای حفظ یک مردم‌سالاری سالم قبول کنند؟

حقوق و مسئولیت‌های شهروندان مردم‌سالار

شهروندی یعنی عضویت در جامعه‌ای که از نظر سیاسی سازماندهی شده باشد. شهروندی مردم‌سالار را می‌توان به مثابه یک منصب عمومی (public office) مثل هر منصب عمومی دیگری تلقی کرد. بنابراین، و به دلیل اینکه در یک مردم‌سالاری این شهروندان هستند که حاکمیت را در دست دارند، جملگی مشترکاً بالاترین منصب را در اختیار دارند. همه صاحب منصبان و اولیای امور در یک مردم‌سالاری، تنها خادمین - یعنی خدمت‌گذاران عمومی - شهروندان صاحب حاکمیت محسوب می‌شوند.

چون شهروندی مردم‌سالار یکی از صور ذاتی مردم‌سالاری محسوب می‌شود، درک و شناخت درست شهروندان از حقوق و از مسئولیت‌های خود از اهمیت بسزایی برخوردار بوده، باید تعهدی جدی به دفاع از مردم‌سالاری و به دفاع از حقوق مدنی همه شهروندان از خود نشان دهند.

برخی از حقوق شهروندی را می‌توان به عنوان حقوق مشترک همه انبای بشر تلقی کرد. باقی این حقوق، حقوقی هستند که بر پایه قانون اساسی جامعه‌ای که از نظر سیاسی سازماندهی شده است، برقرار گشته‌اند. نخستین بخش از این حقوق، یعنی آن دسته از حقوق را که نه تنها متعلق به همه شهروندان بلکه

به تمام انبای بشر تعلق می گیرند، «حقوق بشر» می نامیم. بخش دوّم این حقوق را، «حقوق قانونی» می نامیم - یعنی حقوقی که از طریق قانون وضع گردیده اند. با برخی استثناها، حقوق مستلزم مسئولیت‌هایی نیز هست. بدین معنی که حقوقی را که مدعی آن می شویم، رعایت حقوق مشابه دیگران را نیز ضروری می دارد. این رابطه را «معامله بمتل» (reciprocity) گویند: حقوقی که به یک نفر تعلق می گیرد، باید ضرورتاً در اختیار بقیه افراد نیز گذارده شود.

حقوق شهروندان

آنچه در زیر می آید، خلاصه‌ای است ناکامل از حقوق و از مسئولیت‌های شهروندان. شهروندان جامعه‌ای که از نظر سیاسی سازماندهی شده است از همه حقوق بنیادین مندرج در حقوق بشر، تنها بر این اساس که از نوع بشر هستند و پیش از هر چیز از حقّ زندگی و از حقّ آزادی سیاسی و شخصی برخوردارند، بهره‌مند می‌باشند.

از جمله این حقوق بنیادین می توان به حقوق زیر اشاره کرد:

حقوق سیاسی: مثل حق رأی دادن و نامزد تصدی مناصب عمومی قدرت شدن در انتخابات‌هایی آزاد، عادلانه و مرتب؛ و حق آزادی بیان سیاسی و انجمن سیاسی.

حقوق اقتصادی: مثل حق مالکیت؛ یا حق خرید و فروش در بازار و یا حق برخورداری از اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد؛ حق سازماندهی اتحادیه‌های صنفی و یا حق درآمدن به عضویت چنین تشکیلاتی؛ حق استعفا و ترک شغل و کارفرما، هر که باشد؛ حق ایجاد یک تجارت یا شرکت تجاری؛ و حق مصون ماندن از مالیات غصبی و مصادره‌ای (confiscatory taxation).

حقوق شخصی: مثل حق آزادی وجدان و باور مذهبی؛ آزادی بیان؛ آزادی انجمن؛ حق برخورداری از حریم خصوصی؛ آزادی حرکت و سکنا گزیدن در هر کجای کشور خود؛ و حقّ آزادی سفر به خارج و بازگشت به کشور بدون ممانعت.

برخی از حقوق می‌توانند به انواع مختلف با دیگر حقوق در ارتباط باشند. به عنوان مثال، حقوق سیاسی در رابطه‌ای تنگاتنگ با حقوق اقتصادی بسر می‌برند، چرا که اگر دولت صاحب همه چیز و یا تقریباً همه چیز باشد، اساس اقتصادی آزادی سیاسی یا شکننده خواهد بود و یا اصلاً وجود نخواهد داشت.

مسئولیت‌های شهروندان

از جمله مسئولیت‌ها و تکالیف مهم شهروندان، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

• اطاعت از قانونی که با قانون اساسی کشور مطابقت داشته باشد، از جمله:

• وظیفه حراست و پاسداری از صلح

• پرداخت مالیات

• خدمت وظیفه و/یا به انجام رساندن خدمات عمومی

- حمایت از قانون اساسی کشور، از جمله:
- مسئولیت طرد آن دسته از نامزدهای سیاسی که ردّ قانون اساسی را ترویج می‌کنند
- مسئولیت طرد آن سیاست‌هایی که برخلاف قانون اساسی‌اند
- مسئولیت شرکت و رأی دادن در انتخابات‌های دموکراتیک
- مسئولیت کسب آگاهی در باره مسائل جاری و امور عمومی
- مسئولیت مشارکت در امور عمومی از راه‌های انتخابی هر شهروندی
- مسئولیت وفاداری به ملت و به قانون اساسی، از جمله مسئولیت نظارت بر عملکرد دولت و ادارات دولتی و انطباق عملکرد آنها با قانون اساسی و اتخاذ راهکار مناسب هر آنگاه که این عملکرد از چارچوب قانونی خود خارج شده و با قانون اساسی مغایرت کند
- بعلاوه موارد ذکر شده، شهروندان مسئولیت دارند تا:
 - از گرویدن به دشمنان مردم‌سالاری و ملت، خودداری ورزند
 - از دست بردن به اعمال خیانت‌آمیز خودداری ورزند
 - از پناه دادن به آنهایی که به چنین اعمالی دست زده‌اند، خودداری ورزند

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چرا حراست از حقوق از چنین اهمیتی برای مردم‌سالاری برخوردار است؟
۲. تفاوت میان حقوق بشر و حقوق قانونی در چیست؟
۳. کدام دسته از مسئولیت‌های شهروندان به پیشبرد سلامت مردم‌سالاری کمک می‌کند؟
۴. مسئولیت‌های شهروندان در نظارت بر انطباق عملکرد صاحب منصبان دولتی با قانون اساسی کدامند؟

نقش شهروند در مردم‌سالاری

شهروندان اعضای انجمنی سیاسی هستند که پایه‌گذار دولت مردم‌سالار بود و اداره آن را در دست دارد. شهروندان باید به این آگاهی دست یابند که جملگی بالاترین اتوریته سیاسی را به اشتراک داشته و حاکمیت نه‌تأ در اختیار آنها می‌باشد: شهروندان هر یک جزیی هستند از آنچه حاکمیت مردم خوانده می‌شود. به همین عنوان، حکومت متعلق به شهروندان است - این شهروندان هستند که جملگی و مشترکاً به برقراری و حفظ قانون اساسی کشور و حکومتی که وظیفه اجرایی کردن آن را عهده‌دار می‌شود، توافق می‌کنند.

تلقی که از شهروندان باید وجود داشته باشد این است که آنها به طور مداوم اجازه تشکیل دولت (یا کشور)، قانون اساسی آن، و حکومتی را که بر طبق آن برقرار گشته است، می‌دهند. و این بدین معناست که تداوم مشروعیت یک دولت مردم‌سالار مشروط به تداوم اجازه شهروندان برای ادامه حیات آن است. در قالب عضویت خود در «تنواره سیاسی»، شهروندان از یک هویت مدنی مشترک برخوردارند.

کسب موقعیت عضویت معمولاً از دو راه به دست می‌آید: از طریق تولد و یا از طریق قبول تابعیت. مقررات معطوف به کسب ملیت از طریق تولد در کشورهای مختلف فرق می‌کنند. به تبعیت یک «تنواره سیاسی» یا کشوری و ملتی درآمدن، به یک فرآیند قانونی ارجاع می‌دهد، فرآیندی که در میان مردم‌سالاری‌ها با تفاوت‌هایی همراه بوده و از طریق آن «خارجی» به شهروند تبدیل می‌شود، با همان حقوق و مسئولیت‌هایی که به شهروند زاده آن کشور تعلق می‌گیرند.

شهروندان «مأمورین عمومی» اند (public agents): شهروندان باید خود را «مأمورین عمومی» تلقی کنند - یعنی به عنوان کسانی که به نام عموم مردم در پیشبرد منفعت عام و رفاه عمومی ملت تلاش می‌کنند. اگر چه هر شهروندی برای خود منافع و نگرانی‌های خود را دارد، ولی هر شهروندی باید به این حقیقت نیز واقف باشد که به عنوان شهروند در قبال منافع عمومی و خیر ملت نیز مسئول است. اگر قرار بر ثبات و کارآمدی مردم‌سالاری باشد، شهروندان باید به نقشی که در عرصه عمومی و سیاسی بر عهده آنان گذاشته شده است واقف بوده و کمر به ایفای آن ببندند. به عنوان مثال، شهروندان مردم‌سالار از راه‌های مختلف به مشارکت در تدوین قانون و اتخاذ سیاست‌های عمومی اقدام می‌کنند:

شهروندان در انتخابات شرکت می‌کنند: به عنوان عضوی از مردمی که در یک مردم‌سالاری مبتنی بر نمایندگی حاکمیت را در اختیار دارند، انتخاب مقامات رسمی که موظف به تدوین قانون و جاری کردن آن هستند، با شهروند است. شهروندان همچنین هر از چند گاه یکبار با شرکت در همه‌پرسی در فرآیند تصمیم‌گیری بر سر موضوعاتی که از اهمیت عمومی برخوردارند، نقش سیاسی خود را ایفا می‌کنند. با این حال، رأی دادن در انتخابات تنها یکی از مسئولیت‌هایی است که در یک نظام مردم‌سالار بر عهده شهروندان گذاشته شده‌اند.

میان دو انتخابات، شهروندان ناظران اجرای قانون‌اند: میان انتخابات، شهروندان یک تعداد مسئولیت‌های دیگر نیز بر عهده دارند.

شهروند به عنوان ناظر عمومی: ناظر عمومی بودن، یکی از نقش‌هایی است که بر عهده شهروند گذارده شده است. در این نقش، شهروندان نظارت بر امور عمومی را بر عهده داشته، هر گاه به نحوه اداره هر یک از آنها اعتراضی داشته و یا آن را خطرناک تلقی کنند، از راه‌هایی که خود انتخاب می‌کنند، زنگ خطر را در این زمینه به صدا درمی‌آورند.

شهروند ناظر با دید از مسائل عمومی آگاهی داشته باشد: ای آگاهی از راه‌های مختلف به دست می‌آید، از جمله:

توجه به رسانه‌های همگانی، از جمله تلویزیون، رادیو، مطبوعات و اینترنت
شرکت در گردهمایی‌های عمومی، از جمله در اجلاس‌های رسمی حکومت که به عموم باز باشد و نیز در گردهمایی‌های رسمی و غیررسمی سیاسی
شرکت جستن در سازمان‌های جامعه مدنی

شهروندان با عملکرد خود تلاش دارند تا در میان دو دوره انتخابات بر نحوه اتخاذ سیاست‌های عمومی و اجرای آنها تأثیر بگذارند: شهروندان نه تنها تلاش دارند تا از امور جاری و عمومی کشور آگاه باشند، که از طرق مختلف سعی دارند تا در نحوه اداره آنها نیز تأثیرگذار باشند. در این میان می‌توان به

موارد زیر اشاره کرد:

اولویت قوای مقننه و مجریه را وضع کردن: با بیان افکار خود از طرق مختلف، این شهروندان هستند که برجسته‌ترین مسائلی را که از موضوعیت و فوریت عمومی برخوردارند در مقابل مقامات دو قوه قرار داده و از این طریق در برنامه‌ریزی رسیدگی به اولویت‌های عمومی (the public agenda) نقش خود را ایفا می‌کنند.

قضاوت در مورد مسائل عمومی: در مردم‌سالاری، افکار عمومی از قدرت بسیار زیادی برخوردارند. مگر نه این است که قضاوت در مورد نحوه عملکرد صاحب منصبان در مردم‌سالاری نهایتاً با افکار عمومی است؟ بنابراین، یکی دیگر از نقش‌هایی که در مردم‌سالاری بر عهده شهروندان گذاشته شده است، قضاوت در این زمینه و یافتن راه‌هایی برای ابراز افکار خود در این رابطه است. برقراری ارتباط جمعی در زمینه مسائل عمومی: از طریق شرکت جستن در نشست‌ها، گردهمایی‌ها و تظاهرات مختلف؛ تدوین و ارسال نامه سرگشاده و طومار به اعضای دولت و مجلس؛ مقاله و جزوه‌نویسی و شرکت در مباحث عمومی با دیگر شهروندان.

جمع‌آوری عقاید (aggregating opinion): جمع‌آوری عقاید در این بستر یعنی «افکار را کنار هم قرار دادن». شهروندان، با ایجاد، گرویدن و یا حمایت از سازمان‌هایی که وقف موضوعات عمومی‌اند، افکار فردی خود را در چارچوب‌هایی اینچنین کنار هم می‌آورند.

موفقیت شهروندان در گرو تعهد آنان به برخی ارزش‌ها و رفتارهاست:

رواداری یک ارزش بنیادین مردم‌سالار است. رواداری یعنی پرهیز از حمله به آنچه مخالفت یا عدم موافقت ما را برمی‌انگیزد.

شهروندان باید نسبت به آنهایی که از افق‌های مذهبی، عقیدتی، و سیاسی مختلفی می‌آیند و یا متأثر از هر چیز دیگری هستند که ممکن است احساسات شدیدی را در ایشان ایجاد کند، از خود رواداری نشان دهند.

نارواداری، اگر در ابعاد گسترده‌ای اعمال گردد، ممکن است به تضعیف و یا حتی تخریب مردم‌سالاری بیانجامد.

با این حال، رواداری نیز حدی دارد. آنهایی که حقی را که بر خود روا می‌دارند از دیگران انکار می‌کنند، مستحقّ روا داشتن نیستند.

همه شهروندان باید در مردم‌سالاری از احترامی برابر برای خود، ثروت و کرامت خویش برخوردار باشند. هیچ چیزی که این اصل بنیادین عدالت را زیر پا بگذارد در مردم‌سالاری روا داشته نخواهد شد. بنابراین، رواداری ارزشی است محدود و نه خیری مطلق و نامحدود.

در پیوند با رواداری، اعتدال است. مردم‌سالاری نمی‌تواند در فضایی آکنده از تعصب حزبی و عقیدتی که گفتگوی خردمندانه و مصالحه را ناممکن می‌سازد، میسر گردد.

مصالحه از اساسی‌ترین ارزش‌های مردم‌سالاری بشمار می‌رود. بدون مصالحه، صلح اجتماعی احتمالاً ناممکن خواهد شد. بدون مصالحه، بازندگان سیاست ممکن است به طرز خطرناک و غیرقابل بازگشتی از نظام عمیقاً رویگردان و بیگانه شوند. در برخی از موارد و بدون یک میزان مشخصی از مصالحه میان

اعضای آن، قوه مقننه ممکن است نتواند کارآیی لازم را از خود نشان داده و از کار بیفتد. و بالاخره، شهروندان ممکن است در برابر این ضرورت قرار بگیرند که نوعی از خودگذشتگی را برای مصالح ملی و منفعت عام پذیرا بشوند. یکی از رایج‌ترین انواع از خودگذشتگی، خدمت زیر پرچم و یا یکی از بدیل‌های غیرنظامی آن در زمان صلح است. در شرایط اضطراری، انواع دیگر از خودگذشتگی شخصی ممکن است برای حفظ مصالح ملی و منفعت عام ضروری باشد. مثلاً، پرداخت مالیات را می‌توان نوعی از خودگذشتگی شخصی در این راستا تلقی کرد. حقوق‌دانی زمانی این موضوع را به این صورت بیان و خلاصه کرد که، «مالیاتی که پرداخت می‌کنیم برای مدنیت و تمدن است.» رقابت برای به دست آوردن توجه شهروندان: جوامع مدرن تمایل به این دارند که بار زیادی را از نقطه نظر وقت، انرژی و توجه شهروندان، به روی دوش اعضای خود بگذارند. شهروند امروزی باید مدام بین کار، خانواده و مشغولیت‌های بیرونی و مدنی، به دنبال وقت بدود. نبود وقت و مشغله فکری و کاری شهروند اغلب باعث می‌شود تا فراخوان مدنی برای مشورت و قبول تعهد در عرصه عمومی را بی‌پاسخ بگذارد.

بنابراین، بین ضرورت‌ها و الزامات تعهدپذیری مدنی شهروند از یک سو و مشغله کاری و تعهدات روزمره او از سوی دیگر، اغلب تنش بوجود می‌آید. خطر در اینجاست که اگر چنین روندی ادامه پیدا کند و شهروندان بیش از پیش صحنه سیاست و عرصه امورات عمومی را به خاطر نگرانی‌های شخصی و کاری و خانوادگی خود رها کنند، این صحنه رفته رفته به انحصار سیاست‌پیشه‌های حرفه‌ای درآید، یعنی افرادی که احتمالاً دیگر تماسی با واقعیت‌های زندگی مردم ندارند. با ادامه چنین روندی، آنچه احتمالاً در انتظار مردم‌سالاری است، فساد و پوسیدگی است.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. از چه راه‌هایی شهروندان می‌توانند حاکمیت خود را بر حکومت خویش اعمال دارند؟
۲. اگر مشارکت شهروندان تنها به رأی دادن خلاصه شود، چه پیامدهایی ممکن است برای مردم‌سالاری پدیدار آید؟
۳. اگر شهروندان ناتوان از نظارت بر منفعت عام گردند، چه پیامدهایی ممکن است برای مردم‌سالاری پدیدار آید؟
۴. اهمیت رواداری، مصالحه و اعتدال برای سیاست مردم‌سالار در چیست؟
۵. مسئولیت شهروند در نظارت بر اعتدال در سیاست‌گذاری و در عملکرد و نیز بر پیشبرد و پرورش سلامت مردم‌سالاری از سوی سازمان‌هایی که عضو آنهاست، کدام است؟

مردم‌سالاری و مشارکت مدنی

مردم‌سالاری یعنی «حکومت مردم»، با این حال، در مردم‌سالاری‌های مدرن، نه خود مردم که نمایندگان مردم‌اند که در اکثر موارد و به نام مردم به تدوین و جاری کردن قانون مشغولند. بنابراین،

چگونه می‌توان مردم‌سالاری مدرن را کماکان «حکومت مردم» نامید؟ در تعریفی کلی از این اصطلاح، پاسخ به این پرسش ریشه در نحوه مشارکت مردم - به عنوان اعضای تنواره سیاسی مردم‌سالار - در عرصه عمومی و ایفای نقش‌هایی کلیدی از سوی ایشان در کارکرد مردم‌سالارانه حکومت دارد.

ایده مردم‌سالار مشارکت یک عنصر اخلاقی در بطن خود نهفته دارد. مشارکت مردم‌سالار مستلزم دو هنجار اعتدال و مصالحه است. برای موفقیت‌آمیز بودن، مشارکت مردم‌سالار همچنین نیاز به سماجت و از خودگذشتگی برای منفعت عام دارد. برای برخی افراد، از خودگذشتگی در این راستا به معنای صرف وقت و انرژی برای کسب اطلاعات و آگاهی لازم در جهت شناخت مسائل و موضوعاتی است که در عرصه عمومی از اهمیت برخوردارند. ولی نظام‌های سیاسی مردم‌سالار ممکن است نوعی دیگر و مضاعف از از خودگذشتگی را، نظیر خدمت زیر پرچم، ضروری دارد.

اکثر موارد مشارکت در کارکرد مردم‌سالارانه حکومت، اگرچه نه تمامی موارد آن، داوطلبانه است. برخی از مردم‌سالاری‌ها از شهروندان خود انتظار دارند تا در صورت لزوم در هیأت‌های منصفه شرکت کرده و از این طریق سهم خود را در کارکرد قوه قضایی ایفا کنند. برخی دیگر خدمت وظیفه را الزامی می‌دارند و آن دسته از مردم‌سالاری‌ها که چنین الزامی را برقرار نکرده‌اند کماکان از شهروندان خود انتظار دارند تا در صورت لزوم و هنگامی که کشور در معرض خطر قرار دارد، از مشارکت خود در این زمینه دریغ نکنند. به هر صورت، شهروندان مردم‌سالار این موضوع را به خوبی درک می‌کنند که به عنوان عضوی از حاکمیت مردم از این حق برخوردارند تا سهم خود را در چنین حکومتی ایفا کنند، ولی این وظیفه مدنی را هم بر عهده دارند تا به هر طریقی، و از جمله ابتدایی‌ترین آنها یعنی رأی‌دادن و پرداخت مالیات، سهمی از خودگردانی مردم‌سالار را نیز به دوش بگیرند.

مشارکت مردم‌سالار در همه صور و اشکال خود لزوماً و رسماً سیاسی نیست. بخش عمده‌ای از این مشارکت در «جامعه مدنی» شکل می‌گیرد. منظور از «جامعه مدنی» آن مدار اجتماعی است متشکل از سازمان‌ها و انجمن‌های داوطلب‌محور و فعالیت‌های داوطلبانه فردی که متأثر از فرمان اتوریته نیستند. بنابراین، مشارکت مدنی در زمینه‌هایی همچون محیط زیست، خیریه، یا سازمان‌های مذهبی و نیز در بسیاری زمینه‌های دیگر از این قبیل، شکل می‌گیرد.

مشارکت سیاسی

- رأی‌دادن: در مردم‌سالاری، شهروندان باید رأی‌دادن را جدی بگیرند.
- اهمیت رأی‌دادن: مهم‌ترین عملی که از سوی شهروند در مشارکت سیاسی انجام می‌گردد، رأی‌دادن است. رأی‌دادن شهروندان به مثابه اعمال جمعی حاکمیت تنواره سیاسی آنها است.
- حاکمیت جمعی شهروندان تنها از راه انتخابات و همه‌پرسی اعمال می‌گردد. به همین دلیل است که برگذاری صادقانه انتخابات از چنین اهمیتی در کارکرد مردم‌سالاری برخوردار است. بدون انتخابات آزاد و عادلانه - در قلب مردم‌سالاری - حاکمیت مردم باطل می‌گردد.
- مشارکت در پویش‌های انتخاباتی: پویش انتخاباتی، فرآیندی که به روز رأی‌گیری منتهی می‌شود، در پیوندی نزدیک با رأی‌دادن قرار دارد. در طول این مدت، نامزدهای انتخاباتی برنامه‌های خود را به

آگاهی رأی دهندگان رسانده، حمایت و رأی آنها را تقاضا می کنند. شهروندانی که خود نامزد تصدی مناصب قدرت نیستند، می توانند، به طرق مختلف، در پویش انتخاباتی مشارکت بورزند. به عنوان مثال:

- عضویت در احزاب سیاسی و حمایت فعالانه از آنها؛ پشتیبانی مالی از احزاب و نامزدهای آنها؛ فعالیت تشکیلاتی برای نامزدهای انتخاباتی؛ تحریر و تدوین مطالب انتخاباتی برای نامزدها و احزاب.

- کمک به فرآیند اخذ رأی در روز انتخابات، به عنوان مثال، فعالیت در قالب ستادهای اخذ رأی، تشویق دیگران به رأی دادن، و نظارت بر انجام آزادانه و عادلانه انتخابات به طور کلی.
- تصدی مناصب عمومی قدرت و اداره امور: مستقیم ترین راهی که از طریق آن شهروند بتواند خود رأساً در حکومت خود گردان خویش مشارکت جوید، تصدی منصب قدرت در عرصه عمومی است. منصب قدرت می تواند انتخابی یا انتصابی باشد. در حالی که اکثر شهروندان هرگز در طی زندگی خود به منصب قدرت در عرصه عمومی نمی رسند، تعداد قابل توجهی از آنان می توانند در این فرآیند شرکت جویند. در ایالات متحده آمریکا، ۵۰۰۰۰۰ منصب قدرت در عرصه عمومی چه به صورت انتخابی و چه انتصابی، وجود دارند.

- مشارکت جستن در مردم سالاری مستقیم: بسیاری از نظام های مردم سالار به نوعی مردم سالاری مستقیم را در قالب سامانه سیاسی مبتنی بر نمایندگی خود جا می دهند. در این میان، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- انتخابات های ویژه (special elections): یا همه پرسی بر سر ابتکارها و پیشنهادهای که در جامعه مطرح بوده و در صورت کسب رأی کافی به قانون تبدیل می شوند. این نوع قانون گذاری نمونه ای از مردم سالاری مستقیم بشمار می رود چرا که در آن، مردم، مستقیماً و نه بواسطه نمایندگان خویش، اقدام به وضع قانون می کنند.

- شرکت جستن در گردهمایی های سیاسی: یا نشست هایی جمعی که مسائل سیاسی در آنها به بحث و رأی مستقیم و گاه غیرمخفیانه حضار گذارده می شود. مثال هایی از این گونه گردهمایی را می توان در منطقه نیو اینگلند آمریکا و در قالب نشست هایی اجتماعی و سیاسی تحت عنوان Townhall meetings پیدا کرد.

- شرکت جستن در همایش های سیاسی احزاب: اعضای فعال احزاب سیاسی در مجامع آنها شرکت کرده و در فرآیند پیشنهاد دادن و به مباحثه گذاشتن لوایح مختلف و جلب حمایت و بسیج دیگر اعضای تشکیلاتی و دفاع از ابتکارهای ارائه شده، مشارکت می جویند.

- مشارکت در گروه های معروف به Public advocacy groups: برای دفاع از موضوعی خاص در رابطه با هر یک از معضلات اجتماعی جاری.

- نظارت بر کارآیی حکومت و سیاست گذاری های عمومی: از جمله ابزار نظارت بر کارآیی حکومت، می توان به نمونه های زیر اشاره کرد:

- رجوع به منابع مختلف خبری و اطلاع رسانی و کسب آگاهانه و نقادانه اطلاعات.
- استفاده از شبکه اینترنت.

- شرکت در مباحث خصوصی و یا عمومی که در آنها مسائل مختلف اجتماعی و یا سیاسی به گفتگو و تبادل نظر گذاشته می‌شوند.
- تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های عمومی:
- تماس گرفتن، چه از طریق نامه‌نگاری و چه شخصا و حضورا، با نمایندگان و یا متصدیان امور

- فعالیت در زمینه مقاله‌نویسی، طومارنویسی، فعالیت در فضای مجازی...
- عضویت در سازمان‌های سیاسی مانند احزاب و یا در سازمان‌هایی که در زمینه‌های مختلف توجه خاص خود را معطوف به موضوعی ویژه داشته و در آن راستا اقدام به طرح پیشنهادها و یا ابتکارهای خاصی می‌کنند
- سازماندهی و مشارکت در تظاهرات عمومی
- برپا کردن سازمان‌های خودجوش شهروندی
- پیگرد قانونی صاحب منصبان قدرت در برابر دستگاه قضایی در مواردی که متصدیان امور در اعمال قانون ناتوان بوده و یا رفتاری خلاف قانون از خود بروز داده‌اند
- مشارکت اجتماعی یا حکومت «جامعه مدنی»: نقش شهروند در مردم‌سالاری به مشارکت سیاسی رسمی و یا غیررسمی او خلاصه نمی‌شود. اگر قرار بر این است که حکومت از قدرت مطلق برخوردار نباشد و در همه جا نیز حضور نداشته و در همه چیز نیز دخالت نداشته باشد، حکومت سازمان‌های شهروندی باید به دست شهروندان ترتیب داده شود.
- جامعه مدنی: دایره فعالیت داوطلبانه عمومی از اجزاء کلیدی مردم‌سالاری مدرن بشمار می‌رود. در مردم‌سالاری‌های توسعه‌یافته سازمان‌های خودگردان و داوطلبانه بسیاری را می‌توان یافت. و بسیاری از این سازمان‌های داوطلبانه هستند که راه‌های مختلفی را برای مشارکت محلی، منطقه‌ای و یا ملی شهروند فراهم می‌آورند.
- اشکال مشارکت: در این میان می‌توان به مشارکت مستقیم شهروند در اداره و مدیریت سازمان‌های جامعه مدنی، از طریق عضویت در شوراهای مدیریت و یا شرکت در اجلاس عمومی‌شان و یا فعالیت در چارچوب تشکیلاتی آنها، اشاره کرد.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چرا مشارکت شهروندان برای حکومت مردم‌سالار از اهمیت خاصی برخوردار است؟
۲. در این میان به چه نوع مشارکتی می‌شود اشاره کرد؟
۳. جامعه مدنی چگونه اداره می‌شود؟
۴. اهمیت مشارکت اجتماعی برای مشارکت سیاسی در چیست؟
۵. اهمیت یک جامعه مدنی قوی یا ضعیف یا اصلاً فقدان چنین جامعه‌ای برای کارکرد سالم مردم‌سالاری در چیست؟



بنیادهای یک جامعه آزاد

آزادی و حراست از حقوق بنیادین

آزادی و لیبرالیسم

در تعریف کلاسیک خود، لیبرالیسم از یک سلسله عقاید سیاسی تشکیل شده است، ایده‌هایی که تمرکزشان بر کرامت و ارزش فرد و آزادی فردی بنا شده است و ابزارهای سیاسی پاسداری و ضمانت سرزندگی و پویایی این ارزش‌ها، نگرانی اصلی آنها را تشکیل می‌دهد. در این چارچوب، لیبرالیسم هیچ ربطی به تضاد حزبی و عقیدتی که در آمریکا و یا در اروپا و در دیگر نقاط دنیا «لیبرال‌ها» و سوسیال دمکرات‌ها را از یک طرف و محافظه‌کاران را از سوی دیگر در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد، ندارد.

کلمه لیبرالیسم از ریشه لاتین *libertas* مشتق شده است. دو واژه انگلیسی *liberty* و فرانسوی *liberté* از همین ریشه لاتین گرفته شده‌اند. برای لیبرالیسم، آزادی فرد یک حق بنیادین انسانی محسوب می‌شود و با هیچ گونه اسارت ناخواسته سازگاری ندارد. آزادی فرد یک عنصر بنیادین و اصلی هر مردم‌سالاری لیبرال راستین، و از جمله نظام‌های مردم‌سالار مبتنی بر اجماع و همبستگی در تنواره سیاسی، بشمار می‌رود. در نبود آزادی فردی که لیبرالیسم از آن دفاع می‌کند، فرد را می‌توان به نام جمع یا امت یا هر مقوله دیگری از این قبیل، به اسارت درآورد.

در دنیای مدرن و از دیدگاه تاریخی، لیبرالیسم ریشه در مبارزات سیاسی در انگلستان و در شبه‌قاره اروپا در دو قرن هفدهم و هجدهم دارد. در اروپای قرن هفدهم، یکی از باورهای مرکزی لیبرالیسم، یعنی رواداری مذهبی یا آزادی عقیده و آیین در باورهای دینی، برای نخستین بار در هلند و به عنوان

راهکاری برای برون رفت از چندین دهه جنگ‌های خونین مذهبی، رو به رشد گذاشت. و دیری نگذشت که رواداری مذهبی در انگلستان مورد قبول واقع شد.

و نیز در انگلستان بود که لیبرالیسم در اصولی که می‌رفت تا تحت اصطلاح «حق انقلاب» (Right to Revolution) شناخته شود و مردمی را که زیر ستم و سرکوب سیاسی قرار داشتند مجاز می‌شمرد تا بر علیه حاکمان مستند خود بپا خیزند، تجسم یافت. این ایده، یعنی ایده «حق انقلاب»، و نیز عقایدی که به نوعی مکمل آن محسوب می‌شوند، یعنی حکومت قانون و یا ضرورت رضایت حکومت‌شوندگان برای مشروعیت حکومت‌کنندگان، و نیز باورهایی که به ویژه از سوی فیلسوف انگلیسی جان لاک بیان گردیده بود، در میان مستعمره‌نشینان انگلیسی دنیای جدید با مقبولیت مواجه شد. بدین ترتیب، باورهای لیبرال جان لاک در قلب مضامین مندرج در اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا (۱۷۷۶) و در مرکز توجه انقلاب این کشور، قرار گرفت. قانون اساسی آمریکا (۱۷۸۷)، انقلاب فرانسه و اعلامیه حقوق انسان و شهروند آن (۱۷۸۹)، و منشور حقوق آمریکا (۱۷۹۱)، جملگی متأثر از باورهای لیبرال می‌باشند.

در قرن نوزدهم بود که باورهای لیبرال در اقصی نقاط اروپا و نیز در دیگر نقاط دنیا و از جمله در آمریکای لاتین، رو به رشد و گسترش گذاردند. اگرچه ایده‌های لیبرال نه همواره مورد قبول همه بوده‌اند و نه همیشه آن طور که باید و شاید به کار بسته شده‌اند، ولی امروزه در چهار گوشه جهان شناخته شده‌اند. امروزه، همین باورهای لیبرال هستند که به درجات مختلف محرک اصلی انواع جنبش‌های مردم‌سالاری خواهی بشمار می‌روند. امروزه همچنین، حقوقی فردی که لیبرالیسم از آنها همواره دفاع کرده و می‌کند در قالب منشوری مدون به نام «حقوق بشر» تدوین شده‌اند.

ابتدایی‌ترین اصول لیبرالیسم

در این میان می‌توان به اصول زیر اشاره کرد:

فرد از یک جایگاه و شای اولیه و اخلاقی در ارتباط با نظم سیاسی یا دولت برخوردار است. هر فردی از استقلال روحی، از حق انتخاب آزاد و اتخاذ تصمیم آزادانه و بدور از استبداد اتوریتته، بهره‌مند است. افراد برای خدمت به دولت متولد نشده‌اند. برعکس، این دولت است که برای خدمت به افراد و پاسداری از حقوق و منافع اولیه آنها بوجود آمده است.

بر پایه یکی از تعاریف مهم لیبرالیسم، هر فردی، به عنوان فردی از ابنای بشر و موجودی انسانی، از سبک سلسله حقوق انکارناپذیر، سلب‌نشده و لایتجزا برخوردار است. این حقوق، موهبت دولتی نیستند. این حقوق حتی موهبت مردم‌سالاری هم نیستند. این حقوق را باید به عنوان حقوقی مبتنی بر طبیعت، یعنی به عنوان حقوقی طبیعی، و یا متأثر از اراده‌ای الهی نگریست. تعریفی دیگر نیز از لیبرالیسم موجود است که این حقوق را به چشم حقوقی که صرفاً متأثر از قوانین ایجابی (positive law) می‌باشند، یعنی مبتنی بر قوانینی وضع شده از سوی قوه مقننه و یا دادگاه و دستگاه قضایی در قالب یک نظام حقوقی مشخص، می‌نگرد.

همه افراد بشر آزاد و برابر بدنیا آمده‌اند؛ هر فرد انسانی به طور برابر از حقوقی بنیادین و طبیعی

برخوردار است؛ از جمله، حق حیات؛ حق آزادی وجدان و باور دینی؛ حق آزادی بیان و نشر آن (آزادی مطبوعات)؛ حق آزادی انجمن؛ و حق مالکیت و استفاده خصوصی از مال و دارایی شخصی.

اگر قرار است که حکومت از مشروعیت برخوردار باشد، این مشروعیت بر پایه رضایت افراد بنا شده است. اتوریته سیاسی مشروع متکی به حاکمیت مردمی است.

اتوریته سیاسی (دولت) برای پاسداری از حقوق بنیادین فرد بنا شده است؛ این حقوق را نمی توان به نام منفعت عام و منافع امت، یا افتخار ملت یا عزت ملی، و یا پای هر ارزش دیگری قربانی کرد.

از آنجا که هدف اصلی از بنا کردن اتوریته‌ای بنام دولت پاسداری از حقوق بنیادین فرد است، دولت را باید در دامنه اختیارات آن در قالب قانون اساسی، محدود کرد.

حکومت مبتنی بر قانون اساسی، حکومتی است محدود شده، و تعریف شده در قالب تفکیک قوا به منظور جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت متمرکز از سوی اولیای امور و صاحب منصبان قدرت. منظور از تفکیک قوا، جلوگیری از تمرکز یافتن قدرت در دست عده‌ای اندک و یا گروهی کوچک است.

رواداری نسبت به عقاید، افکار و سلیق مختلف، از ارزش‌های ابتدایی لیبرالیسم بشمار می‌رود. چراکه رواداری، در چارچوب قانون، آزادی باور، انتخاب، بیان و عمل همه را بهبود می‌بخشد.

از آنجا که رواداری بر مبنای معامله بمثل شامل همه می‌شود، در یک جامعه لیبرال از محدودیت‌ها و حدود مشخصی نیز برخوردار است. بدین معنی که در چنین جامعه‌ای، تنها آنهایی که در رابطه با دیگران از خود رواداری نشان می‌دهند، مستحق بهرمنند شدن از رواداری نسبت به خود نیز هستند.

هنگامی که فردی و یا گروهی به خود اجازه می‌دهد تا به احترام و ارزش دیگری و به شأن او حمله کند، اصل رواداری دیگر شامل آن فرد و یا گروه نشده و رفتار وی غیرقابل تحمل محسوب خواهد شد.

آزادی متمایزکننده مردم‌سالاری لیبرال

آزادی متمایزکننده مردم‌سالاری لیبرال و روح‌دهنده به آن را می‌توان بر اساس یک سلسله حقوق تشریح کرد

هیچ کسی را نمی‌توان از حقوق بنیادین بشر محروم کرد. اگر حکومتی و یا افرادی به چنین حقوقی تجاوز کنند، کاری خلاف اخلاق انجام داده‌اند.

از جمله حقوق افراد در مردم‌سالاری لیبرال می‌تواند به حقوق زیر اشاره کرد:

حقوق سیاسی: افراد حق دارند تا در انتخابات‌های آزاد و عادلانه رأی دهند؛ نامزد تصاحب مناصب قدرت در عرصه عمومی گردند؛ با دیگران و با مقاصد سیاسی، تشکیل انجمن و حزب دهند؛ آزادی سیاسی خود را به صورت شفاهی و یا کتبی بیان دارند؛ و در اعتراض به حکومت دست به تظاهرات و یا طومارنویسی و جمع‌آوری امضاء بزنند.

حقوق اقتصادی: افراد حق دارند صاحب ملک، مال و دارایی شخصی گردند؛ شرکت تجاری مستقل خود را بپا داشته و از آن تأمین معاش کنند؛ بدنبال اشتغال دستمزدی بوده و یا به اختیار خود کارفرما عوض کنند؛ در بازار به خرید و فروش پردازند؛ اتحادیه صنفی تشکیل دهند؛ و در مقابل تصاحب همه ابزار اقتصادی و تجاری توسط دولت، از یک اقتصاد مبتنی بر بازار برخوردار بوده و آن را حفظ کنند.

مردم‌سالاری‌های مدرن، در پشتیبانی‌شان از آزادی اقتصادی، به درجات مختلف با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. به عنوان مثال، الگوی شبه‌قاره‌ای اروپایی مردم‌سالاری لیبرال تأکید بیشتری نسبت به الگوی آنگلو‌ساکسونی آن در رابطه با تأمین اجتماعی دارد. همین اختلاف‌ها را در میان دیگر مردم‌سالاری‌ها در چهارگوشه دنیا می‌توان مشاهده کرد.

حقوق فردی: افراد به عنوان مثال حق دارند تا در چارچوب قانون هر کاری خواستند بکنند. افراد از حق آزادی وجدان و باور دینی؛ از حق استقلال شخصی و آزادی بیان شفاهی و کتبی و هنری؛ از حق برخورداری از حریم خصوصی و، تا آنجا که قانون اجازه می‌دهد، بدور از دستاندازی حکومتی؛ از حق رفت‌وآمد آزادانه در کشور و به خارج از مرزهای کشور؛ و از حق انجمن کردن با دیگران و آزادی تشکل و تحزب برای مقاصد قانونی، برخوردارند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. ابتدایی‌ترین ارزش‌ها و اصول لیبرالیزم کدامند؟
۲. برای پاسداری از مردم‌سالاری لیبرال، کدام حقوق از اهمیت بیشتری برخوردارند؟
۳. چه تنش‌ها و تضادهایی را می‌توان میان حقوق فرد و منفعت عام پیشینی کرد؟
۴. کدام سیاست‌های حکومتی می‌توانند به حقوق افراد بیفزایند و یا برعکس از آنها بکاهند؟
۵. چرا عنصری از فردگرایی (individualism) برای مردم‌سالاری اساسی است؟
۶. آموزش و پرورش چگونه می‌تواند به حقوق افراد افزوده و آنها را بهبود بخشد؟
۷. از چه راه‌هایی مردم‌سالاری لیبرال می‌تواند رفاه و آسایش افراد را ترقی دهد؟

حریم خصوصی

حق برخوردار بودن از حریم خصوصی از اجزاء اصلی مردم‌سالاری لیبرال مدرن بشمار می‌رود. این پرسش که خصوصی به چه معناست و تا کجا می‌تواند مورد حراست حکومت قرار بگیرد، در سال‌های اخیر یکی از مهم‌ترین و جدال‌برانگیزترین سؤال‌هایی بوده است که در این رابطه مطرح شده‌اند. تصور مقوله‌ای بنام حریم خصوصی اصولاً بدون در نظر گرفتن مقوله دیگری بنام محدودیت قوای حکومت امکان ندارد. چرا که در قلب این مقوله این واقعیت نهفته است که حکومت راهی به حریم خصوصی ندارد و افراد می‌توانند، در عین حال که تحت اتوریته حکومت قرار دارند، تا آنجا که قانون اجازه می‌دهد، هر آنچه دلخواه آنان است در این حریم انجام دهند.

وانگهی، قوای حکومتی از طرف مردم برای مقاصد و مدت مشخصی، به نمایندگان آنها به وکالت سپرده شده است. حکومت از این جهت راهی به حریم خصوصی افراد ندارد که ایشان وکالتی به قوای حکومتی برای دخالت در این حریم به نمایندگان خود نداده‌اند.

مفهوم حریم خصوصی: حریم خصوصی، تا آنجا که به مردم‌سالاری‌های مدرن مربوط می‌شود، مقوله‌ای است پیچیده که زیر بار تعاریف ساده نمی‌رود. این مفهوم دو ایده عمده را شامل می‌گردد: یکی برخورداری از حق پنهان نگه داشتن چیزی از انظار عمومی است؛ این گونه چیزها اغلب

چیزهایی شخصی بوده و برای استفاده خصوصی از چشم دیگران پنهان نگه داشته می‌شوند. ایده دوّم هم برمی‌گردد به این خواست افراد که دیگران حقّ فضولی و مزاحمت در حریم خصوصی آنها را ندارند.

در اینجا منظور از «دیگران» می‌تواند افراد مشخصی باشد و یا اعضای خانواده، همسایگان، سازمان‌های تجاری، عموم مردم به معنی عام کلمه و یا حکومت. در اینجا منظور از «چیز»هایی که حریم خصوصی شامل آنها می‌شود، می‌تواند چیزهای زیادی را دربربگیرد، از جمله:

شخصی که می‌خواهد خود را از انظار دیگران پنهان نگه دارد و در خلوت خود باقی بماند
اطلاعات، اخبار، باورها و عقایدی که فردی می‌خواهد از آگاهی دیگران بدور بدارد
اطلاعات شخصی افراد که مربوط به زندگی خصوصی آنها شده و تمایلی به برملا کردن آنها برای دیگران ندارند

حریم خصوصی به عنوان یک حوزه اجتماعی: یکی از ایده‌های مهم مردم‌سالاری لیبرال در زمینه رابطه میان حریم خصوصی و تئوریه عمومی این است که اساساً حوزه‌ای از زندگی افراد وجود دارد که اصولاً هیچ ربطی به حکومت ندارد - حوزه‌ای که باید فرد را در آن به حال خود گذاشت. به همین منوال، افراد ممکن است بخواهند که نه تنها حکومت و قوای آن که شرکت‌های تجاری و سازمان‌های غیردولتی و یا دیگر اشخاص حقیقی و حقوقی نیز کاری به کار آنها در این حوزه یعنی در حریم خصوصی‌شان نداشته باشند. حریم خصوصی یعنی حوزه‌ای که نه تنها هیچ ربطی به حکومت ندارد که به هیچ فرد یا سازمان یا گروه دیگری هم ربط ندارد.

اهمیت حریم خصوصی: حق برخورداری از حریم خصوصی را می‌توان از چند زاویه مورد بررسی قرار داد.

حریم خصوصی و اعمال حقوق فردی: حریم خصوصی را می‌توان به عنوان پیش شرطی برای اعمال انواع حقوق فردی و از جمله مهم‌ترین آنها یعنی حقّ آزادی بیان، باور، انجمن و وجدان دانست. حریم خصوصی، استقلال و آزادی فردی: تصمیم‌هایی را که افراد در حریم خصوصی خود اتخاذ می‌کنند، بیان استقلال شخصی آنها و شکلی از اشکال آزادی شخصی‌شان محسوب می‌شوند. وقتی حقّ برخورداری از حریم خصوصی مورد تجاوز قرار می‌گیرد، بخش مهمی از آزادی نیز با آن از میان می‌رود.

حریم خصوصی به افراد این امکان را می‌دهد تا با در اختیار گرفتن مسئولیت خود و محیط خود، تمامیت جسمی و روحی خود را حراست کنند. وقتی خلوت کسی مورد تجاوز قرار می‌گیرد، استقلال و کنترل شخصی است که در معرض خطر قرار گرفته و می‌تواند از دست برود.

منشور حقوق از آن رو در سال ۱۷۹۱ به قانون اساسی ایالات متحده آمریکا افزوده شد که بیم از دست رفتن آزادی می‌رفت. رابطه میان حریم خصوصی و آزادی در متمم چهارم این منشور به رسمیت شناخته شده، اصل فوق در این زمینه یادآور می‌شود که: «حق امنیت جان، مسکن، اوراق و اسناد و مصونیت دارایی‌های مردم در برابر تفتیش و توقیف غیر موجه تضمین می‌شود و هیچ گونه حکم

بازداشت اشخاص یا توقیف اموال صادر نمی‌شود، مگر بر پایه یک دلیل محتمل با سوگند یا اعلام رسمی و محل مورد تفتیش و اشخاص یا اموالی که باید توقیف شود دقیقاً باید مشخص شود.»

حریم خصوصی و مردم‌سالاری: برای اینکه مردم بتوانند در مورد موضوعاتی که عموم آنها مربوط می‌شود فکر و گفتگو کرده و در تصمیم‌گیری عمومی مشارکت ورزند، باید بتوانند بدون ترس از عواقب این کار و به دور از چشم دیگران، چه حکومت و چه دیگر شهروندانی که ممکن است با آنها مخالفت بورزند، با یکدیگر به مشورت و تبادل نظر بنشینند.

برای اینکه افراد، چه به شکل فردی و چه گروهی، بتوانند فعالیت‌های شهروندی خود را دنبال کنند، باید بتوانند بدون بیم از دخالت دیگران در باره مسائل سیاسی اندیشیده، پژوهش کرده، و یا بنویسند. برای بسیاری از افراد، این یعنی حریم خصوصی و حق بهرمنند شدن از آن.

بسیاری دیگر از فرآیندهای مردم‌سالاری مدرن به اشکال مختلف برخورداری از حریم خصوصی را لازم می‌دارند. به عنوان نمونه، اخذ رأی در یک فضای خصوصی برای حق انتخاب آزادانه افراد بسیار مهم تلقی می‌شود. برای اینکه چنین انتخابی آزادانه بعمل آید، باید بدون هر گونه اعمال فشار بدون مجوز، تهدید لفظی یا غیرلفظی، یا هر نوع دستکاری یا دخالت در فرآیند اتخاذ تصمیم مبتنی بر قضاوت و آگاهی شخصی، صورت پذیرد.

حریم خصوصی و مرکزیت فرد در مردم‌سالاری: یک ارزش بنیادین مردم‌سالاری لیبرال، همانا اهمیت و مرکزیت فرد و شخصیت بشری است. فرد شهروند سنگ بنای مردم‌سالاری لیبرال است. هر فرد شهروند برای حراست از تمامیت جسمی خود، به عنوان یک شخص حقیقی، و برای پاسداری از حریم خصوصی خود، به عنوان حوزه‌ای شخصی و برخوردار از امنیت برای رشد فردی، متکی به حکومت است.

جامعه مدرن و نیاز به حریم خصوصی: افراد، واحدهای تجاری، حکومت‌ها، و دیگر نهادهای عمومی مانند محیط‌های آموزشی و یا درمانی، در جوامع مدرن و برای پیشبرد کارشان، به اشکال مختلف به حریم خصوصی نیاز دارند. در این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مدارک، اسناد، و یا بایگانی‌های دولتی، از قبیل تحصیلی، قضایی و یا مالیاتی

مدارک، اسناد، و یا بایگانی‌های غیردولتی، از قبیل پزشکی و یا تجاری

هزینه و سود حریم خصوصی: درحالی‌که حریم خصوصی سودهای غیرقابل انکاری را به همراه دارد، هزینه‌هایی هم دربردارد.

سودها: در این رابطه می‌توان به سودهای زیر اشاره کرد:

آزادی: توانایی تحقق بخشیدن به برخی از حقوق بنیادین مانند آزادی وجدان، باور دینی و انجمن.

امنیت: امنیتی که بدون حریم خصوصی امکان‌پذیر نبوده و آزادی در گرو آن است.

خلاقیت: بسیاری از افراد خلاق هستند که بدون یک چنین حریمی قادر به خلاقیت در زمینه مورد

علاقه خود نمی‌باشند.

رشد فردی در حریم محرمانه خصوصی

حراست از برخی منافع اقتصادی مانند انواع اسرار تجاری

هزینه‌ها: در میان هزینه‌های حریم خصوصی می‌توان به این موارد اشاره کرد:
 تنهایی: و جدا افتادن از دیگران
 فقدان پاسخگویی: عدم دسترسی به حریم خصوصی ممکن است موجب فقدان بازرسی و تحقیق و تفحص از فعالیت‌هایی که در آن صورت می‌گیرند، گردد.
 فقدان برانگیختگی فکری: تنهایی و جدایی ناشی از حریم خصوصی ممکن است به کندی و کودنی این حریم و فقدان عناصر برانگیزنده در آن منجر شود.
 پنهانکاری و اعمال غیرقانونی: در خفا بودن ممکن است پنهانکاری غیرمجاز و فعالیت‌های غیرقانونی همراه آن را با خود در پی داشته باشد.
 حد و حدود حریم خصوصی: چون حریم خصوصی می‌تواند مورد برخی سوءاستفاده‌ها قرار بگیرد، حکومت حد و حدودی را برای آن در نظر گرفته است. هر وقت دستگاه قضایی و انتظامی بنا بر شواهد و مدارک کافی به این نتیجه برسد که حریم خصوصی مورد سوءاستفاده غیرقانونی قرار گرفته است، حریم مذکور می‌تواند توسط این دستگاه شکسته شود.
 متمم چهارم قانون اساسی آمریکا، «حق امنیت جان، مسکن، اوراق و اسناد و مصونیت دارایی‌های مردم» را «در برابر تفتیش و توقیف غیر موجه» تضمین می‌کند. چنین تضمینی نسبی است و نه مطلق چرا که در را به روی تفتیش و توقیف «موجه» باز می‌گذارد.
 قوانینی که در مردم‌سالاری‌های مختلف، حریم خصوصی را از ورود غیرموجه حکومت مصون نگه می‌دارند، از پیچیدگی و تفاوت‌هایی برخوردارند. ولی همه مردم‌سالاری‌ها حد و حدودی برای این حریم در قوانین خود قائلند. در برخی موارد، خودروهای شخصی را می‌توان متوقف کرد و به بازرسی داخل آن پرداخت و یا راننده را برای آزمون مستی مورد آزمایش قرار داد. در برخی دیگر از موارد، مثلاً هنگامی که امنیت عمومی در خطر باشد و یا «دلایل احتمالی» برای وقوع ارتکاب جرم در دست باشد، افراد را می‌توان در معابر عمومی توقیف کرد.
 با این حال، همه مردم‌سالاری‌های مدرن حریم خصوصی را دقیقاً به این خاطر که وجود آن برای یک جامعه آزاد ضروری است، محترم می‌شمارند.

تضادهای مربوط به حریم خصوصی

حریم خصوصی و استبداد: این نکته را نیز نباید از یاد برد که نظام‌های مستبد، تمامیت خواه و یا خودکامه، همواره در پی تجاوز به حریم خصوصی‌اند. هیچیک از این نظام‌ها اصلاً بودن تجاوز به حریم خصوصی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.
 سلب خلوت زندگی خصوصی افراد یکی از قوی‌ترین ابزار برای کنترل آنها محسوب می‌شود. مثلاً، استفاده از خبرچین در میان مردم یکی از رایج‌ترین وسایلی است که به کمک آن حکومت‌های استبدادی به خلوت افراد رخنه کرده، اعتماد لازم را در میان آنها برای سازماندهی مقاومت در برابر استبداد، از بین می‌برند. با وجود خبرچین و جاسوس، چیزی به اسم حریم خصوصی اساساً تا حدود زیادی ناممکن می‌شود.

نظام‌های تمامیت‌خواه از فرزندان برای جاسوسی پدران و مادران آنها استفاده می‌کنند و از این راه حتی حریم خصوصی خانواده را نیز در چنین جوامعی ناممکن می‌سازند.

حریم خصوصی و امنیت در عصر تروریسم: افراد و جوامع مختلف نیازهای متفاوتی در رابطه با حریم خصوصی دارند. برخی همواره دامنه این حریم را گسترده‌تر می‌خواهند و برخی دیگر به کمتر رضایت می‌دهند. ولی اغلب افراد برای مصونیت خود از دخالت بی‌مورد و ورود ناموجه اتوریت به حریم خصوصی‌شان، ارزش زیادی قائلند. با این حال، وضعیت بوجود آمده در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم، شرایطی را حکمفرما کرده است که در آن بسیاری از مردم به از دست دادن گوشه‌هایی از حریم خصوصی خویش راضی‌اند.

یکی از رایج‌ترین اشکال از دست دادن گوشه‌هایی از این حریم را می‌توان در پروازهای تجاری یافت. مسافران در این موارد مجبورند تا تفتیش بارها و چمدان‌های و یا در برخی مواقع تفتیش بدنی خود را بپذیرند. رفتار آنها گاهی به دقت زیر نظر گرفته می‌شود تا معلوم گردد خطری برای پرواز و دیگر مسافران با خود به همراه دارند یا خیر. وسایل شخصی و جیب افراد در اغلب موارد، مثلاً پیش از ورود به برخی اماکن عمومی و یا دولتی، مورد تفتیش دقیق بازرسان قرار می‌گیرد. حتی دانش‌آموزان را پیش از ورودشان به مدارس می‌توان مورد تفتیش بدنی قرار داد.

تجاوز مخفیانه به حریم خصوصی یکی از راه‌هایی است که مورد استفاده حکومت قرار می‌گیرد. استراق سمع، شنود تلفنی، بازرسی ایمیل توسط دستگاه‌های تحت فرمان اتوریت، برای گردآوری شواهد لازم در چارچوب تحقیقات قضایی و جنایی، از انواع ابزارهای تجاوز مخفیانه حکومتی به حریم خصوصی است. عصر تروریسم به شدت به خواست حکومت‌ها برای جاسوسی بیشتر شهروند و غیرشهروند افزوده است.

پیشینه رجوع به منابع کتابی در کتاب‌خانه‌ها، بایگانی استفاده از کارت‌های اعتباری، و بسیاری دیگر از زوایای زندگی شخصی را می‌توان دیگر جزئی از این حریم محسوب نکرد. شنود پیام‌های الکترونیکی توسط دستگاه‌های امنیتی تحت فرمان اتوریت به امری رایج تبدیل شده است.

جاسازی عوامل نفوذی حکومت در انواع سازمان‌ها برای پی بردن به مقاصد ضدامنیتی آنها، سالیان دراز است که ادامه داشته است.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. کدامیک از اشکال مختلف حریم خصوصی برای مردم سالاری حائز اهمیت است و چرا؟
۲. در چه شرایطی سود حریم خصوصی به هزینه آن می‌ارزد و در چه شرایطی هزینه آن به سودش غلبه می‌کند؟ آیا حق تصمیمگیری در این رابطه همواره با فرد است؟
۳. از چه راه‌هایی امروزه به حریم خصوصی تجاوز می‌شود؟ چه کسی مرتکب این تجاوز می‌شود؟ و آیا، در هر یک از موارد فوق، چنین تجاوزی موجه است یا خیر؟
۴. آیا واقعا حریم خصوصی برای آزادی ضروری است؟ چرا و چرا نه؟

قانون‌گرایی و حکومت مبتنی بر قانون اساسی

منظور اصلی از «محوریت قانون اساسی» (constitutionalism)، محدودیت حکومت بواسطه قانون است. تئوریت بنیادینی که اغلب به صورت سندی مدون برای توانمند ساختن و محدود کردن حکومت بکار گرفته می‌شود، قانون اساسی است. بنابراین، در مردم‌سالاری‌های مدرن، قانون اساسی با برقرار ساختن و محدود کردن حکومت، به ایده محوریت قانون اساسی جنبه اجرایی می‌دهد.

یکی از پیش‌فرض‌های اصلی در رابطه با ایده محوریت قانون اساسی این است که حکومت باید از اختیارات کافی برای به اجرا گذاشتن مسئولیت‌های خود برخوردار باشد و در غیر این صورت با شکست مواجه خواهد شد. و به همین ترتیب باید، از طرف دیگر، ابزاری را تدارک دید که با کمک آنها از سوءاستفاده حکومت از قدرت خود جلوگیری به عمل آورد؛ چرا که سوءاستفاده حکومت از قوای حکومتی در طول تاریخ به کرات مشاهده شده است.

چه در طول تاریخ و چه امروزه، حکومت‌هایی بوده‌اند که اگرچه از یک قانون اساسی مدون برخوردار بوده‌اند ولی خود، در نبود ابزاری کارآمد معطوف به محدود کردن قوای آنها در عمل، مبتنی بر محوریت این قانون رفتار نکرده و از قوای خویش مدام سوءاستفاده کرده‌اند.

ایده محوریت قانون اساسی درست خلاف خودکامگی، استبداد و یا حکومت مطلقه است. حکومتی که مد نظر ایده محوریت قانون اساسی است از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

- تفکیک نسبی قوا بین قوای اجرایی، قضایی و مقننه حکومتی
- ترتیباتی که قدرت را میان حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی و یا منطقه‌ای یا استانی تقسیم می‌کند.

- نهادهایی که نمایندگی حکومت‌شوندگان را تأمین می‌کند.

- حکومت باز و شفاف

- مقررات باثبات آیین قانونی و حکومتی. بدین معنی که مقررات بنیادین نباید به شکلی خودکامه مدام دستخوش دگرگونی شده، به طوری که مردم در ارتباط با آیین اداری و قانونی و انتظارات خود از مقررات جاری از امنیت لازم بهره‌مند باشند.

- ابزاری که به مردم این امکان را بدهد تا نظارت خود بر حکومت را اعمال کرده تا مبادا حکومتگران از حیطه اختیارات قانونی و مشروع خویش خارج شوند و اگر چنین شد، مردم نیز بتوانند، بواسطه همین ابزار، نارضایتی خود را از عملکرد حکومت ابراز داشته و در اصلاح تخلفات و نقض قانون بکوشند.

به طور کلی، منظور از محوریت قانون اساسی یک نوع نگرش و رویکرد ویژه عمومی نسبت به حکومت است، رویکردی که حکومت قانون و محدودیت قانونی قوای حکومتی و، در مردم‌سالاری، حاکمیت مردم را شامل می‌شود. محوریت قانون اساسی، به عنوان رویکردی عمومی به حکومت، ایده حاکمیت مردم را در مردم‌سالاری تقویت می‌کند.

ایده محوریت قانون اساسی این است که مردم، با برپا کردن حکومت و با استفاده از قانون اساسی:

- قوایی و اختیاراتی را به حکومت محول می‌کنند تا با اتکا به آنها از عهده مسئولیت‌ها و مقاصد مشخصی که به دوش آن گذارده شده است و اصلاً حکومت برای به انجام رساندن آنها برقرار شده

است، برآید؛

• با اتکا به مواد و آیین مندرج در این قانون، یعنی قانون اساسی، از سوء استفاده از قدرت توسط حکومت جلوگیری به عمل آورند.

بنابراین، قانون اساسی با محدود کردن قوای حکومت و نیز مقاصد آن، به ایده محدودیت قانون اساسی محور حکومت جامه عمل می‌پوشاند.

قانون اساسی به مثابه قانون بنیادین: در چارچوب نظام‌های مبتنی بر قانون اساسی، این قانون به عنوان قانون پایه یا اولیّه در ترسیم خطوط کلی عملکرد حکومت و تحکیم حکومت قانون عمل می‌کند.

محوریّت قانون اساسی به عنوان حکومت قانون: محوریّت قانون اساسی، پایه و اساس حکومت قانون است، ابزاری اساسی برای محدود کردن رفتار اولیای امور و حراست از حقوق شهروند.

بازبینی قضایی به مثابه عاملی تحکیم کننده برای محوریّت قانون اساسی: در برخی از نظام‌های مبتنی بر قانون اساسی، بازبینی قضایی (judicial review) به عنوان وسیله‌ای عمل می‌کند که می‌توان به کمک آن، آن دسته از قوانینی را که گرچه به تصویب قوه مقننه رسیده‌اند ولی با قانون اساسی در تضاد هستند، بازبینی کرده و در صورت لزوم ملغی ساخت.

استفاده از «منشور حقوق»: برخی از نظام‌های مبتنی بر قانون اساسی که، همانطور که در بالا به آن اشاره شد، امکان بازبینی قضایی لوایح و قوانین را تدارک دیده‌اند، در بطن خود منشوری از حقوق شهروند را نیز درج کرده‌اند تا به کمک آن بتوان این حقوق را شناسایی کرده، به رسمیت شناخت و حراست از آنها را تضمین قانون داد. بدین معنی، برخی از حقوق را «حقوق مندرج» (به معنای جاسازی شده یا embedded) در قانون اساسی می‌گویند.

گسترش استفاده از بازبینی قضایی: بازبینی قضایی، به عنوان ابزاری قانونی برای حراست از انطباق لوایح قانونی با قانون اساسی و مفاد مندرج در آن، وسیله‌ای است که استفاده از آن از ۱۹۴۹ و از جمهوری فدرال آلمان که در آن زمان به آلمان غربی شناخته می‌شد، تا به امروز رو به گسترش بوده است. بدین ترتیب، صوری از بازبینی قضایی در طی سالیان اخیر از سوی کشورهای مختلفی از جمله هند، ایتالیا، استرالیا و کانادا، اتخاذ شده است.

استقلال قضایی: برای جلوگیری از اعمال نفوذ سیاسی دیگر قوای حکومتی در رأی دادگاه‌های قضایی، استقلال قوه قضایی از قوای دیگر امری است ضروری. چنین استقلال از سوی مردم‌سالاری‌ها به طرق مختلف تضمین شده است. در برخی از موارد، استقلال قوه قضایی به طور رسمی تأمین شده است؛ در موارد دیگر، قوه قضایی، اگرچه به عنوان بخشی تحتانی از دستگاه اجرایی ترتیب داده شده است، با این حال و با عایق کردن آن از این دستگاه، استقلال آن از قوه مجریه و از دخالت سیاسی تضمین گردیده است.

محدود کردن حکومت بواسطه تفکیک قوا: یکی از اصلی‌ترین راه‌های محدود کردن حکومت بر مبنای قانون اساسی، تفکیک قوا از یکدیگر و در قالب نهادهای مستقل از یکدیگر است. در برخی از موارد، همچون در قالب قانون اساسی ایلات متحده آمریکا، قدرت هم تفکیک شده است و هم تقسیم. به عبارت دیگر، قدرت به طور ناکاملی تفکیک شده است. و این کار بدین منظور شده است که از

تمرکز مفرط قدرت در یک نهاد و یا در یک قوه جلوه‌گیری بعمل آمده باشد و نیز بدین منظور که هر یک از قوای سه‌گانه به نوعی به دیگر قوای حکومتی وابسته باشد.

مقصود از تفکیک قوا نه فقط جلوه‌گیری از تمرکز مفرط قدرت در یک نهاد و یا در یکی از قوای حکومتی است که تسهیل کار حکومت نیز مدنظر است. به عنوان مثال، انتخاب اعضای مجلس اعیان یا سنا برای دورانی طولانی‌تر از وکالت نمایندگان منتخب مجلس عوام برای این منظور است که از بی‌ثباتی حکومت بواسطه شور و هیجانی که هر از چندگاه جامعه به آن چار می‌گردد، پرهیز گردد. آن دسته از نمایندگان که برای مدت زمان‌های طولانی‌تری برگزیده می‌شوند می‌توانند، بدور از چنین شور و هیجان‌ات اجتماعی هر از چندگاه یکبار، و پیش از آنکه موعد به رأی گذارده شدن دوباره وکالت آنها برسد، به کار خود ادامه دهند.

به درجات مختلف، نهادهای مردم‌سالار قوه مقننه را، که وظیفه وضع قانون را بر عهده دارد، از قوه مجریه، که موظف به اجرای آن قانون است، تفکیک می‌کنند.

در برخی از موارد و بنا بر قانون اساسی، قوای حکومتی به شکلی میان نهادهای مختلف آن تقسیم و تفکیک شده است که هیچیک از آنها نتواند به تنهایی اختیارات واگذار شده به خود را بدون رضایت دیگر نهادها، به اجرا بگذارد.

همه حکومت‌های مردم‌سالار به یک شکل قوا را بین خود تقسیم و تفکیک نکرده‌اند. در یک نظام پارلمانی به عنوان مثال، تفکیک قوای مقننه و مجریه خیلی کمتر از تفکیک این دو اختیارات در نظامی است ریاستی همچون فرانسه و یا در نظامی مبتنی بر «تقسیم قوا» (shared powers) همچون نظام‌های سیاسی و حکومتی ایالات متحده و یا برزیل.

محوریت قانون اساسی در مقابل مردم‌سالاری: تنش میان مردم‌سالاری و محوریت قانون اساسی وجود دارد. چنین تنش از اینرو ایجاد می‌شود که مردم‌سالاری یعنی اعمال اراده حاکمیت مردم، در حالی که محوریت قانون اساسی یعنی محدودیت حکومت و در نتیجه محدودیت اراده مردم و حاکمیت آنها به منظور حراست از حقوق افراد. در نتیجه، اینطور به نظر می‌رسد که ایده حاکمیت محدود (limited sovereignty) در خود تضادی دارد. این تضاد ظاهری میان اراده مردم از یک طرف و محدودیت حکومتی مردم‌سالار که بنا به تعریف موظف است تا اراده فوق را جامه عمل بپوشاند، از طرف دیگر، می‌تواند تا حدودی برطرف گردد، اگر:

مردم با تداوم دادن به رضایت خود مبنی بر ادامه مشروعیت قانون اساسی، مطابق با مفاد مندرج در این قانون محدودیت‌هایی را بر اراده خود قبول کنند

بشود هر وقت که مردم اراده کردند به اصلاح قانون اساسی مطابق با آئین ویژه چنین فرآیندها، همت

گمارد

قبول کنیم که حراست از مردم‌سالاری مستلزم یک قانون اساسی حافظ منافع و حقوق افراد در مقابل اکثریت‌هایی است که در غیر این صورت وزن خردکننده آنها چنین حقوقی را نقض خواهد کرد

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. برای کارآیی یک قانون اساسی، چه چیزی لازم است؟
۲. شهروندان چگونه می‌توانند اطمینان حاصل کنند که حکومت در عملکرد خود در چارچوب اختیارات و محدودیت‌هایی که قانون برای آن تعیین کرده است، باقی می‌ماند؟
۳. چرا استقلال قوه قضایی از مداخلات دیگر قوا برای کارکرد درست یک حکومت مبتنی بر قانون اساسی لازم است؟
۴. درج کردن حقوق بنیادین افراد در قانون اساسی چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟
۵. چرا به نظر برخی از ناظران، میان مردم‌سالاری و محوریت قانون اساسی می‌تواند تنش‌هایی مشاهده شود؟

عدالت

عدالت توزیعی یا توزیع عادلانه عدالت

منظور از «عدالت توزیعی» یا «توزیع عادلانه عدالت» (distributive justice)، تخصیص عادلانه سودها و مسئولیت‌ها میان افراد، گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی است. سودها: منظور هر نوع منفعت و یا هر چیز مفید دیگری است که بتوان آن را میان افراد و اقشار جامعه به شکل عادلانه توزیع کرد، از جمله: فرصت‌های شغلی، تحصیلی، آموزشی، خدمات درمانی، تحرّب، حقوق سیاسی و مدنی، حق رأی دادن و نامزد تصاحب مناصب قدرت شدن، حق مالکیت، و دیگر حقوق اجتماعی، اقتصادی و فردی...

مسئولیت‌ها: منظور هر چیز نامطلوب و یا ناخواسته‌ای است که بتوان میان افراد و اقشار جامعه به شکل عادلانه توزیع کرد، از جمله: مالیات، جریمه، سرزنش، مجازات، کارهای طاقت‌فرسا، مشارکت در هیأت منصفه دادگاه‌ها، سرپرستی خردسالان و سالمندان، خدمت وظیفه و از این قبیل... تصمیم گرفتن بر سر اینکه تخصیص سودها و مسئولیت‌ها به شکلی و در چه صورتی عادلانه خواهد بود یا نه، در برخی موارد می‌تواند نسبتاً ساده باشد. به عنوان مثال، در مردم‌سالاری اغلب این موضوع پذیرفته شده است که هر فردی از یک سنی به بالا حق رأی دادن دارد مگر دلیل خوبی وجود داشته باشد که بر مبنای آن بتوان این حق را از وی انکار کرد. ولی موارد دیگری هم هستند که چنین تصمیمی را در رابطه با تخصیص عادلانه سود و مسئولیت، یا توزیع عادلانه عدالت، با مشکل مواجه می‌کنند: توزیع عادلانه بار مالیاتی روی دوش افراد و اقشار اجتماعی، توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی و یا شغلی، توزیع عادلانه مزایای رفاهی و یا تخصیص عادلانه خدمات درمانی...

یک اصل و سه ملاحظه مفید در اتخاذ تصمیم در رابطه با موضوعات مربوط به توزیع عادلانه عدالت: اصل مشابهت یا همانندی (the principle of similarity) وسیله‌ای است مفید و عقلانی که می‌تواند ما را در رابطه با تصمیم‌گیری در زمینه توزیع عادلانه عدالت یاری دهد. این اصل مستلزم می‌دارد که «موارد مشابه را باید یکسان تلقی کرده و در برابر موارد نامشابه باید متفاوت رفتار کرد». بر مبنای این

اصل، توزیع عادلانه سود و زیان و یا سود و مسئولیت لازم می‌دارد تا افرادی که از جهات مختلف همانند یکدیگر هستند به یک شکل و به صورت یکسان و برابر با آنها رفتار شود. به همین ترتیب، باید با افرادی که از جهات مختلف با یکدیگر فرق می‌کنند به شکلی متفاوت برخورد شود. به عنوان مثال، تصور کنید ده نفر در جزیره‌ای گرفتار شده‌اند. سه نفر از آنها بیمار هستند و مقدار داروی موجود هم محدود است. این سه نفر به یکسان با یکدیگر همانند هستند و آن این است که هر سه بیمارند و محتاج دوا و درمان. یعنی شاخص همانندی و تشابه آنها در این وضعیت، احتیاج یکسان آنها به درمان است. و در این صورت، به یکسان برآوردن نیاز مشابه آنها به درمان نیز امری منصفانه و عادلانه خواهد بود. بر اساس همین شاخص نیز، یعنی شاخصی احتیاج، هفت نفر دیگر از این سه نفر بیمار متفاوت می‌باشند. در نتیجه به دوا و درمان نیز نیازی نداشته و منصفانه خواهد بود اگر از مقدار داروی ناچیزی که موجود است، چیزی به آنها نرسد.

سه ملاحظه مفید در اعمال و به کارگیری اصل همانندی: اگر نه در همه موارد، لاقلاً در اکثر موارد مربوط به توزیع عادلانه عدالت و سود و مسئولیت میان افراد و اقشار جامعه، در نظر گرفتن سه ملاحظه، یعنی نیاز یا احتیاج (need)، توانایی (capacity)، و شایستگی (desert)، در اعمال اصل همانندی به نحوی که برداشت درست و مستدلی از آنچه انصاف حکم می‌کند به دست دهد، لازم است.

نیاز یا احتیاج: همچنان که در نمونه بالا مشاهده شد، توزیع منصفانه دارو میان ده نفری که در جزیره‌ای گرفتار شده بودند بر اساس ملاحظه نیاز یکسان یا متفاوت آنها به درمان شکل گرفت. به طور کلی، افراد یک جامعه می‌توانند نیازهای مختلفی داشته باشند، از جمله نیازهای روان‌شناختی، فیزیولوژیکی، اقتصادی، و یا سیاسی.

توانایی: به هنگام توزیع عادلانه سودها و مسئولیت‌های اجتماعی میان افراد یک جامعه، می‌توان به توانایی‌های این افراد نیز توجه داشته و آنها را مدنظر قرار داد. فرض کنیم که تعدادی خود را برای کسب یک فرصت شغلی مشخص که مستلزم یک سلسله توانایی‌های ویژه بدنی نیز می‌باشد، نامزد کرده‌اند. طبیعی است که هنگام توزیع عادلانه این فرصت باید این گونه توانایی‌ها نیز در نامزدهای کسب فرصت مورد بحث در نظر گرفته شود. از جمله توانایی‌های فردی که معمولاً در این گونه موارد در نظر گرفته می‌شوند می‌توان به توانایی‌های فکری، بدنی، روحی و یا اقتصادی اشاره کرد.

شایستگی: همانندی‌ها و تفاوت‌های فردی در رابطه با شایستگی هر فرد یکی دیگر از ملاحظاتی است که در تصمیم‌گیری در رابطه با توزیع عادلانه سودها و مسئولیت‌ها میان افراد باید در نظر گرفت. ممکن است شایستگی افراد ریشه در رفتار و یا در رتبه و یا جایگاه هر یک از آنها داشته باشد. در رقابت‌های ورزشی به عنوان مثال، ورزشکاری شایستگی کسب مدال و رتبه نخست رقابت‌ها را دارد که پیش از دیگران از خط پایان مسابقه عبور کرده باشد، مگر آنکه در این رابطه از وی تقلبی مشاهده شده باشد. با استثنائاتی چند و معدود، در مردم‌سالاری هر فردی صرفاً به این خاطر که شهروند است این شایستگی را دارد که از حق رأی برخوردار باشد و این شایستگی تنها ریشه در رتبه و جایگاه وی به عنوان شهروند دارد و لاغیر.

اغلب در میان افراد اختلاف نظرهایی در رابطه با به کارگیری ملاحظات نیاز، توانایی و شایستگی

در مورد توزیع عادلانه سود و مسئولیت، به وجود می‌آید. به عنوان مثال، افراد ممکن است نقطه نظرهای متفاوتی در ارتباط با این موضوع که کدامیک از این سه ملاحظه از موضوعیت و مناسبت بیشتری با توزیع عادلانه سود و مسئولیت در موارد مشخص برخوردار است، داشته باشند. آنها ممکن است در این رابطه نیز با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند که در هر یک از این موارد، چه میزان همانندی و یا تفاوت را می‌بایست به هنگام توزیع سود و مسئولیت میان افراد، مدنظر قرار داد.

دیگر ارزش‌های درخور توجه و مرتبط با توزیع عادلانه عدالت: پیش از اتخاذ هر گونه تصمیمی در رابطه با توزیع عادلانه عدالت، باید ارزش‌ها و مناصحت‌های دیگری را نیز که در این زمینه درخور توجه می‌باشند، در نظر گرفت. در برخی از موارد به عنوان مثال، باید میان اصل توزیع عادلانه عدالت از یک سو و ارزش‌های مربوط به آزادی‌های فردی از سوی دیگر، سازشی به عمل آورد. در برخی موارد دیگر، ارزش‌هایی هستند که می‌توانند از اصل توزیع عادلانه عدالت مهم‌تر جلوه کنند. در این میان، می‌توان به موارد و ارزش‌های زیر اشاره کرد:

حقوق مالکیت: در مردم‌سالاری‌ها و در برخی دیگر از نظام‌های سیاسی، افراد از حقوق گسترده‌ای در رابطه با مالکیت خصوصی برخوردارند. تفاوت‌هایی از قبیل توانایی‌های فردی، استعدادها، جایگاه خانوادگی، و یا بخت می‌توانند به اختلاف‌های گاه بسیار مهم کسب و جمع‌آوری ثروت منجر شده و تفاوت‌های طبقاتی عمیقی میان غنی و فقیر به وجود بیاورند.

برخی از مدافعان عدالت توزیعی ممکن است چنین استدلال کنند که تفاوت‌های مشاهده شده میان غنی و فقیر را نه بر اساس اصل توزیع عادلانه که بر مبنای ملاحظات نیاز، توانایی و شایستگی می‌بایست توجیح کرد. برای «هایی که ارزش زیادی برای حق مالکیت خصوصی قائل هستند، انکار حق مالکیت ممکن است به ضرر انگیزه، نوآوری، بهره‌وری، شکوفایی اقتصادی و آزادی فردی تمام شود.

بازارها و عدالت توزیعی: در مردم‌سالاری‌های مدرن، بازارها سهمی عمده‌ای در توزیع درآمد و ثروت جامعه ایفا می‌کنند.

با این حال، مردم‌سالاری‌های مدرن معمولاً توزیع درآمد را صرفاً به عهده بازارها رها نکرده و در بازتوزیع ثروت (redistribution of wealth) از طریق سیاست‌های مالیاتی، برنامه‌های آموزشی، تأمین خدمات اجتماعی به مردم از راه‌های مختلف، تخصیص اعتبارهای بانکی به بنگاه‌های کوچک تجاری، دادن وام به دانشجویان و به خریداران مسکن، و یا امداد رسانی به تنگدستان، ایفای نقش می‌کنند.

دامنه دخالت مردم‌سالاری‌ها در عدالت توزیعی و در نتیجه مداخله آنها در توزیع ثروتی که صرفاً منتجی از کارکرد بازارها باشد، موضوعی است که مدام در باره آن بحث و مجادله صورت می‌گیرد. سیاست‌های مربوط به یاری‌رسانی به محرومان و ارائه سودهای اجتماعی به آنان از جمله موضوعاتی است که در مردم‌سالاری‌های مدرن و در ارتباط با اتخاذ سیاست‌های عمومی، مدام به بحث گذاشته می‌شوند.

حقوق اولیه و عدالت توزیعی: هرگاه سیاست‌های معطوف به عدالت توزیعی با حقوق اولیه فردی در تناقض قرار می‌گیرند، اصول دمکراتیک عدم اعمال این گونه سیاست‌ها را مستلزم می‌دارند. به عنوان مثال، در یک نظام مردم‌سالار، غضب و بازتوزیع دارایی شخصی فردی ثروتمند با حق بنیادین آن فرد

در برخورداری از امنیت مالکیت خصوصی و مشروع، در تناقض است.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. آیا به نظر شما می‌توان برخی سودها و مسئولیت‌ها را به نحوی درست و درخور بر پایه ملاحظات چگونگی نیاز، توانایی و شایستگی در میان افراد توزیع کرد؟ آیا ملاحظات دیگری نیز در این رابطه به نظر شما می‌رسد؟
۲. به نمونه‌هایی از عدالت توزیعی رایج در منطقه، جامعه و یا کشور خود اشاره کنید.
۳. چه ملاحظات و ارزش‌های دیگری به نظر شما در این رابطه مهم می‌رسند؟ چه نمونه‌هایی از اعمال این گونه ملاحظات و ارزش‌ها در رابطه با عدالت توزیعی می‌شناسید؟
۴. آیا باید محدودیت‌هایی را در قانون اساسی در ارتباط با بازتوزیع ثروت از سوی اکثریت در نظر گرفت؟ اگر نه، چرا؟ اگر آری، این گونه محدودیت‌های قانونی را چگونه توصیف و ترسیم می‌کنید؟

عدالت تأدیبی یا اصلاحی

موضوع اصلی عدالت تأدیبی یا اصلاحی (corrective justice)، جبران منصفانه خسارت و آسیب است. در همه جوامع مواردی پیش می‌آیند که در آنها برخی افراد به برخی دیگر آسیب وارد می‌کنند. در برخی موارد آسیب وارده تصادفی است و در برخی دیگر عمدی. از تمدن‌های اولیه تا به امروز، این احساس در مردم بوده است که اگر خطایی از فردی سرزد و یا آسیبی از سوی کسی به کسی دیگر وارد آمد، باید به شکلی از اشکال جبران خسارت شود.

کمال مطلوب چنین جبرانی این خواهد بود که اوضاع پس از اعمال خطا و وارد آمدن آسیب، کاملاً به حالت اولیه خود، یعنی پیش از ارتکاب جرم و یا زدن صدمه، بازگردد. در برخی موارد چنین چیزی ناممکن است ولی در اغلب موارد این امکان وجود دارد. به عنوان مثال، مال دزدی را می‌شود به مالک آن بازگرداند ولی جان از دست رفته را نمی‌شود دوباره زنده کرد. از آنجا که جبران خطا و آسیب و به حال اولیه بازگرداندن هر چیزی که از این رهگذر صدمه‌ای دیده است در برخی موارد ناممکن است، مردم به دنبال راهکارهایی برای ارائه پاسخی مناسب به این گونه موارد بوده‌اند.

پاسخ‌های مناسب ارائه شده برای جبران خطا و آسیب ممکن است با تفاوت‌های زیادی توأم باشند و در برخی موارد نیز موازین عدالت اصلاحی را قانع نکنند، چرا که ارزش‌ها و خیر و مصلحت‌های دیگری ممکن است در کار باشد. به عنوان مثال، ممکن است خطای انجام شده و یا آسیب وارد آمده فرصتی به دست دهد تا فرد خاطی تربیت شود و آموزش درست در این زمینه به دست آورد. در برخی موارد دیگر، ممکن است پاسخ مناسب به خطای و آسیب وارده، پرداخت غرامت، جریمه، محکومیت و زندان و یا حتی مجازات مرگ را در پی داشته باشد.

اگرچه هدف اصلی از عدالت تأدیبی و اصلاحی جبران منصفانه خطا و آسیب وارده می‌باشد، برخورد و پاسخ مناسب در این رابطه می‌تواند جنبه پیشگیرانه (preventive)، به معنی پیشگیری از ارتکاب دوباره خطا از سوی خاطی، و یا بازدارنده (deterrent)، به معنی بازداشتن دیگران از ارتکاب

خطا، نیز داشته باشد.

تفاوت‌ها میان خطاها و آسیب‌ها: تفاوت‌های مهمی میان ایده خطا و ایده آسیب وجود دارند. خطا (wrong) رفتاری را گویند که وظایف و مسئولیت‌های مبتنی بر قوانین، مقررات، عرف و سنت، و یا اصول اخلاقی را مورد تجاوز قرار دهد. آسیب (injury) صدمه‌ای را گویند که به فردی و یا به دارایی و یا به حقوق فردی کسی وارد شده باشد.

هر خطایی لزوماً آسیبی وارد نمی‌کند. و هر آسیبی لزوماً از خطایی نتیجه نمی‌گیرد.

ملاحظات مفید در تشخیص پاسخ مناسب به خطاها و آسیب‌ها

اگر چه در برخی موارد تشخیص پاسخ مناسب به خطای انجام گرفته و یا به آسیب وارده ممکن است کاری ساده باشد، ولی مواردی نیز هستند که این تشخیص را با مشکل مواجه می‌کنند. در این گونه موارد، ملاحظات بسیاری را باید مد نظر قرار داد، ملاحظاتی که در میان آنها می‌توان به نکات و نمونه‌های زیر اشاره کرد:

برآورد وخامت و جدیت خطا و یا آسیب وارده پیش از مشخص کردن پاسخ مناسب به آن: یکی از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین اصول رایج در رابطه با تشخیص پاسخ مناسب به خطا و آسیب وارده، اصل تناسب (principle of proportionality) پاسخ با وخامت خطا و صدمه است. این اصل در ضرب‌المثل «بگذار مجازات متناسب با جرم باشد» (Let the punishment fit the crime) خلاصه شده است. برای تشخیص وخامت خطا و آسیب، باید ملاحظات زیر را مد نظر قرار داد:

دامنه (extent): چند نفر از این خطا آسیب دیده‌اند؟

مدت (duration): خطایی که منشأ آسیب وارد آمده بوده است، چه مدت طول کشیده است؟

تأثیر (impact): شدت آسیب وارد آمده چقدر است؟ آیا تأثیرات این آسیب دائمی هستند؟ رنجاندگی (offensiveness): خطای مورد بررسی تا چه میزان در رابطه با حق و ناحق، شأن انسانی،

و یا دیگر شاخص‌های ارزشی رنجاننده بوده است؟

بررسی برخی ویژگی‌های درخور توجه فرد یا افرادی که مرتکب خطا شده و یا آسیبی به دیگری وارد کرده یا کرده‌اند و نیز ویژگی‌های درخور توجه فرد یا افرادی که از این خطا آسیب دیده یا دیده‌اند حالت روحی فردی که مرتکب خطا می‌شود: بررسی حالت روحی فردی که مرتکب خطا می‌شود و یا آسیبی به دیگری وارد می‌کند، در تشخیص و تعیین پاسخ مناسب از اهمیت زیادی برخوردار است. به عنوان مثال، باید ملاحظات زیر را در این رابطه در نظر گرفت:

نیت: آیا خطا و یا آسیب وارده، عمدی بوده است یا غیرعمدی؟

غفلت: آیا خطا یا آسیب وارده از روی غفلت و بدون توجه به پیامدهای قابل پیش‌بینی آن بوده است، یا خیر؟

بی‌پروایی: آیا فرد مورد نظر تعمداً و بدون توجه به مخاطرات رفتار خود مرتکب این خطا شده است، یا خیر؟

شناخت قبلی از پیامدهای محتمل: آیا فرد خاطی شناخت کافی و یا از توانایی داشتن شناخت کافی از پیامدهای رفتار خطای خود داشته است، یا خیر؟
 نظارت: آیا فرد خاطی از توانایی جسمی و روحی و فکری کافی برای نظارت بر رفتار خود برخوردار بوده است، یا خیر؟
 وظیفه یا تکلیف: آیا فرد خاطی مکلف بوده است تا در پیشگیری از آسیب وارده وارد عمل بشود، یا خیر؟

ارزش‌ها و ملاحظات مهم‌تر: آیا ارزش‌هایی، ملاحظات، مسئولیت‌هایی و یا انگیزه‌هایی در میان بوده است که رفتار این فرد را توجیح کرده و یا او را معذور بدارد، یا خیر؟
 ملاحظاتی دیگر در همین رابطه:

پیشینه: آیا فرد مورد نظر پیشینه‌ای در رابطه با ارتکاب جرم و وارد کردن آسیب داشته است، یا خیر؟
 شخصیت و ویژگی‌های شخصی: آیا فرد خاطی معمولاً قابل اعتماد، محتاط، محترم‌شمارنده حقوق دیگران، و مسالمت‌جو بوده است، یا خیر؟
 احساسات، پشیمانی و ندامت: آیا فرد خاطی از کرده خود پشیمان است و یا از آن احساس ندامت نمی‌کند؟

نقش: آیا فرد خاطی در اعمال جرم تنها بوده است و یا عضوی از یک جمع بوده و در این صورت نقش وی آیا عمده بوده است یا ناچیز؟
 ملاحظات درخور توجه در ارتباط با فرد آسیب‌دیده:

نقش: آیا فرد آسیب‌دیده خود نقشی در آسیب وارده به وی داشته است، یا خیر؟
 توانایی بازبایی: توانایی فرد آسیب‌دیده در بازبایی از صدمه وارده به چه میزان است؟
 ارزش‌ها و ملاحظات درخور توجه در رابطه با تشخیص پاسخ مناسب در قالب عدالت تأدیبی: پاسخ مناسب به خطا و آسیب با شرایط متفاوت فرق می‌کند، بدین معنی که در شرایطی ممکن است پاسخ مناسب ارزش‌هایی را مد نظر قرار دهد مفیدتر از عدالت تأدیبی، در برخی دیگر این پاسخ ممکن است به نوبه خود قدمی باشد در تحکیم عدالت تأدیبی، و یا ممکن است شرایطی پیش آید که ارزش‌هایی متفاوت از آنچه مد نظر عدالت تأدیبی است را ملزم دارد. به عنوان مثال:

بازدارندگی، پیشگیری، نظم، و امنیت: در جامعه‌ای که از نهادهای درست و کارآ در برخورد با خطا و جبران آسیب بهرمند است، به احتمال بیشتر با خاطیان به نحو مناسب‌تری برخورد خواهد شد، پیشگیری و بازدارندگی خطا و آسیب محتمل‌تر خواهد بود، جاری کردن عدالت به دست مردم و در نتیجه تجاوز به حقوق دیگران از احتمال کمتری برخوردار خواهد بود، و جامعه به عنوان یک کلیت از امنیت و نظم بیشتری بهرمند خواهد گشت.

کرامت و شأن انسانی: برخی موضوعات مربوط به عدالت تأدیبی ممکن است با مفهوم شأن انسانی در تضاد قرار گیرند. به عنوان مثال و مطابق متمم یا اصلاحیه هشتم قانون اساسی آمریکا، «دولت نمی‌تواند وثیقه سنگین، جریمه سنگین، و یا مجازات غیرعادلانه و یا غیرمتعارف تحمیل کند». در غیر این صورت، پاسخ داده شده به خطا و آسیب می‌تواند به نوبه خود به شأن انسانی و درکی که جامعه از آن دارد آسیب

زده و نهایتاً و در صورت تداوم مجازات‌هایی همچون شکنجه و از این قبیل، سلامت کل جامعه را به خطر اندازد.

حیات انسانی: برخی بر این باورند که هر زندگی انسانی مقدّس و غیرقابل تجاوز می‌باشد؛ و در نتیجه مجازات مرگ نمی‌تواند پاسخی مناسب به خطا و آسیب باشد. برخی دیگر استدلال خلاف این را کرده و می‌گویند که مجازات مرگ نه تنها مناسب و عادلانه است که به نوبه خود از تجاوز به حیات انسانی جلوگیری بعمل می‌آورد.

بخشش: گاهی اوقات، پاسخ مناسب مستلزم این است که جامعه «عدالت را با رحم و بخشش تعدیل کند».

اعاده حیثیت (rehabilitation): در برخی موارد، اعاده حیثیت از خطای پاسخ مناسب در قالب عدالت اصلاحی خواهد بود.

عدالت توزیعی: باید با افراد و گروه‌هایی که مجرم به ارتکاب خطاهایی مشابه شناخته شده‌اند یکسان برخورد کرد، مگر دلیل محکمی برای برخورد متفاوت با آنها وجود داشته باشد.

هزینه: در برخی موارد ممکن است هزینه اصلاح خطا و آسیب وارد شده به حدی گزاف باشد که از سود عدالت اصلاحی و یا تأدیبی بیشتر باشد.

شما چه فکر می‌کنید؟

- از خطاهایی که لزوماً منجر به وارد آمدن آسیبی نمی‌شوند و برعکس از آسیب‌هایی که لزوماً متأثر از خطایی نیستند، چه نمونه‌هایی را می‌توانید مثال بزنید؟
- از موقعیت‌هایی که در آن پاسخ مناسب ممکن است خطا و آسیب را اصلاح نکند ولی مطابق ارزش‌های والای و بالاتری باشد، چه نمونه‌هایی را سراغ دارید؟
- به چه علت حالت روحی شخصی که مرتکب خطا می‌شود در تعیین پاسخ مناسب به رفتار او در خورتوجه است؟
- به چه علت ویژگی‌های شخصی آنهایی که مرتکب خطا شده و به دیگران آسیب می‌زنند و نیز ویژگی‌های آنها که خطایی برایشان رفته و صدمه دیده‌اند، در تعیین پاسخ مناسب در قالب عدالت تأدیبی و اصلاحی مهم می‌باشند؟
- اهمیت برخوردار بودن از نهادهایی کارآ در پاسخ دادن به خطا و آسیب برای یک جامعه در چیست؟ پیامدهای ممکن فقدان چنین نهادهایی برای یک جامعه کدام‌اند؟

عدالت آئینی

(یادداشت مترجم: در ایران در سال‌های اخیر، «این که چگونه می‌توان شکل و شیوه خاصی برای آئین‌های دادرسی ترسیم کرد» تحت عنوان «عدالت آئینی» از سوی دکتر حسن جعفری‌تبار و حسن محسنی، پژوهشگر موسسه حقوق تطبیقی دانشگاه تهران، مطرح شده است. نگاه کنید به «عدالت آئینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌های دادرسی عادلانه مدنی»، نشریه «حقوق» دوره ۳۸، بهار ۱۳۸۷، شماره ۱).

منظور از عدالت آیینی (procedural justice)، فرآیند منصفانه گردآوری اطلاعات و اتخاذ تصمیم است، به ویژه، اگرچه نه صرفاً، از سوی نهادهای حکومتی همچون دادگاه‌ها، دستگاه‌های امنیتی و انتظامی، و مجالس قانون‌گذار. عدالت آیینی معطوف به عدالت در تصمیم نیست، موضوعی که نوعاً مربوط به حوزه عدالت توزیعی و تأدیبی است.

عدالت آیینی را «سنگ محک آزادی» (keystone of liberty) و قلب قانون (heart of law) نامیده‌اند. ناظران نظام‌های سیاسی معتقدند که میزان عدالت آیینی در هر کشوری، معیار خوبی برای سنجش میزان آزادی، احترام برای کرامت انسانی، و دیگر حقوق بنیادین بشر در آن کشور می‌باشد. فقدان عدالت آیینی از خصوصیات نوعی نظام‌های خودکامه و تمامیت‌خواه بوده، در حالی که وجود چنین عدالتی شاخص کلیدی یک نظام سیاسی مردم‌سالار بشمار می‌رود. در حالی که تأکید اصلی عدالت آیینی همواره بر کیفیت فرآیند گردآوری اطلاعات از سوی نهادهای حکومتی از قبیل دستگاه‌های قضایی و امنیتی و انتظامی بوده است، بسط آن به دیگر قوا و نهادهای حکومتی و نیز گسترش این تعریف به چگونگی گردآوری اطلاعات و اتخاذ تصمیم در خانه، اجتماع، و در محل کسب و کار، از اهمیت خاصی برخوردار است.

مقاصد عدالت آیینی

این اهداف عبارتند از:

افزایش احتمال و بخت گردآوری تمامی اطلاعات لازم برای اتخاذ تصمیمی خردمندانه و عادلانه؛ تضمین استفاده خردمندانه و عادلانه از اطلاعات در فرآیند اتخاذ تصمیم؛ حراست از ارزش‌ها و از مصالح مهم از قبیل زندگی، آزادی، مالکیت، حریم خصوصی، کرامت انسانی، عدالت توزیعی، عدالت تأدیبی و اصلاحی، و کارایی. در تشخیص اینکه آیا فرآیند گردآوری اطلاعات و اتخاذ تصمیم از انصاف و عدالت لازم برخوردار بوده است یا خیر و آیا ارزش‌ها و مصالح مهم را حراست کرده است یا خیر، ملاحظات و شاخص‌های متعددی را می‌توان در نظر گرفت.

ملاحظات مفید در برآورد آئین‌های گردآوری اطلاعات و اتخاذ تصمیم

جامعیت (comprehensiveness): آیا فرآیندهای مورد استفاده برای گردآوری اطلاعات لازم برای اتخاذ تصمیمی خردمندانه و عادلانه، امکان جمع‌آوری کامل اطلاعات را فراهم می‌کنند، یا خیر؟
 اخطارنامه (notice): آیا فرآیندهای مورد استفاده فرصت لازم و دلیل بازرجویی را از طریق اخطارنامه مناسب برای آماده شدن و شرکت در آیین‌های دادرسی در اختیار طرفین قرار می‌دهند، یا خیر؟
 ارائه موثر اطلاعات (effective presentation): آیا فرآیندهای مورد برآورد امکان ارائه موثر اطلاعات را برای تأثیرگذاری در فرآیند اتخاذ تصمیم به طرفین می‌دهند، یا خیر؟ لازمه چنین کاری ممکن است این باشد که، به عنوان مثال، فردی کارشناس در اختیار طرفین قرار داده شود تا به کمک او ارائه اطلاعات به نحو مؤثری انجام پذیرد.

قابل پیش‌بینی بودن و انعطاف‌پذیر بودن (predictability and flexibility): آیا فرآیندهای مورد برآورد به اندازه کافی برای ارتقاء عدالت قابل پیش‌بینی (یعنی از پیش مقرر شده) و انعطاف‌پذیر (یعنی تغیرپذیر و یا انطباق‌پذیر) هستند، یا خیر؟

قابل اعتماد بودن (reliability): آیا فرآیندهای مورد برآورد اعتبار و قابل اطمینان بودن اطلاعات گردآمده را تضمین می‌کنند، یا خیر؟

بی‌طرف بودن (impartiality): آیا فرآیندهای مورد برآورد بی‌طرفی در اتخاذ تصمیم را تضمین می‌کنند، یا خیر؟

نظارت عمومی (public observation): آیا فرآیندهای مورد برآورد این امکان را به اعضای ذی‌نفع عموم می‌دهند که بر نحوه گردآوری و استفاده از اطلاعات و اتخاذ تصمیم نظارت داشته باشند، یا خیر؟

تأمین کافی برای ردیابی و اصلاح اشتباه‌های دادرسی: آیا فرآیندهای مورد برآورد امکان بازیابی آیین‌های انجام شده را به طرفین برای ردیابی اشتباهات احتمالی و اصلاح آنها می‌دهند، یا خیر؟

نتایج حراست آئین‌های دادرسی

ارزش‌ها و مصالح مهمی که می‌توانند تحت حراست آئین‌های دادرسی قرار گرفته و یا به واسطه آنها در معرض خطر قرار بگیرند

زندگی: آئین (دادرسی) می‌تواند از زندگی افراد بی‌گناه در برابر خطری که استفاده خودکامه از قدرت ممکن است متوجه آن سازد، حراست کند. در نظام‌هایی که مجازات مرگ را مجاز می‌شمارند، وجود آئینی برای حراست از متهمین از اهمیت زیادی در حفظ زندگی بی‌گناهان برخوردار است. فقدان حراست آئینی مناسب در انواع شرایط می‌تواند زندگی افراد را به مخاطره بیاندازد.

آزادی: وجود آئینی‌های برای حراست از قانونیت و مدت زمان قانونی بازداشت افرادی که در توقیف نیروهای انتظامی و قضایی به سر می‌برند در حفاظت از آزادی و حقوق متهمین از اهمیت بسزایی برخوردار است. این گونه آئین حراستی را habeas corpus می‌نامند، آئینی که به شکلی گسترده به عنوان بنیادی‌ترین معیارهایی که برای حراست از آزادی افراد در برابر سوءاستفاده از قدرت و اعمال خودسرانه آن مقرر گشته‌اند، شناخته شده است.

مالکیت: اصلاحیه پنجم قانون اساسی آمریکا می‌گوید: «دولت نمی‌تواند اموال خصوصی را بدون پرداخت غرامت عادلانه مصادره کند». با استفاده از آئین مناسب دادرسی، حق مالکیت افراد باید محترم شمرده شده و اموال آنها از مصادره خودسرانه و یا مصادره بدون غرامت عادلانه محفوظ نگه داشته شود. حریم خصوصی: آئینی که به تجسس بدنی فردی و یا به بازرسی خانه یا اموال او منتهی شود، می‌تواند حق او را در بهره‌مند بودن از حریم خصوصی مورد تجاوز قرار دهد.

کرامت انسانی: آئینی که به گرفتن اعتراف اجباری از فردی بیانجامد می‌تواند، به عنوان مثال، حق او را در برخورداری از کرامت انسانی، صرفنظر از جرمی که ممکن است مرتکب شده باشد، زیر پا بگذارد. عدالت توزیعی: آئینی که، به عنوان مثال، برای برخی افراد حق مشارکت بیشتری از دیگران قائل شود، ممکن است اصول بنیادین عدالت توزیعی را نفی کند.

عدالت تأدیبی یا اصلاحی: آیینی که فرآیند رسیدن به تصمیم‌هایی همسو با عدالت اصلاحی و مفید برای آن را تسهیل می‌کند و یا، در صورت نامناسب و ناکارآمدی‌شان، دستیابی به چنین تصمیم‌هایی را با مشکل مواجه می‌سازد.

کارآیی: آیین دادرسی که به شکلی مناسب و درخور تدوین شده باشد، فرآیند گردآوری اطلاعات و نیز دستیابی به تصمیم‌های درست قضایی را سرعت بخشیده و تسهیل می‌کند، و این در حالی است که آیینی نامناسب اتخاذ تصمیم عادلانه را مشکل ساخته و هزینه اصلاح قضایی آن را بالا می‌برد.

عدالت آئینی و محوریت قانون اساسی

به رسمیت شناخته شدن اهمیت عدالت آئینی به ویژه در کارکرد ملت‌های دموکراتیک و توجه خاصی که آنها به این موضوع، از طریق درج کامل و جامع ضرورت‌های عدالت آئینی در قوانین اساسی خود نشان می‌دهند، مشاهده می‌شود. ضرورت‌های فوق‌نوعاً شامل ضمانت‌های آئینی هستند از قبیل حراست از امنیت فرد در برابر بازداشت و حبس خودسرانه؛ حراست از امنیت افراد و اموال آنها در برابر تجسس خودسرانه؛ حراست از حق برخورداری متهم از استماع عادلانه دادرسی توسط هیأتی بی‌طرف؛ و حراست از حق به‌رمند شدن از استیناف.

در هر نظام حکومتی که در نظر بگیریم، دولت در برخی شرایط این اختیار را دارد تا جان، مال، آزادی و حقوق بنیادین فردی را از وی انکار کند. نظر به ارزش والایی که مردم‌سالاری‌های لیبرال برای جان و مال و حقوق افراد قائل می‌شوند، و به منظور حراست از این ارزش‌ها، در این گونه نظام‌های سیاسی آئینی تدوین شده است که هدفی جز تحکیم این حقوق در برابر سوءاستفاده دولت از قدرت دنبال نمی‌کند. نمونه‌های زیر، مثال‌هایی هستند از این گونه حراست‌های آئینی دادرسی متداول در نظام‌های حقوقی مردم‌سالار.

حقوق افراد در برخورداری از:

آئینی دادرسی که پیش‌دستانه تنظیم شده باشند و نه فی‌البداهه

روند دادرسی عمومی و نه مخفی

قضاوت هیأت منصفه چه در دادرسی مدنی و چه جنایی

حضور اجباری شاهدان در محضر دادگاه و شهادت آنها به نفع متهم یا شاکی

وکالت که در آن وکیلی به نمایندگی از موکل وی را در فرآیند دادرسی همراهی می‌کند

وکیل تسخیری (در برابر وکیل خصوصی)

اطلاعات مناسب ارائه شده از سوی نیروی انتظامی هنگام بازداشت یا تجسس

مدارکی که، پیش از آنکه مورد استفاده دادستان قرار گیرند، قانوناً و در چارچوب مقررات و آیین

قضایی جاری توسط نیروی انتظامی گردآوری شده باشند

ضمانت کافی برای مصون ماندن از مجازات و تنبیه‌های وحشیانه بدنی و روحی

حقوق افراد در مصون ماندن از:

تجسس و مصادره غیرمعتاد

از اقرار اجباری بر علیه خود
دوبار محکوم شدن برای یک جرم
محکومیت عطف به ماسبق شونده (ex post facto) برای اعمالی که تنها پس از ارتکاب به لحاظ
قانونی و کیفری جرم شناخته شدند
محکومیت برای جرمی که خویشاوندی مرتکب شده است و اصولاً مصونیت از مجازات اشتراکی
(communal punishment) از هر نوع که باشد. هر فردی تنها در برابر اعمال خودش (و در برخی
شرایط، در برابر اعمال فرزندان صغیر خود) مسئول است و نه در برابر اعمال دیگری.

شما چه فکر می کنید؟

۱. چه استدلال‌هایی را بر له یا علیه عدالت آیینی و اینکه چنین عدالتی «سنگ محک آزادی» است، می‌توانید ارائه دهید؟
۲. چگونه تلاش‌هایی که در راستای تضمین عدالت آیینی صورت می‌گیرند می‌توانند به نوبه خود ارزش‌های مهم دیگری را با مخاطره مواجه کنند؟
۳. رابطه میان عدالت آیینی و اصول دمکراتیک نظام‌های مردم‌سالار در چیست؟
۴. رابطه میان عدالت آیینی و محوریت قانون اساسی و حکومت قانون در چیست؟
۵. از انواع حراست‌های آیینی دادرسی که در بالا آورده شد، کدامیک را در قانون اساسی کشور خود سراغ دارید؟ با چه میزان کارایی این حراست‌ها به اجرا گذارده می‌شوند؟

قانون

حکومت قانون

منظور از اصل حکومت قانون این است که هم حکومت‌کنندگان و هم حکومت‌شوندگان مشمول قانون‌اند. تصمیم‌ها و کنش‌های حکومت باید منطبق با قوانین مقرر و نه خودسرانه و یا از طریق حکم حکومتی جاری و اعمال گردند. صور اصلی حکومت قانون شامل اشکال زیر می‌شوند:

«حکومت قانون» یکی از صور بنیادین هر جامعه آزادی است. حقوق مشروع افراد را نمی‌توان در نبود حکومت قانون محفوظ داشت. اصطلاحاً چنین گفته شده است که آنجا که قانون پایان می‌یابد، استبداد آغاز می‌شود.

«حکومت قانون» در تباین با «حکومت انسان‌ها» (the rule of men) قرار دارد، یعنی در تقابل با حکومت خودکامه افراد که در آن حقوق هیچکسی امن و محفوظ نیست. بنابراین، حکومت قانون عکس

حکومت بر پایه هوی و هوس، یا بر اساس تمایل‌های شخصی و یا قضاوت خودسرانه‌آنهاست که حکومت و یا نیروی قهریه را در دست دارند؛

حکومت بر پایه قوانین فی‌البداهه‌ایست که توسط آنهاست که اتوریته را در اختیار دارند مقرر

می‌گردد.

«حکومت قانون» پاسدار حقوق افراد است. پاسداری از حقوق افراد در چارچوب حکومت قانون بواسطه محدود شدن قانونی اختیارات صاحب منصبان قدرت و نمایندگان آنها، مثلاً در نیروهای مسلح و انتظامی، صورت می‌گیرد.

حکومت موظف است از رشته قوانینی پیروی کند که عموماً شناخته‌شده‌اند، بیش از اندازه مبهم نبوده و به روشنی قابل درک می‌باشند.

در حکومت قانون، قانون، چه برای صاحب منصبان و مقامات رسمی حکومت، از جمله در نیروهای مسلح و انتظامی، و چه برای عموم، التزام آور است.

حکومت قانون مستلزم برابری همه افراد جامعه در برابر قانون بوده، قانون باید به طور یکسان بر همه آنها اعمال گردد. برابری در برابر قانون و اعمال برابر آن بر همه، همان چیزی است که حقوقدانان از آن تحت عنوان «حفاظت برابر قانون» (equal protection of the law) نام می‌برند.

حکومت قانون می‌تواند نظمی قابل پیش‌بینی همراه با امنیت برای افراد و جامعه تأمین کند. هنگامی که صاحبان اتوریت و قدرت خود از قانون پیروی کنند، همه آنهایی که تحت آن قانون زندگی می‌کنند این امکان را می‌یابند تا با شناختی که از قانون و حدود آن دارند، رفتار صاحبان قدرت را پیش‌بینی کنند.

قانون می‌بایست کاربردی عام داشته و بی‌طرفانه اعمال گردد. تبعیض در اعمال قانون را نمی‌توان در چارچوب حکومت قانون متصور شد، بدین معنی که قانون شامل افراد عادی جامعه بشود ولی صاحبان قدرت، مقامات رسمی، احزاب سیاسی خودی، نیروهای مسلح، و گروه‌هایی دیگر از این قبیل را دربر نگیرد.

تحت حکومت قانون، قوانین را، برای اینکه قانونیت آنها رسمیت یابد، باید بر اساس مقررات وضع قانون، آنچه‌ان که در قانون اساسی و در نظام حقوقی و قضایی کشور آمده است، تدوین کرد.

«حکومت قانون» (the rule of law) به معنی حکومت قوانین (the rule of laws) نیست. معنی «حکومت قانون» بیش از آن است که از استفاده از قوانین برای حکومت کردن منظور می‌گردد؛ مستبدین اغلب از قانون برای اعمال و توجیح سرکوبی که در جامعه جاری می‌کنند، استفاده می‌کنند. منظور از حکومت قانون این است که قوانین باید از حداقل عدالت و نجات نیز برخوردار باشند. حکومت قانون همچنین بدین معنی است که قوانین توسط قوه مقننه منتخب مردم پیشنهاد، طرح، تدوین و تصویب گشته‌اند.

حکومت قانون مستلزم استقلال قوه قضاییه از دخالت و دستکاری سیاسی است.

بدون استقلال قوه قضاییه از دخالت و دستکاری سیاسی، قدرت می‌تواند بیش از اندازه در دست آنهايي متمرکز گردد که در جایگاهی هستند که می‌توانند از آن برای اعمال نفوذ و فشار بر قضات استفاده کرده، آنها را مجبور سازند تا قوانین را آنچه‌ان که دلخواه صاحبان قدرت است، تفسیر کرده و اعمال نمایند.

تنها قوه قضاییه‌ای که از کنترل و دخالت سیاسی عایق‌سازی شده باشد می‌تواند اداره بی‌طرفانه و

سیستماتیک عدالت را تضمین کند.

بدون استقلال قضایی آنچنان که تفسیرش رفت، احتمال آنکه قانون به یکسان بر صاحبان قدرت و بر افراد عادی اعمال نگردد، افزایش می‌یابد.

در برخی نظام‌های سیاسی، هیأت‌های منصفه متشکل از شهروندان عادی نقش تراز (check) قدرت حکومت را ایفا می‌کنند. آنان این نقش خود را از طریق امتناع از مجرم شناختن کسانی که از سوی اتوریته متهم شمرده می‌شوند و یا از راه تعدیل و تقلیل محکومیت این افراد به کمتر از آن میزانی که مورد درخواست دادستان بوده است، ایفا می‌کنند.

به استثنای موارد خاص، محکمه‌های دادرسی باید به روی عموم باز بوده، رسانه‌ها این امکان را داشته باشند تا آزادانه دادگاه‌ها را مورد پوشش خبری خود قرار دهند.

اختیارات قضات، بمانند اختیارات هر صاحب منصب دیگری در چارچوب یک حکومت مبتنی بر قانون اساسی، باید بواسطه قانون محدود بشود. بدون چنین محدودیتی بر حوزه اختیارات قضات، حکومت می‌تواند به حکومت برتری قضایی (government of judicial supremacy) تبدیل گردد. «حکومت قانون» ابزاری اساسی برای تضمین محدودیت حکومت است. بدین معنی که حکومت محدود به انجام تنها آن دسته از چیزهایی است که از رضایت حکومت‌شوندگان در چارچوب قانون اساسی برخوردار است.

از آنجا که محوریت قانون اساسی (constitutionalism) مستلزم محدودیت حکومت است، حکومت قانون، بدان جهت که محدودکننده اختیارات حکومت است، یکی از صور بنیادین محوریت قانون اساسی بشمار می‌رود.

از مجرای قبول حکومت قانون، هم اعمال شهروندان و هم غیرشهروندان و نیز اعمال مقامات رسمی حکومت به آنچه قانون مقرر ساخته است، محدود می‌گردد.

حکومت تحت فرمانروایی موثر قانون این امکان را به مردم می‌دهد تا زندگی خود را برنامه‌ریزی کرده، از این ضمانت قانونی برخوردار باشند که تا زمانی که از قانون پیروی می‌کنند، از دخالت حکومت نیز در امان بمانند. این ضمانت از اهمیت خاصی برای یک جامعه آزاد برخوردار است.

این واقعیت نیز حقیقت دارد که در جوامع‌ای که با قانون اداره می‌شوند، حکومت به طرق مختلف افراد را بر اساس آنچه قانون مقرر ساخته است، محدود می‌کند.

بنابراین، حکومت معمولاً و به عنوان مثال مقرر می‌سازد که هر کسی کجا می‌تواند و کجا نمی‌تواند مسکن‌سازی بکند، حداقل کارمزدی که باید به کارمندان خود بدهد چقدر است، و بدین ترتیب از راه‌های مختلف آزادی را محدود می‌سازد.

حتی در چنین شرایطی، آزادی در یک جامعه آزاد بدین معنی است که هر کسی تا آنجا که قانون مجاز می‌شمارد آزاد است که هر کاری دلخواه او بود، انجام دهد.

«حکومت قانون» مستلزم رفتاری عادلانه در قالب آیین‌های دادرسی بی‌طرفانه در قبال افراد در هر مرحله از فرآیند حقوقی است، چه در قالب قوانین جنایی و چه مدنی.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. آیا «حکومت قانون» برای حراست از آزادی مهم است؟ چرا یا چرا نه؟
۲. چگونه می‌توان «حکومت قانون» را بر آنهایی که صاحب قدرت هستند، اعمال کرد؟
۳. تفاوت میان «حکومت قانون» و حکومت انسان‌ها و «حکومت قوانین» در چیست؟
۴. هیأت‌های منصفه چگونه می‌توانند تراز قدرت را با صاحبان آن در یک جامعه آزاد برقرار سازند؟
۵. به چه دلیل باز بودن محکمه‌های دادرسی به نظارت عمومی برای نگهداری از حکومت قانون و یک جامعه آزاد، ضروری است؟
۶. تفاوت «حکومت قانون» با استفاده از قوانین از سوی نظام‌های خودکامه برای به انقیاد آوردن مردم در چیست؟
۷. رابطه میان حکومت قانون و محوریت قانون اساسی کدام است؟

نقش قانون در مردم‌سالاری

فیلسوفان هرگز نتوانسته‌اند روی تعریف ساده‌ای از قانون (law) به توافق برسند. با این حال، همه آنها این موضوع را قبول کرده‌اند که قانون نوعی «مقررات» (rules) است. قانون را می‌توان در قلب مردم‌سالاری گفت. منظور از «حکومت مردم»، نقشی است که شهروندان در آفرینش مقرراتی - قوانینی - که باید جامعه را اداره کنند، ایفا می‌کنند. بر پایه ابتدایی‌ترین عقاید دمکراتیک، قانون در یک مردم‌سالاری حیات اجتماعی را تنظیم می‌کند. اتوریت‌های که قانون برای ایفای این نقش به آن نیاز دارد، مستقیماً از زیربنای مردم‌سالاری یعنی از حاکمیت مردم سرچشمه می‌گیرد. با این حال، دامنه و کارکرد قانون بواسطه یک قانون اساسی مدوّن یا غیرمدوّن و در نیز در بسیاری از کشورها بر پایه یک منشور حقوق که برای تمام شاخه‌های حکومت التزام‌آور است، محدود می‌گردد.

در مردم‌سالاری‌ها، شهروندان یا مستقیماً قوانین را وضع می‌کنند (مردم‌سالاری مستقیم) و یا بواسطه نمایندگان خود این کار را به انجام می‌رسانند (مردم‌سالاری بر مبنای نمایندگی). در حالی که مردم‌سالاری‌ها امروزه از انواع غیرمستقیم و مبتنی بر نمایندگی آن هستند، اغلب عناصری از مردم‌سالاری مستقیم را نیز، همچون مواردی که رأی‌دهندگان مستقیماً و از طریق همه‌پرسی قانون شدن یک لایحه پیشنهادی را به تصمیم‌گیری عمومی می‌گذارند، در خود جای می‌دهند.

مردم‌سالاری‌ها ادعای آزاد بودن دارند. یکی از عناصر اصلی این ادعا در این است که شهروندان مردم‌سالار آزادند تا هر آنچه دلخواه‌شان بود در چارچوب قانون انجام دهند. و این همان ایده‌ای است که از آن تحت عنوان «آزادی در چارچوب قانون» یاد می‌شود.

عناصر تشکیل‌دهنده یک نظام قانونی/حقوقی مردم‌سالار: یک نظام قانونی/حقوقی (legal system) سلسله مقرراتی است که منطبق با آیین‌هایی مقرر تدوین و تقنین شده، از سوی اتوریت سیاسی تحکیم یافته و لازم‌الاجرا می‌گردند. چهار نوع مقررات در نظام‌های قانونی/حقوقی وجود دارند:

مقررات رفتاری: مقرراتی را گویند که معین می‌کنند مردم چه رفتاری را مجازند و کدام را مجاز نیستند (مثل دزدی و امثالهم)؛ یا چه چیزهایی را مجبورند (مثل پرداخت مالیات یا خدمت وظیفه یا انجام

وظیفه در قالب هیأت‌های منصفه و غیره؛ یا اینکه نهادها و برخی رفتارهای مدنی چگونه باید برقرار گشته و یا انجام پذیرند. اجرای این گونه قوانین همواره بر عهده دادگاه‌ها و نیروی انتظامی و قهریه دولتی حامی آنها می‌باشد. در برخی موارد، دستگاه اداری یا مقامات مسئول قوه مجریه، وظیفه اجرای قوانین را بر عهده دارند.

مقررات اعتباری: مقرراتی را گویند که نحوه تأیید اعتبار قوانین را در یک نظام قانونی/حقوقی معین می‌کنند. به عنوان مثال و در قالب نظام قانونی/حقوقی ایالات متحده آمریکا، یک لایحه تنها زمانی اعتبار قانونی پیدا می‌کند که از تصویب هر دو مجلس کنگره گذشته و به امضای رئیس جمهور رسیده باشد، و یا کنگره تنها زمانی می‌تواند یک وتوی رئیس جمهور را الغی کند که دوسوم مجلسین آن به الغای آن رأی موافق داده باشند.

مقررات تقنینی: مقرراتی را گویند که نحوه وضع قوانین تازه و یا شیوه تغییر قوانین موجود و نهاد مسئول آن را معین می‌کنند. این گونه مقررات را «مقررات تقنینی» (legislative rules) گویند، چرا که نهاد مسئول وضع و تغییر قوانین قوه مقننه است.

مقررات تفسیری: مقرراتی را گویند که نحوه تفسیر قانون، شیوه حل مناقشه‌های ممکن بر سر تفسیر آن، و نهاد مسئول آن را معین می‌کنند. این مقررات مشخص می‌کنند، کدام نهادها (مثلاً دادگاه‌ها) مسئولیت تفسیر مقررات (یعنی قوانین) را بر عهده دارند.

کارکرد قانون در مردم‌سالاری

تعریف و تنظیم روابط: قانون تنظیم روابط شخصی، اقتصادی و غیره را در جامعه بر عهده دارد. قانون است که معین می‌کند کدام رفتارها مجازند، کدامیک ممنوع و کدام اجباری و چه حقوقی باید توسط حکومت پاسداری گردند.

تنظیم مناقشه/حفظ نظم: نظام قانونی/حقوقی، با قانون به عنوان نیروی مرکزی محرکه آن، پاسدارنده نظم در جامعه و شیوه‌ای برای تنظیم انواع مناقشات اجتماعی است. اگرچه برخی از مناقشات اجتماعی از راه‌هایی غیر از طریقه قانونی رسمی قابل تنظیم می‌باشند، مثل مناقشات زناشویی و یا منازعات صنفی که از طریق مذاکره و داوری یا حکمیت (arbitration) قابل حل و فصل‌اند.

به اجرا درآوردن دگرگونی اجتماعی: از قانون می‌توان به عنوان وسیله‌ای برای تغییر جامعه استفاده کرد. این کار را می‌شود از طریق دادگاه‌هایی که وظیفه تفسیر و به اجرا گذاردن قانون را بر عهده دارند و یا از بواسطه مجالس قانون‌گزار که مسئولیت وضع قانون را دارند، به مرحله اجرا گذاشت. در برخی از نظام‌های قانونی/حقوقی، حکم‌ها و فرامین اجرایی و حکومتی، به عنوان مکمل قانون، دگرگونی‌های اجتماعی تجمعی (deliberate social changes) را جامعه عمل می‌پوشانند. به این ترتیب، در ایالات متحده آمریکا:

اعلامیه آزادی بردگان، به فرمان رئیس جمهور این کشور آبراهام لینکلن در ۱۸۶۳، دگرگونی اجتماعی بنیادین آزادی بردگان را از طریق حکم حکومتی جامعه عمل می‌پوشاند.

هری ترومن، دو دوره رئیس جمهور آمریکا از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳، با فرمان اجرایی (Executive Order) خود، نیروهای مسلح این کشور را که تا آن زمان از نظر نژادی مجزاً بودند یکپارچه کرده، به تبعیض

نژادی در این قوا پایان داد.

تعریف اختیارات مقامات مسئول و محدود کردن این اختیارات: قانون، با مشخص کردن حیطه اختیارات تئوریته مسئولین، دامنه قدرت مقامات رسمی کشور را معین و محدود کرده، آن چیزی را که آنها مجاز به پرداختن و انجام آن هستند، تعریف و تبیین می‌کند.

احترام به امنیت و تضمین انتظارات مشروع مردم: قانون از یک سو مرزهای انتظارات و آزادی مشروع شهروندان را مشخص می‌کند و، از سوی دیگر، امنیت آنها را پاس می‌نهد. هنگامی که عادلانه، منصفانه و منسجم به اجرا گذارده می‌شود، قانون انتظارات مشروع شهروندانی را که تحت آن زندگی می‌کنند از تضمین‌های قانونی و حقوقی لازم بهر مند می‌کند.

انواع قانون: قوانین انواع مختلف دارند.

قانون اساسی: قوانین اساسی مدرن چارچوب‌های حکومت‌اند که قوای حکومت و محدوده‌ای را که در قالب آن مقامات رسمی و نهادهای سیاسی می‌توانند عمل کنند، مشخص می‌کنند.

در آمریکا، آلمان و در نظام‌های قانون/حقوقی مشابه، قانون اساسی قانون عالی سرزمین محسوب شده، هر قانونی که مطابق با آن وضع نگردیده باشد می‌تواند بواسطه محکمه‌های ذیصلاح «باطل و فاقد اعتبار» (null and void) اعلام گردد.

این اختیار قضایی را اصطلاحاً «بازبینی قضایی» (judicial review) دادگاه‌های ذیصلاح می‌نامند. قوانین موضوعه (statute laws): اصطلاحاً در برابر قوانین طبیعی به کار گرفته شده، قوانینی را گویند که بواسطه مجالس مقننه و بر مبنای تصمیم انسان‌ها، و نه الزاماً بر اساس قوانین الهی یا طبیعی، وضع می‌گردند.

قانون مدنی (civil law): موضوعات مربوطه به این سلسله قوانین تمام مقولاتی را شامل می‌شوند که جنایی نباشند. قوانین مدنی شامل موضوعاتی همچون مناقشات خانوادگی، وراثتی، قراردادی و دیگر مقولات حقوقی غیرجنایی از این دست می‌شوند.

قانون جنایی (criminal law): شامل موضوعاتی می‌شود که در صورت قانون‌شکنی از سوی متهم و به شرطی که وی مجرم شناخته شود، می‌تواند به محکومیت زندان و حتی، در برخی نظام‌های قانونی/حقوقی، به مجازات مرگ منتهی شوند. قانون‌شکنی در زمینه جنایی یک بعد اخلاقی هم دارد، بدین معنی که قانون‌شکن به طریقی غیراخلاقی رفتار کرده است.

کامان لاء (common law): معطوف به سلسله قوانین است که از طریق حکمیت دادگاه‌ها در موارد مشخص وضع گردیده، و در موارد مشابه و بدون آنکه نیاز به وضع قانون از راه مجالس مقننه باشد، در آینده هم اجباری می‌باشند. اگر چه در دیگر نظام‌های قانونی/حقوقی می‌توان مواردی را سراغ گرفت که حکمیت دادگاه در زمینه‌ای مشخص پس از صدور حکم جنبه قانون در آن زمینه را پیدا کرده است، با این حال، نظام معروف به کامان لاء تنها در نظام‌های قانونی/حقوقی آنگلو ساکسون متداول است.

قانون اداری (administrative law): در چارچوب قوانین موضوعه مصوب مجالس مقننه، ادارات دولتی، بمنظور پیشبرد وظایف خود، مقرراتی را وضع می‌کنند که از آنها تحت عنوان قوانین اداری یاد می‌شود.

قانون مذهبی (religious law): چندین مذهب از عمده‌ترین مذاهب در سطح جهان، مجموعه قوانین حقوقی/اخلاقی را وضع کرده‌اند که یا مستقیماً متأثر از کتب مقدس دینی‌اند و یا تقنین شده از سوی مراجع دینی. در برخی موارد، قوانین از این دست تنها برای کارکرد نهاد دینی مشخصی وضع گردیده‌اند؛ در مواردی دیگر، قوانین مذهبی برای اداره جامعه وضع شده‌اند.

قانون بین‌الملل (international law): مجموعه قوانین وضع شده بر پایه معاهدات، پیمان‌نامه‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی؛ عرف بین‌المللی؛ و بر پایه دیگر منابع ذیصلاح همچون حکمیت‌های صادره از سوی دادگاه‌های بین‌المللی را، قوانین بین‌المللی گویند.

تفاوت عمده قانون بین‌المللی با قوانین ملی هر ملتی در این است که از یک سو نه تفسیر جهان‌شمول و دارای توریته لازم از قانون بین‌الملل در دست است و نه وسیله‌ای برای لازم‌الاجرا داشتن و جاری کردن آن.

به همین دلایل هم شرایطی که در آن بتوان قانون بین‌الملل را اجباری کرده و دامنه آن را نیز مشخص نمود، مدام موضوع جدال و منازعه در سطح بین‌المللی است.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. جایگاه قانون در مردم‌سالاری کدام است؟ به چه دلیل قانون از چنین مرکزیتی در یک جامعه مردم‌سالار برخوردار است؟
۲. چگونه عناصر تشکیل‌دهنده نظام قانونی/حقوقی مردم‌سالار، حکومت مردم‌سالار را تسهیل می‌کنند؟
۳. چگونه عناصر تشکیل‌دهنده نظام قانونی/حقوقی مردم‌سالار به مردم این امان را می‌دهند تا بدون فروپاشی نظم اجتماعی، بر وضع قوانین و سیاست‌های عمومی تأثیرگذار باشند؟
۴. روابط میان انواع قوانین در یک نظام مردم‌سالار کدامند و چگونه این قوانین با یکدیگر در تعامل قرار می‌گیرند؟
۵. تفاوت میان قانون اساسی با انواع دیگر قوانین در چیست؟
۶. کدام قوانین بیش از دیگر قوانین با مردم‌سالاری سازگارند؟

زیربناها و ترتیبات اجتماعی

مردم‌سالاری و فرهنگ سیاسی

اگرچه تعریفی جهان‌شمول و مورد توافق همگانی از «فرهنگ سیاسی» (political culture) در دست نیست، می‌توان گفت که این اصطلاح از یک سو معطوف به نهادها و فرآیندهای سیاسی موجود در یک جامعه بوده و، از سوی دیگر، معطوف به رویکردها، ارزش‌ها و برخی دیگر از صور رابطه شهروند با فعالیت و نظم سیاسی می‌باشد.

آن فرهنگ سیاسی که با مردم‌سالاری همخوانی بیشتری داشته و بیش از دیگر فرهنگ‌های سیاسی

از آن حمایت می‌کند اغلب «فرهنگ مدنی» (Civic culture) نام گرفته است. در این معنا، «فرهنگ مدنی» آرمانی است که اگر چه و به‌رغم تلاش‌های انجام شده دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد، ولی معیار خوبی برای سنجش سلامت فرهنگ سیاسی در یک مردم‌سالاری مشخص است. ریشه‌های تاریخی ایده «فرهنگ سیاسی» چگونه می‌توانند فرهنگ سیاسی مردم‌سالاری را روشن سازند؟ کدام ویژگی‌های «فرهنگ مدنی» می‌توانند مردم‌سالاری مدرن لیبرال را پایدار سازند؟

ریشه‌های ایده «فرهنگ سیاسی» در یونان باستان

این فیلسوفان یونان باستان بودند که در باره «فرهنگ سیاسی» و رابطه آن با اشکال مختلف حکومت، به تعمق پرداختند.

افلاطون: در قرن پنجم پیش از میلاد، افلاطون این ایده را مطرح کرد که اشکال مختلف حکومت بستگی به ویژگی‌های مختلف ذهنیت آنهایی دارند که تحت این حکومت‌ها زندگی کرده و روزگار می‌گذرانند. بنا بر نظریه افلاطونی، هر شکل حکومتی خاص ویژگی‌های فردی خود را داشته و در ارتباط با یک ذهنیت خاص خود است. به عنوان مثال:

مردمانی که در مردم‌سالاری زندگی می‌کنند، تحت فرمانروایی خواست‌ها و امیال بی‌انضباط و بی‌پایان خود به سر می‌برند، امیال و خواست‌هایی که با سروصدا در پی ارضای خویش هستند.

دمکرات‌ها و مردم‌سالاران این امیال بی‌حد و مرز را «آزادی» نام نهاده‌اند؛ فقدان سلسله‌مراتب میان این امیال و میان مردم در واژگان آنها «برابری» نام دارد؛ در نتیجه، برآمد این امیال و این شکل حکومتی هم فرهنگی است سیاسی که مدام دستخوش انواع هرج‌ومرج است.

ارسطو: در قرن چهارم پیش از میلاد بود که یکی از مریدان افلاطون به نام ارسطو که خود نیز فیلسوف بود، از فرهنگ سیاسی مفهومی به دست داد که تا به امروز از تأثیرگذاری آن کاسته نشده است. او چنین استدلال کرد که بهترین و باثبات‌ترین شکل حکومت، حکومتی است مبتنی بر طبقه متوسط که نه غنی است و نه فقیر.

بنا به تعریف، طبقه متوسط از یک ثروت متوسط برخوردار است و آنهایی که از یک ثروت متوسط به‌رمندند بیش از دیگران مطیع خرد بوده و در پیروی و پیگیری امیال خود میانه‌روی و اعتدال از خود نشان می‌دهند. در نتیجه، یک حکومت معتدل بیش از دیگر اشکال حکومتی از ثبات برخوردار است.

در تعریف و ترسیم ذهنیت، روحیه و عادت‌هایی آنهایی که بر باثبات بودن و بی‌ثباتی یک نظام سیاسی تأثیر گذارند، ارسطو به تشریح فرهنگ سیاسی آن می‌پردازد. در ترسیمی که ارسطو از بنیادهای اجتماعی یک حکومت باثبات به دست می‌دهد می‌توان ریشه‌های آن چیزی را یافت که امروزه در مردم‌سالاری از آن تحت عنوان «فرهنگ مدنی» یاد می‌شود.

نویسندگان رومی و آرمان‌های جمهوری خواهانه: در قرون دوم و نخست پیش از میلاد بود که کاتو نویسنده (Cato the Censor)، از معاریف روم باستان، و سیسرون (Cicero)، از خطیبان آن دیار، هر یک به نوبه خود در باب تأثیر ذهنیت و عادات شهروندان بر حکومت دولت روم به تفکر و تفسیر پرداختند.

این دو نویسنده و خطیب رومی، هر دو به شدت از انحطاط شخصیت و عادات و روسوم شهروندی

در روم باستان نگران بوده و منحط شدن آن را به نقد کشیدند. آنها بر این باور بودند که عشق به ثروت و تجملی که انحطاط آداب و رسوم شهروندی با خود در پی دارد، لاجرم ثبات جمهوری روم را به مخاطره خواهد انداخت.

بنابراین هر دو بر این باور بودند که ارزش‌ها و رسوم شهروندان روم باستان - یعنی فرهنگ سیاسی آن دیار - از آنجا که بر سیاست روم تأثیر گذارند، یک عنصر کلیدی در فهم نظم سیاسی، مشکلات و چشم‌اندازهای آن بشمار می‌روند.

این ایده رومی که شهروندان بایست، به جای آنکه پیش از هر چیز دغدغه‌ها و لذایذ شخصی خود را داشته باشند، نگران امور عمومی نظام سیاسی و دولتی کشور خود و رفاه و کامیابی آن باشند، یکی از عناصر «فرهنگ مدنی» قلمداد می‌شود. فرهنگ مدنی یا فرهنگی که معطوف به مدنیّت باشد را می‌توان به عنوان فرهنگی سیاسی که در آن نگرانی خیر و منفعت عمومی در میان شهروندان از اولویت برخوردار است، قلمداد کرد.

جیمز مدیسون و پدران بنیانگذار آمریکا: در دوران مدرن، پدران بنیانگذار جمهوری آمریکا به بازخوانی اندیشمندان عهد باستان، همچون ارسطو، و عصر نوزایش و پس از آن روشنگری، همچون ماکیاوول و مونتسکیو، یعنی متفکرینی که هر یک بونوبه خود و در زمان خویش دغدغه فرهنگ سیاسی را داشتند، همت گماشتند. نتیجه‌گیری بنیانگذاران جمهوری آمریکا از این بازخوانی این بود که موفقیت و ثبات دولت و نظام سیاسی نوپای آمریکا در گرو نه تنها آداب و رسوم و عادت‌ها و ذهنیت شهروندان آن که در رابطه‌ای نزدیک با ابعاد و ترکیب جامعه آن نیز قرار دارد.

بسیاری از بنیانگذاران آمریکا بر این باور بودند که موفقیت و ثبات حیات مدنی در کشور نوپای آنها بستگی به تمرین فضیلت‌های جمهوری باستان از سوی شهروندان دارد، فضیلت‌هایی که در «فضیلت مدنی» (civic virtue) خلاصه شده و منظور از آن این است که دغدغه خیر و منفعت عام باید نگرانی اصلی و اولیه شهروندان را تشکیل داده، بر منافع و سود شخصی هر یک از آنها اولویت داشته باشد.

از سوی دیگر، جیمز مدیسون استدلالی متفاوت داشت. وی بر این عقیده بود که اتکاء به فضیلت مدنی شهروندان را، اگرچه مهم است، نباید بیش از اندازه اهمیت داده، این ابعاد و ترکیب اجتماعی جمهوری تجاری تعمیم داده شده نوین (new extended commercial republic) است که از ویژگی‌های کلیدی ایالات متحده بشمار می‌رود، اگرچه ارزش‌ها و عادت‌های مناسب شهروندان نیز در نگهداری حکومتی محدود، آنچنان که در قانون اساسی ایالات متحده آمده است، نقشی اساسی ایفا می‌کند.

توکویل در باب فرهنگ سیاسی آمریکا: اشراف‌زاده فرانسوی، آلکسیس دو توکویل، اثر بنیانگذار خود را تحت عنوان مردم‌سالاری در آمریکا، منتشر شده در سال‌های ۱۸۳۸ و ۱۸۴۰، با آموختن از سفری که به این کشور در دهه سی قرن نوزدهم داشته بود، به رشته نگارش درآورد.

توکویل یک مفهوم کلاسیک را از نقش فرهنگ سیاسی در مردم‌سالاری آمریکایی، تنظیم و تدوین کرد: «نگهداری از یک جمهوری مردم‌سالار در ایالات متحده را می‌توان به راه و روش و سبک مردم (the manners of the people)، به عنوان یکی از عالی‌ترین انگیزه‌های عمومی (one of the great general causes)، نسبت داد.»

شاید یکی از مهم‌ترین یافته‌های توکویل در باب فرهنگ سیاسی، خصوصیت برجسته آمریکاییان در بوجود آوردن انجمن‌های داوطلب‌محور، بجای وابسته بودن به حکومت، برای دستیابی به انواع مقاصد باشد. چنین انجمن‌هایی، که امروزه به جامعه مدنی شهرت یافته‌اند، نقشی اساسی در کاستن از مخاطراتی ایفا می‌کنند که در بطن جامعه‌ای که همه در آن با یکدیگر برابرند وجود دارد، و از جمله نفوذ فراگیر افکار عمومی و خطر استیلای آن بر فرد و در نتیجه استبداد بالقوه‌ای که می‌تواند در خود رشد داده و به‌همراه آورد.

شاخص‌های معاصر فرهنگ مدنی: اندیشمندان، در ارزیابی خود از فرهنگ سیاسی کشوری و مقایسه آن با «فرهنگ مدنی» از آن نوع که سنتا به عنوان فرهنگ سیاسی آمالی و بهینه برای مردم‌سالاری شناخته شده است، شاخص‌های زیر را به کار می‌گیرند. دانشجویان این رشته، از سوی دیگر، همواره در رابطه با نقش یا دامنه بهینه تمامی این شاخص‌ها، اتفاق نظر با یکدیگر ندارند.

مشارکت: شهروندان به مشارکت در نظام سیاسی تمایل دارند. با این حال، جدال بر سر این است که چه میزان مشارکت بهترین اندازه برای مردم‌سالاری است. برخی از اندیشمندان بر این باورند که مشارکت سیاسی گسترده، به ویژه هنگامی که با هیجان و احساسات شدید نیز همراه باشد، نشان از یک بیماری سیاسی است.

در معرض سیاست قرار داشتن: چه مشارکت مکرر داشته باشند و چه نه، شهروندان در معرض مسائل سیاسی قرار داشته و از امور جاری آگاهی دارند.

نوعی مهارت مدنی داشتن: این حس در میان شهروندان که آنها می‌توانند با مشارکت خود در عرصه عمومی تأثیر گذار باشند، فراگیر است.

هنجارهای اعتدال و رواداری: مقررات مساعدکننده ثبات سیاسی از سوی مشارکت‌کنندگان در همه سطوح نظام سیاسی رعایت می‌شود. از جمله هنجارها (مقررات) فوق می‌توان به اعتدال، رواداری، مدنیت در کنشگری سیاسی از هر نوع که باشد، پاکبازی (fair play)، اصول ابتدایی صداقت، ضرورت مصالحه و به هنجارهایی مشابه اشاره کرد. در چنین هنجارهایی، از کین و از نفرت سیاسی، از تهمت‌زنی بی‌پایه، و از تحقیر رقبای سیاسی، خبری نیست.

درگیر بودن در سیاست‌گذاری عمومی: شهروندان، چه به هنگام برگزاری انتخابات و چه در فواصل میان دوره‌ای انتخابات، از خود حس مشارکت و نگرانی مسائل عمومی نشان می‌دهند.

دلبستگی/وفاداری به نظام سیاسی: شهروندان از مسالمت‌آمیز بودن، منصفانه بودن، و کارآیی نظام سیاسی مردم‌سالار خود احساس غرور و افتخار می‌کنند؛ و اکثر آنها از شیوه اداره جامعه خود احساس رضایت دارند.

خودکنترل کردن دمکراتیک: مخالفت (اپوزیسیون) با حکومت از سوی نمایندگان مجلس محدود بوده، و عموم مردم به معنی عام کلمه به آنهایی که در قدرت هستند این فرصت را می‌دهند تا از پس وظایفی که به دوش ایشان گذارده شده است، برآیند.

اعتماد اجتماعی: شهروندان از خود توانایی اعتماد به دیگران در قالب همکاری اجتماعی را بروز می‌دهند. اعتمادی اینچنین برای برپاداشتن و برپانگه‌داشتن انجمن‌های مدنی که در حفظ یک

نظم اجتماعی مردم‌سالار، سالم و باثبات نقش بسزایی ایفا می‌کنند، حیاتی است. اعتماد اجتماعی (social trust) به تحکیم حس مدنیت و کارآیی کنش مدنی کمک کرده و تلاش در راه آن را موجه می‌نماید.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. برخی از برجسته‌ترین مشخصات فرهنگ سیاسی شما کدام‌ها هستند؟
۲. فرهنگ سیاسی اجتماع، منطقه، و ملت خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به برخی از نشانه‌های سلامت و بیماری این فرهنگ اشاره کنید.
۳. فرهنگ سیاسی اجتماع شما، چه تفاوت‌هایی و چه مشابهت‌هایی با فرهنگ مدنی دارد؟ از افرادی مانند شما چه کارهایی برای هرچه مشابه‌تر کردن این فرهنگ سیاسی با فرهنگ مدنی، ساخته است؟
۴. از ریشه‌های تاریخی فرهنگ سیاسی و ایده‌های بنیادین آن و نیز از تاریخ فرهنگ سیاسی آمریکا، چه چیزی در رابطه با فرهنگ سیاسی اجتماع خود آموخته‌اید؟
۵. به چه میزان فرهنگ سیاسی شما با شاخص‌های معاصر فرهنگ سیاسی مردم‌سالار که در بالا به آنها اشاره رفت، همخوانی دارد؟

مردم‌سالاری و جامعه مدنی

«جامعه مدنی» را می‌توان به عنوان مداری دریافت متشکل از روابط فردی، اجتماعی و اقتصادی داوطلب‌محور که اگر چه محدودیت قانونی دارد ولی نه بخشی از نهادهای حکومتی است و نه خواسته و بایسته اتوریته سیاسی. بنابراین می‌توان گفت که جامعه مدنی، مدار خودگردانی اجتماعی است. جامعه مدنی و تمرکززدایی از قدرت: جامعه مدنی به عنوان مدار فعالیت آزاد اجتماعی در برپایی و حفظ مردم‌سالاری و آزادی‌های مردم‌سالار از اهمیت بسزایی برخوردار است. وجود طیف گسترده و متکثری از تشکلهای مستقل و داوطلب‌محور به خلق مراکز متعدد و متکثر قدرت می‌انجامد. جامعه مدنی، پراکنده‌سازی قدرت و پاسداری از افراد: جامعه مدنی با تمرکززدایی از قدرت به محدود کردن قدرت حکومت کمک می‌کند. جامعه مدنی تضمینی است برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دستان حکومت. از آنجا که سازمان‌های شهروندی در برابر سوءاستفاده از قدرت از خود مقاومت نشان داده، اعمال سوء حکومت را افشا کرده و در برابر آنها به مقابله برمی‌خیزند، جامعه مدنی متشکل از این سازمان‌های شهروندی سوءاستفاده حکومت از قدرت را با مشکل مواجه می‌سازد. عضویت در انجمن‌های جامعه مدنی به عنوان سدی روحی، اجتماعی و اقتصادی میان افراد و آن دسته از نیروهای بیرونی، چه در حوزه عمومی و چه خصوصی، که سعی در مطیع ساختن آنها داشته و تبعیت افراد را مد نظر قرار داده‌اند، در مقابل چنین نیروهایی قد علم می‌کند.

جامعه مدنی و حمایت از نقطه‌نظرهای مستقل: هنگامی که یک تعداد سازمان‌های مستقل مدنی با هم میدان گذاشته، مسائل عمومی را به بحث و گفتگو می‌گذارند و یک سلسله ابتکارهای عملی را که از کنترل حکومت خارج است سرمشق خود قرار می‌دهند، محدود کردن قدرت حکومت نیز به شکلی

کارا تر و موثرتر جامعه عمل به خود می‌گیرد.

جامعه مدنی و تمرکززدایی از منابع اقتصادی: محدود کردن قدرت حکومت از طریق دیگری نیز عملی می‌شود و آن تمرکززدایی از منابع اقتصادی و جلوگیری از تمرکز آنها در دستان قدرت و توزیع‌شان در جامعه مدنی است. این موضوع از آن جهت واقعیت دارد که منابع اقتصادی را می‌توان به سرچشمه‌های قدرت سیاسی تبدیل کرد. هنگامی که منابع اقتصادی در دستان مختلفی در جامعه مدنی پراکنده شده باشد، منابع رقیب و بدیل قدرت بوجود آمده که از تمرکز قوای سیاسی کاسته و آن را محدود می‌کند.

جامعه مدنی در خدمت مقاصد مختلف دیگر: جامعه مدنی می‌تواند به خدمت طیف وسیعی از کارکردها در یک جامعه گمارده شود، کارکردهایی که عمیقاً به نفع مردم سالاری عمل می‌کنند. جامعه مدنی می‌تواند:

جامعه مدنی و ادغام افراد و گروه‌ها: با ادغام افراد منفرد و تنها یا گروه‌های انحصاری در طیف گسترده‌ای از انجمن‌های متعدد و متکثر، ترکیب افراد و گروه‌ها در یکدیگر، تماس، انسجام و اتحاد میان آنها را افزایش دهد.

جامعه مدنی جانشین و مکمل حکومت و برنامه‌های آن: در بسیاری از موارد، جامعه مدنی، به عنوان مکمل و جانشینی برای عملکرد دولت در این زمینه، به کمک نیازمندان در سطح اجتماعی می‌شتابد. انجمن‌های مدنی از این دست می‌توانند در یاری‌رسانی به افراد و گروه‌هایی همچون سالمندان، بیماران، معلولین، بی‌خانمان‌ها، یا بیماران روحی و روانی، بسیار موثر باشند. انجمن‌های دیگری از این دست نیز می‌توانند در ارائه خدمات آموزشی، درمانی، تفریحی و غیره، نقش مهمی ایفا کنند.

جامعه مدنی و آموزش شهروندان برای مردم سالاری: آینده مردم سالاری خودبه‌خود تضمین نمی‌شود؛ مردم سالاری باید خود را بازتولید کند. آموزش مدنی در مدارس یکی از راه‌های این بازتولید است؛ به همین ترتیب، بسیاری دیگر از ابتکارها و کنش‌هایی که در چارچوب جامعه مدنی اجرایی می‌شوند، سازمان‌های جامعه مدنی می‌توانند به نوبه خود به عنوان مراکز آموزشی برای ارتقای شناخت و مهارت‌های شهروندی مردم سالار، عمل کنند. در میان دیگر کارکردهایی که چنین انجمن‌هایی می‌توانند در آنها موثر واقع شوند، می‌شود به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

تمرین و تجربه مدیریت مسئولانه تشکیلاتی؛

اطلاع‌رسانی موثر برای تسهیل و تشویق اتخاذ تصمیم آگاهانه سیاسی؛

تسهیل و تشویق و ارتقاء رواداری و اعتدال میان افراد؛

نقش‌آفرینی به عنوان میدان تمرین و برآمدن رهبران سیاسی و اجتماعی آینده؛

ارائه انگیزه برای ارتقاء و بهینه‌سازی مهارت‌های جمعی و روابطی میان افراد و مردم‌مداری که خود

از اهمیت بسزایی در تسهیل و ارتقاء فرآیند مردم سالار برخوردار است؛

تکمیل نقش احزاب سیاسی در برانگیختن مشارکت سیاسی و فرصت دادن به ابراز وجود و نمایندگی

طیف وسیعی از منافع در سطح جامعه.

جامعه مدنی و بسط وفاداری‌های انحصاری و توسعه نگرانی‌های اخلاقی: سازمان‌های مستقل، با

جلب عضو با خاستگاه‌های متکثر اجتماعی، به باز کردن و بسط دادن به دامنه منافع تنگ و وفاداری‌های انحصاری قومی و مذهبی کمک می‌کنند. عضویت در این سازمان‌ها به ارتقاء نگرانی‌های اخلاقی نیز کمک کرده، حس مسئولیت را در میان افراد و گروه‌ها افزایش می‌دهند.

تشکیل و عضویت در سازمان‌های جامعه مدنی به عنوان یک حق دمکراتیک بنیادین
حق تشکیل و سازماندهی و عضویت در تشکل‌های جامعه مدنی و کنش در قالب آنها، از مهم‌ترین حقوق بنیادین در یک جامعه مردم‌سالار محسوب می‌شود.

نقش بازارها در جامعه مدنی: بازارها در جامعه مدنی مردم‌سالار نقش مهمی ایفا می‌کنند. بازارها افراد را از کنترل ناروا و بی‌مورد حکومت رها می‌کنند: با خلق و توزیع ابزارهای تولید و منابع اقتصادی، بازارها امکانات رهایی زنان و مردان را از کنترل ناروای حکومت در اختیار آنها قرار می‌دهند. بازارها قدرت را تمرکززدایی می‌کنند: بازارها، با بوجود آوردن مراکز پراکنده قدرت در سطح جامعه و در کنترل شخصیت‌های حقیقی و حقوقی مختلف، به تمرکززدایی از قدرت حکومتی کمک می‌کنند.

بازارها و تشکیل یک طبقه متوسط: بازارها نقش مهمی در بوجود آوردن و توسعه و شکوفایی یک طبقه متوسط که در ثبات نظم سیاسی از اهمیت بسزایی برخوردار است، ایفا می‌کنند. جدال بر سر نقش بازارها: با این حال، هنوز جدال بر سر نقش دولت و بازار در ارائه برخی خدمات اجتماعی از قبیل آموزش، بهداشت، و امنیت، به قوت خود باقی است. اضافه بر این، این پرسش که تا چه میزان دولت باید دامنه عملکرد بازار را برای حفظ منافع ضعیف‌ترین اعضای جامعه محدود کند، کماکان مورد مجادله و بحث می‌باشد.

آزادی، خودکامگی، و کنترل جامعه مدنی: به همان میزان که حکومت به کنترل سازمان‌ها و افراد در جامعه مدنی اقدام ورزد، از میزان آزادی و مردم‌سالاری نیز کاسته شده و یا این هر دو رو به انقراض می‌گذارند. چنین کنترلی از شاخص‌های برجسته حکومت‌های خودکامه است. درجه خودکامگی این حکومت‌ها تابعی مستقیم از میزان دخالت آنها در جامعه مدنی و تلاش آنها برای به انقیاد درآوردن آن است و درجه خودکامگی آنها نیز از طریق سنجش این تابع قابل اندازه‌گیری است.

مثال‌هایی از سازمان‌های جامعه مدنی: در این میان می‌توان به سازمان‌های فوق اشاره کرد: تشکل‌ها و هیأت‌های مذهبی، سازمان‌های اقتصادی از قبیل بنگاه‌های تجاری و شرکت‌های سهامی، سازمان‌های خیریه، گروه‌های هنری و یا حامی هنر، سازمان‌های ورزشی، و گروه‌های فشار و انواع دیگر تشکل‌های مدنی تابع قانون. در ترسیم جغرافیای اجتماعی جامعه مدنی نباید نقش نویسندگان و رهبران فکری اجتماعات مختلف را از قلم انداخت.

حدومرز مشروعیت سازمان‌های جامعه مدنی: سازمان‌های تبهکاری و جنایی، از هر نوع که باشند، در درون مرزهای قانونی جامعه مدنی قرار نمی‌گیرند و بخشی از آن محسوب نمی‌شوند. آزادی حدومرزی دارد، حدودی که قانون تعریف و مشخص می‌کند، و چنین سازمان‌هایی به مرزهای قانونی جامعه مدنی تجاوز می‌کنند. بنابراین، هر گونه تشکل مذهبی، سیاسی و افراطی مستقل، از هر نوع که باشد، را

نمی‌توان عضوی مشروع و مثبت از جامعه مدنی به حساب آورد.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. جامعه مدنی چگونه و از چه طریقی منابع قدرت و تأثیرگذاری بر امور سیاسی را فراهم می‌آورد؟
۲. چه نوع کارکردی جامعه مدنی را قادر می‌سازد تا قدرت حکومت و اختیارات آن را محدود کند؟
۳. کارکردهای مهم دیگر جامعه مدنی در یک نظام مردم‌سالار، کدامند؟
۴. شهروندان چگونه می‌توانند با مشارکت در جامعه مدنی به پیشبرد منافع سیاسی و اقتصادی خود همت گمارند؟
۵. تمرکززدایی قدرت در جامعه مدنی چگونه می‌تواند به ارتقاء آزادی و مردم‌سالاری کمک کند؟

آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی

آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی در رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر به سر می‌برند. امروزه، همه مردم‌سالاری‌های موفق از یک اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد برخوردارند. درجه مداخله دولت در اقتصاد این مردم‌سالاری‌ها متفاوت است و برخی از آنها خود را سوسیال دمکرات معرفی می‌کنند. ولی همه اقتصاد همه آنها پیش از هر چیز مبتنی بر بازار است.

ملاحظات زیر دلایل ارتباط و نزدیکی مردم‌سالاری با اقتصاد مبتنی بر بازار و آزادی‌های اقتصادی را توضیح می‌دهد. آزادی سیاسی مردم‌سالار بدون آزادی اقتصادی و دو ستون زیربنای‌اش که نماد آن را تشکیل می‌دهند، ممکن نیست: اقتصادهای مبتنی بر بازار از یک سو و مالکیت خصوصی از سوی دیگر. و این از آن جهت است که بازارها و مالکیت شرایط محدود کردن حکومت را فراهم می‌آورند، یعنی شرط لازم برای تعریف دقیق آزادی سیاسی.

بازارها و مردم‌سالاری

یکی از بزرگ‌ترین مخاطراتی که آزادی‌ها، از هر نوع که باشند، و خاصه آزادی سیاسی را تهدید می‌کند، تمرکز قدرت در دستان یک نفر و یا معدودی افراد است.

«اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده» (planned economies) که مستلزم اتخاذ تمام تصمیم‌های مهم اقتصادی از سوی یک حکومت مرکزی است، به متمرکز شدن یک قدرت هنگفت در دستان معدودی افراد می‌انجامد. چنین تمرکز قدرتی آزادی سیاسی و نیز بسیاری دیگر از آزادی‌ها را ناممکن می‌سازد. حکومت متمرکز شده ابزارهای اقتصادی لازم برای ارائه سیاست‌های بدیل به افکار عمومی را از آنهایی که فاقد قدرتند، سلب می‌کند.

حکومت متمرکز شده آنهایی را که در قدرتند به سوی خودکامگی سوق داده، حتی می‌تواند از آنها حاکمانی مستبد بسازد.

برعکس، اقتصادهای مبتنی بر بازار قدرت اقتصادی را میان میلیون‌ها نفر توزیع و پراکنده می‌کند. و هنگامی که میلیون‌ها نفر از این امکان برخوردارند که مستقلاً تصمیم بگیرند چگونه سرمایه خود را به کار ببانند، به چه مشاغلی روی بیاورند، و یا چگونه بنگاه تجاری و یا شرکت سهامی خود را اداره کنند، قدرت نیز تا حدود زیادی در سطح جامعه توزیع می‌شود.

اگر قدرت در دست تنها گروه کوچکی از افراد باشد، هم قدرت اقتصادی و هم قدرت سیاسی، این گروه کوچک‌ترین فرصت و امکان و حمایت مالی به دیگران برای کنار زدن آن از قدرت نخواهد داد. برعکس، تمرکززدایی از قدرت اقتصادی که در ذات اقتصادهای مبتنی بر بازار است، نیروی بسیار قوی برای ممکن ساختن آزادی سیاسی است.

منابع اقتصادی تمرکززدایی‌شده، بعضاً با ارائه استقلال و امنیت اقتصادی لازم به افراد، این امکان را به آنها می‌دهد تا مستقلاً و آزادانه بدیل‌های سیاسی موجود را بررسی کرده و نقطه‌نظرهای متفاوتی را بیان دارند، و از این طریق است که آزادی سیاسی ارتقاء داده می‌شود. بیان آزاد و متکثر سیاسی از آن رو امکان‌پذیر شده و ارتقاء می‌یابد که منابع اقتصادی لازم برای آن در دستان بسیاری توزیع و پراکنده شده‌اند.

مضاف بر این، اقتصادهای مبتنی بر بازار، با نظام‌های متکی بر مالکیت خصوصی خود، عدم انحصار دولت بر منابع اقتصادی را تضمین می‌کنند. بدین ترتیب است که پراکندگی منابع اقتصادی خصوصی میان تعداد کثیری از افراد جامعه به موازنه قوا با قدرت حکومت انجامیده، حفظ آزادی را از طریق توازن قوا با دولت ممکن ساخته و تسهیل می‌کند.

مالکیت خصوصی و آزادی سیاسی

مالکیت خصوصی نقش‌هایی کلیدی در ممکن ساختن آزادی سیاسی بازی می‌کند. مالکیت خصوصی استقلال شخصی را ممکن می‌سازد. مالکیت حس استقلال را تقویت می‌کند، حسی که به افراد اجازه می‌دهد تا بدور از جبر و اجبار اعمال شده از سوی دیگران برای خود تصمیم بگیرند.

چنین حسی، استقلال اندیشه و تکثر نقطه‌نظرها را نیز ارتقاء می‌دهد. آزادی سیاسی تنها زمانی میسر می‌شود که افکار عمومی خود را در برابر طیف وسیع و گسترده‌ای از گزینه‌ها، انتخاب‌ها و نقطه‌نظرهای متفاوت و بدیل حکومت موجود می‌یابند.

مالکیت خصوصی ابزارهای اقتصادی لازم برای به چالش کشیدن صاحبان قدرت را فراهم می‌کند.

بازارها، مالکیت، و آزادی سیاسی

اگرچه اقتصادهای مبتنی بر بازار و مالکیت خصوصی شرط ضروری برای آزادی سیاسی می‌باشند، اما شرط کافی برای این مقصود نیستند.

آنجا که مالکیت خصوصی وجود دارد ولی در دست تعداد اندکی خانواده‌های بسیار ثروتمند

متمرکز شده است، همچنان که اغلب در آمریکای لاتین شاهد آن بوده‌ایم، آزادی سیاسی یا وجود ندارد و یا بسیار تقلیل رفته و ضعیف است.

اقتصادهای مبتنی بر بازار و مالکیت خصوصی به تنهایی تضمینی برای آزادی سیاسی بوجود نمی‌آورند. به عنوان مثال، اقتصادهای مبتنی بر بازار را می‌توان در آلمان نازی، در اسپانیای فاشیست از دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰، و در نظام «خودکامه نرم» (soft authoritarian) سنگاپور از میانه سده بیست تا به امروز مشاهده کرد. در این نمونه‌ها، اقتصاد مبتنی بر بازار به تنهایی نتوانست تضمینی برای آزادی سیاسی باشد.

با توجه به تاکتیک‌های این حکومت‌ها برای تداوم کنترل خود، اقتصاد مبتنی بر بازار نتوانست در این کشورها توازن اقتصادی را به توازن سیاسی تبدیل کرده و با آن وزن سیاسی حکومت را خنثی سازد و در نتیجه این حکومت‌ها نیز به انحصار خود بر قدرت سیاسی تداوم بخشیدند.

با این حال، اقتصاد مبتنی بر بازار و مالکیت خصوصی ترتیبات اقتصادی هستند که بدون آنها آزادی فردی و سیاسی یا بسیار سخت به دست خواهد آمد و یا اصلاً ناممکن خواهد بود.

بالاخره، نظام اقتصادی که بر پایه بازار و مالکیت خصوصی بنا شده باشد، زیربنای لازم برای ساختن مدار خصوصی جامعه (private sphere of society) را بوجود می‌آورد. هنگامی که در دستان خصوصی باشند، منابع اقتصادی حمایت لازم را به جامعه مدنی می‌دهند، جامعه‌ای که سازمان‌های مستقل‌اش برای حفظ آزادی سیاسی از اهمیتی حیاتی برخوردارند (برای ادامه این بحث، به فصل «مردم‌سالاری و جامعه مدنی» در این جستار رجوع کنید).

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چه رابطه‌ای میان آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی وجود دارد؟
۲. برخی از کارکردهای بازار که در ارتقاء و حمایت از آزادی سیاسی موثرند، کدامند؟
۳. نهاد مالکیت خصوصی چگونه از آزادی سیاسی حمایت می‌کند؟
۴. چرا درجه‌ای از خودگردانی شخصی برای حفظ آزادی سیاسی شرط بسیار مهمی است؟
۵. چگونه آزادی اقتصادی زیربنای مدار خصوصی در جامعه را فراهم می‌کند؟ چه رابطه‌ای میان آزادی سیاسی و حفظ چنین مداری وجود دارد؟

آسیب‌شناسی مردم‌سالاری: فساد

فساد پرسش‌های مهمی را در ارتباط با عدالت، پاسخگویی، و استفاده از ثروت و قدرت برمی‌انگیزد. از سال‌های ۱۹۸۰ میلادی به این سو، روند مردم‌سالاری‌سازی و گسترش جهانی یکپارچه‌سازی اقتصادهای مبتنی بر بازار، مسئله فساد را در صدر مشغولیت‌های بین‌المللی قرار داده است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱، نظام‌های فاسدی که تا آن زمان برای قدرت‌های بزرگ مفید بودند، رفته‌رفته غیرقابل قبول شده‌اند؛ تعداد فزاینده‌ای از شرکت‌های صنعتی و تجاری از قبول فساد و رشوه به عنوان کاربهای عقد قرارداد سر باز زده و شهروندان نیز به طور روزافزونی خواهان کارآیی هر چه بیشتر

کمک‌های خارجی شده‌اند.

تصویری که از مردم‌سالاری‌های لیبرال جاافتاده در اذهان است این است که این گونه نظام‌های سیاسی از دیگر رژیم‌ها فساد کمتری در خود دارند. با این حال، سنگاپور که از بسیاری از جهات کشوری غیرمردم‌سالار است توانسته است با اعمال کنترل کارآ از میزان فساد بکاهد و برعکس، هند که بزرگ‌ترین کشور مردم‌سالار در دنیا بشمار می‌رود، به شدت با این معضل دست به گریبان است. میزان ظاهراً پایین فساد در مردم‌سالاری‌های ثروتمند ممکن است بازتاب‌دهنده این امر باشد که قوانین و نهادها در این کشورها اعمال نفوذ کارمزدی از طریق گروه‌های فشار را تسهیل کرده و انگیزه رشوه دادن برای اعمال نفوذ را کم می‌کنند. کشورهایی مانند انگلستان و آمریکا زمانی با فساد گسترده درست و پنجه نرم می‌کردند ولی چند قرن فرصت داشته‌اند تا با این معضل برخورد کرده و آن را تحت کنترل درآورند. برعکس، از جوامع در حال ظهور که مجبورند نهادهای نوپای خود را در این زمینه در شرایط رشد اقتصادی قوی و در دنیایی رقابت‌مند و سریعاً در حال تغییر بنا کنند، انتظار می‌رود تا از همان روز اول به معیارهای بالایی دست پیدا کنند.

زمانی بود که فساد به چشم یک چیز مفید نگریسته می‌شد - یعنی به عنوان عاملی برای «چرب کردن پیچ و مهره‌های» دستگاه دیوانسالاری، خلق فرآیندهای بازاری و تجاری غیررسمی، و کمک به رهبران برای ایجاد تماس نزدیک با جامعه از طریق ارائه سود. ولی هیچکس هم نمی‌داند که اگر فساد در کار نمی‌بود، اوضاع چگونه می‌بود. فواید ادعایی فساد آنچه را که در نظر نمی‌گیرند، تأثیرات ژرف آن در همه سطوح جامعه است. پژوهش‌هایی که اخیراً صورت گرفته‌اند به خوبی نشان می‌دهند که فساد به توسعه اقتصادی لطمه می‌زند، توانمندان را به ضرر تهی‌دستان ترقی می‌دهد، و نهادها و پاسخگویی را به مخاطره می‌اندازد.

فساد چیست؟

تعریفی از فساد که توافق همگانی را دربرداشته باشد در دست نیست. بسیاری از ملاحظاتی که در بحث پیرامون فساد جریان دارند، نقطه نظرهای کشورهای ثروتمند را ملاک قرار داده، همگی آنها در مورد دیگر نقاط دنیا کاربرد آنچنانی ندارند. برخی استدلال می‌کنند که ارزش‌های فرهنگی و افکار عمومی را باید در این مورد ملاک عمل قرار داده و بر پایه آنها تعریفی قابل قبول از فساد به دست داد، در حالی که دیگران استدلال‌شان بر این است که چنین تعریفی مبهم بوده و از انسجام کافی برخوردار نخواهد بود. بنا بر تعریف دیگری، فساد هنگامی رخ می‌دهد که اولیای امور به نفع خود و به ضرر مردم منفعتی ببرند. ولی در این تعریف آنچه مبهم است «منفعت عموم» است و آنچه واقعاً فساد است از تأثیرات فساد متفاوت می‌باشد.

شاید بهترین تعرف فساد سوءاستفاده از نقش‌ها و منابع عمومی برای کسب منافع خصوصی باشد، با این ملاحظه که «عمومی»، «خصوصی»، «منفعت» و بیش از همه «سوءاستفاده»، مقولاتی بسیار بحث‌برانگیز خواهند بود. چنین تعریفی اگر چه مرزهای دقیقی برای فساد تعیین نمی‌کند ولی ابعاد سیاسی، معنوی و اخلاقی این مسئله را پُررنگ می‌کند. فساد همواره در رابطه با نحوه استفاده از قدرت از سوی قدرتمندان

و شیوه پاسخگو کردن آنها را به چالش کشیده و پرسش‌های بیشماری را در این رابطه بر خواهد انگیخت.

انواع فساد

رایج‌ترین نوع فساد رشوه دادن است - یعنی دادن چیزی با ارزش از سوی طرف خصوصی به یک مقام رسمی در ازای یک تصمیم، یک اقدام و یا یک عدم اقدام. باجگیری در رابطه نزدیک با رشوه دادن قرار دارد، بدین معنی که یک مقام مسئول در ازای کاری که باید انجام دهد از طرف خود پرداخت وجه مالی و یا هدیه‌ای را طلب کند. ولی انواع دیگر فساد نیز وجود دارند، مثلاً دزدی روشن و آشکار از سوی مسئولین. برخی اوقات، تمیز دادن میان اعمال توأم با فساد و کارهای غیرفسادآمیز و مشروع مشکل است.

علل فساد: چهار توضیح در این زمینه از همه رایج‌ترند:

فساد نیروی انسانی: نیروی انسانی ناکارآمد، فاقد آموزش لازم، یا با کارمزد کم معمولاً بد کار کرده و فسادآفرین می‌شود.

فساد نهادین: توضیح نهادین در این زمینه مربوط می‌شود به مدیریت ضعیف: به عنوان مثال، عدم کارآیی مقولاتی همچون تربیت و آموزش نیروی انسانی، بایگانی، نظارت... یک توضیح دیگر در این رابطه مربوط می‌شود به طراحی نهادین (institutional design)، یعنی حکومتی که در آن سیاستون به سادگی کارمندان دولت را استخدام و اخراج می‌کنند در بطن خود انگیزه برای فساد را پرورش می‌دهد. فساد نظام (یعنی فساد نظام سیاسی در کلیت آن): حکومت‌ها در معرض فشار شدیدی از سوی جامعه و گروه‌های اجتماعی مختلف در پیرامون خود هستند و آیین‌های وقت گیر و دمدمی و پُرخرج رسمی اغلب فساد را به میابثری برای رسیدن به هدف تبدیل می‌کنند.

علل چندگانه فساد: در برخی موارد - به عنوان مثال رفتار نادرست از سوی رئیس جمهور - علل انسانی فساد برجسته‌تر می‌شوند. ولی حتی هنگامی که افراد قابل اطمینان در مناصب مهم عمومی گمارده می‌شوند، بروز فساد نشانگر وجود علل نهادین در بطن نظام است.

مقایسه و تباین مسائل مربوط به فساد: هر جامعه‌ای در خود فساد دارد، ولی میان جوامع مختلف به وضوح اختلاف‌هایی در نوع و دامنه فساد به چشم می‌خورند. این تفاوت‌ها خود بیانگر وجود عواملی چند هستند، از جمله:

استحکام و اعتبار نهادها و قانون

مشروعیت: دلبستگی و حمایت مردمی از حکومت: بدین معنی که هنگامی که مردم حکومت را از آن خود می‌بینند، تحمل جامعه برای فساد نیز رو به کاهش می‌گذارد. این عامل خود بستگی به عوامل دیگری دارد، از جمله:

ارزش‌های فرهنگی و سنتی در رابطه با مقولاتی همچون هویت، اتوریتته، نیک و بد، و نقش افراد در جامعه

ابعاد بخش عمومی (public sector): آنجا که حکومت فراگیر بوده و در همه جا و در همه چیز حضور داشته و نفوذ همه‌جانبه در همه سطوح اجتماعی دارد، و مجاری خصوصی به انجام رساندن کاری معذور می‌باشند، فساد نیز به احتمال زیاد فراگیر خواهد شد.

دسترسی و محرومیت: گروه‌هایی که از دسترسی به تأثیرگذاری در عرصه سیاست محرومند، با روی آوردن به فساد تلاش خواهند کرد تا از «دَرِ پستی» به عرصه‌ای وارد شوند که در حالت معمولی از دسترسی به آن محروم مانده‌اند.

سرعت عمل فرآیندهای حکومتی: آنجا که فرآیند تصمیم‌گیری رسمی و دیوانی کند است، مردم برای اینکه «کارشان راه بیفتد» به زور پول روی می‌آورند. مقامات هم تا رشوه نگیرند، کاری از پیش نمی‌برند. ولی آنجا که تصمیم‌گیری به سرعت انجام می‌پذیرد، فساد در پس نقاب «خرید وقت» خود را پنهان می‌کند.

توازن میان فرصت‌های سیاسی و اقتصادی: آنجا که دستیابی به قدرت ساده‌تر است تا پولدار شدن، مردم برای انباشت ثروت به سوی قدرت سیاسی کشیده می‌شوند. برعکس، آنجا که ثروتمند شدن از تصاحب قدرت سیاسی آسان‌تر است، این ثروت است که به دنبال قدرت و نفوذ سیاسی راه می‌افتد (هانتینگتون، ۱۹۶۸).

علائم فساد: در درازمدت، جوامع مختلف تجربیات متفاوتی با فساد و علائم آن دارند. در زیر، چهار نوع مختلف را همراه با نمونه‌هایی برگرفته از گذشته معاصر تا به امروز با یکدیگر مرور می‌کنیم: تأثیرگذاری بر بازار: در مردم‌سالاری‌های استقرار یافته و برخوردار از نهادهای مستحکم، منافع خصوصی، با بهره‌گیری از خدمات گروه‌های فشار حرفه‌ای و سیاسیون و لابی‌گرهایی که به عنوان میانجی عمل می‌کنند، برای دستیابی به مقامات مسئول به واسطه‌های پولی و حرفه‌ای روی می‌آورند (آمریکا، ژاپن، آلمان).

کارتل‌های الیت (elite cartels): آنجا که نهادها از استحکام کمتری برخوردارند و رقیبان سیاسی قوی‌تر می‌شوند، کارتل‌های الیت هستند که فرمانروایی می‌کنند. در چنین جایی، سود توأم با فساد است که میان اعضای عالی‌رتبه در درون و در بیرون حکومت در جریان است، به استحکام هر چه بیشتر جایگاه و نفوذ آنها منجر می‌شود (ایتالیا، بوتسوانا، و کره جنوبی).

الیگارشی و طایفه‌سالاری (oligarchs and clans): آنجا که نهادها ضعیفند و در عین حال فرصت‌های سیاسی و اقتصادی از رشد سریعی برخوردارند، چهره‌های پُر قدرت، با استفاده از درآمدهای غیر مشروع، به تحکیم پایگاه خود در میان مسئولین در هر دو عرصه عمومی و خصوصی همت می‌گذارند. این نوع فساد را می‌توان مرتبط با خشونت نیز محسوب کرد (روسیه، مکزیک، و فیلیپین).

خان و خان‌بازی در میان مقامات رسمی (official Moguls): در جایی که خان‌سالاری رواج دارد و نهادها بسیار ضعیف‌اند، معمولاً تسلط در اختیار یک نفر و یا یک گروه کوچک از خواص است. در چنین شرایطی، خواص فرمانروا سود حاصله از قدرت خویش را میان خودی‌ها و خویشان و نزدیکان خود تقسیم می‌کنند. در برخی موارد در چنین شرایطی می‌توان با نظامی نسبتاً روشنگرا (enlightened) مواجه شد ولی در اغلب موارد نظام‌هایی از این دست، با توسل به فساد، جامعه را فقیر و تکه‌پاره نگه می‌دارند (کنیا در زمان فرمانروایی دانیل عرب موآ، چین، و اندونزی).

تأثیرات فساد بر مردم‌سالاری: از جمله تأثیرات منفی فساد بر مردم‌سالاری می‌توان به زیان‌های سیاسی و اقتصادی آن اشاره کرد - دل‌سرد کردن سرمایه‌گذاری، فرار سرمایه. از جمله خسارت‌های

سیاسی فساد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

رهبران سیاسی اعتبار خود را از دست می‌دهند و مجبور می‌گردند تا حمایت لازمه از خود را خریداری کنند.

قانون‌گذاری به نوعی به مزایده گذاشته شده و نه بر اساس نیازهای اجتماعی که بر پایه خواست‌های آنهایی شکل می‌گیرد که از نفوذ مالی بیشتری برای تأثیرگذاری بر تقنین قانون برخوردارند. پاسخگویی در عرصه عمومی، کارکرد دیوانسالاری، و اجرای قانون به مخاطره افتاده و از کارآیی آنها کاسته می‌شود.

احزاب سیاسی به تیول رهبران‌شان درآمده و تحت قیمومت ایشان، به خادمین منافع آنها تبدیل می‌شوند.

احکام و تصمیم‌گیری‌های قضایی به فروش گذاشته شده و یا دستکاری سیاسی می‌شوند.

مطبوعات و جامعه مدنی ضعیف باقی مانده و در مهار کردن قدرت سیاسی ناکام می‌مانند.

امید به اصلاحات؟ با وجود انبوه عوامل متفاوتی که در این عرصه نقش بازی می‌کنند، دستورالعمل ساده‌ای نیز برای اصلاح آن وجود ندارد. فساد مشکلی است درون‌سازی شده (embedded) در بطن جامعه و در حالی که از صور متعدد اجتماعی تأثیرپذیر است، بر همه آنها نیز تأثیرگذار می‌باشد. در تلاش برای اصلاح این معضل اجتماعی، اصلاحگران همواره با این واقعیت مواجه می‌شوند که قدرتمندانی که از فساد سود می‌برند، از دفاع سیاسی و یا خشونت‌آمیز از منافع خود ابایی ندارند. فساد عمده عموماً در دادوستدهای بین‌المللی رخ می‌دهد. سنجش و اندازه‌گیری فساد نیز مشکل بزرگی است؛ همه آنهایی که چیزی در ارتباط با یک پرونده فساد می‌دانند، معمولاً از بازگویی حقیقت و شهادت در این زمینه خودداری می‌کنند و در نتیجه اندازه‌گیری دقیق میزان فساد را با ناممکن می‌سازند. بنابراین، حل مشکل فساد تنها به قانون‌گذاری در این زمینه و یا تربیت و آموزش مردم و تشویق آنها به درستکاری خلاصه نمی‌شود. راهبردهای عمده در این رابطه، از این قرارند:

آزادسازی (liberalization): بر اساس این استدلال، اگر دست حکومت را از اقتصاد کوتاه کنی، مسئولین دیگر نفوذی نخواهند داشت که بر خریدن آن بیارزد؛ عرصه سیاست را باز کن و مردم خودشان حقه‌بازها را از میدان بدر خواهند کرد. ولی راهکار نخست ممکن است تنها به جابجایی قدرت از دست مسئولین عرصه عمومی و حکومتی به عرصه خصوصی بیانجامد، در حالی که راهکار دوّم، یعنی باز کردن عرصه سیاسی و افزایش بیش از حد سریع رقابت سیاسی، ممکن است نتیجه‌ای جز تسریع دزدی و افزایش میزان دزدی از سوی مسئولین سیاسی نداشته باشد.

اجرای قانون: یک چارچوب معتبر و قابل اجرا برای قوانین و مجازات ضروری به نظر می‌رسد. ولی در جایی که مأمورین اجرای قانون خود فاسدند، مطبوعات ضعیف‌اند، و مردم از ترس پیامدهای زیانبار آن رقبتی به گزارش دادن فساد و سوءاستفاده ندارند، کار زیادی نیز نمی‌توان از پیش برد.

بهبود اداره امور: مدیریت بهتر، بایگانی، آموزش، طراحی نهادین برای بهینه کردن کارکرد نهادهای موجود، نیروی انسانی کارآمد و برخوردار از حقوق مکفی، چه قانونی و چه مالی، از عوامل ضروری بهبود اداره امور برای کاستن از میزان فساد در عرصه عمومی محسوب می‌شوند. ولی چنین سیاست‌هایی

پُرخرج بوده و با مقاومت آنهایی مواجه می‌شوند که در این راه ممکن است کار خود را از دست بدهند. کنترل‌ها در این زمینه ممکن است آنقدر زیاد و سخت‌گیر بشوند که نیروی انسانی مستعد را از خدمت در عرصه عمومی و دولتی دلسرد کند.

مردم‌سالاری‌سازی عمیق (deep democratization): بسیاری از جوامع در راه ستیز برای قدرت سیاسی و پاسخگو کردن مسئولین، موفق شده‌اند تا از میزان فساد تا حد زیادی بکاهند. توافقی‌های حاصله در این زمینه، برای حراست از حقوق مردم در برابر سوءاستفاده و فساد، ممکن است سرانجام به برقراری نهادهای کارآمد و معتبر بیانجامد. در حالی که بسیاری از اصلاحگران عرصه عمومی ممکن است سیاست را به چشم عاملی فسادبرانگیز نگاه کنند، در قالب استدلال فوق، سیاست به عاملی ضروری برای اصلاحات تبدیل می‌شود.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. مهم‌ترین مشکلات مربوط به فساد در جامعه شما کدامند؟ چه کسانی از آن سود می‌برند و چه کسانی ضرر؟
۲. اصلاً اگر چنین چیزی ممکن باشد، از شما و از دوستان شما چه کاری در مهار ساختن فساد ساخته است؟
۳. آیا مردم‌سالاری در کشور شما، و یا حرکت در راه رسیدن به مردم‌سالاری، به کاستن از میزان فساد کمک کرده و یا آن را افزایش داده است؟ چرا؟
۴. اطلاعات خود از فساد را از چه طریقی به دست می‌آورید؟ آیا به منابع اطلاعاتی خود در این زمینه اطمینان دارید؟
۵. سه راهکار مفیدی که در کشور شما ممکن است به مهار کردن فساد کمک کنند، کدامند؟ بزرگ‌ترین مخاطرات و اشتباه‌های احتمالی مربوط به اصلاحات در کشور شما، کدامند؟
۶. چه کشورهایی بدترین نوع فساد را در خود ترویج می‌کنند؟ انواع فساد در این کشورها کدامند و چرا این گونه است؟



حکومت مردم سالار

سه کارکرد اصلی حکومت

سه کارکرد اصلی حکومت را می‌توان در تدوین قانون، اجرای قانون، و تحکیم و داوری قانون خلاصه کرد. سه کارکرد فوق به ترتیب در حوزه اختیارات سه قوه مقننه، مجریه (و دستگاه‌های وابسته به آن)، و قضاییه هستند.

کارکرد تقنینی حکومت

در ایده مردم‌سالاری، این قوه مقننه است که از بالاترین جایگاه برخوردار است چرا که از طریق مجلس قانون‌گزار است که حاکمیت مردم اعمال می‌گردد. مردم معمولاً حاکمیت خود را به طور غیرمستقیم و بواسطه نمایندگان منتخب خود اعمال می‌کنند. در برخی دیگر از موارد، حاکمیت مردم به طور مستقیم و از طریق همه‌پرسی اعمال می‌شود. به هر حال، آن قدرتی که قانون را برای همه آنها می‌گذارد و در قلمرو جغرافیایی یک نظام سیاسی سکنا گزیده‌اند اجباری می‌کند، همانا عالی‌ترین قدرت در آن سرزمین است که منحصرًا متعلق به مردم می‌باشد.

حکومت‌های مردم‌سالار در همه اشکال‌شان، اختیارات مبسوطی را به قوه مقننه به نسبت قوه مجریه می‌دهند؛ برخی حکومت‌های مردم‌سالار حتی بیش از دیگران دامنه این اختیارات را بسط می‌دهند. مردم حاکمیت خود را به نمایندگان خود به ودیعه می‌سپارند. بدین وسیله، مردم رضایت خود را برای اینکه نمایندگان ایشان به نام آنها عمل کنند، ابراز می‌دارند.

همه کارکردهای تقنینی به واسطه قوه مقننه منتخب جامه عمل پوشانده نمی‌شوند. برخی مقررات که به نوبه خود اجباری هستند، از سوی دستگاه‌های ذی‌صلاح تابع قوه مجریه مقرر می‌گردند. ولی چنین اختیاری تنها بر پایه قوانینی می‌تواند صورت پذیرد که از سوی قوه مقننه تدوین و مقرر شده باشند و در غیاب این قوانین، وضع مقررات از سوی قوه مجریه نامشروع می‌باشد.

کارکرد اجرایی حکومت

کارکرد اجرایی حکومت در اجرای قوانینی وضع شده از سوی قوه مقننه خلاصه می‌شود. رئیس قوه مجریه در نظام‌های مختلف مردم‌سالار عناوین متفاوتی دارد. برخی «رئیس‌جمهور» عنوان می‌شوند و برخی دیگر، در چارچوب نظام‌های معروف به پارلمانی، عنوان «نخست‌وزیر» دارند. اختیارات رؤسای قوه مجریه بسیار مهم و فراتر از صرفاً اجرایی ساختن قانون بوده و شامل مسئولیت‌های زیر می‌شوند:

رهبری سیاسی ملت، پیشنهاد لوایح قانونی به قوه مقننه، پیشبرد سیاست خارجی، تدوین بودجه، فرماندهی نیروهای مسلح، و تأمین موازین و تدارکات لازم دیگر برای سرپرستی از امنیت ملی. بنابراین، رئیس قوه مجریه برای هر نوع نظام مردم‌سالار از اهمیت بسزایی برخوردار است.

در همه این موارد، رؤسای حکومت و مشاوران نزدیک آنها از همکاری شمار زیادی از کارمندان دولت در جهت به اجرا نهادن قانون برخوردارند. بدنه کارمندان دولت که شمار آنها در کشورهای بزرگ می‌تواند به چندین میلیون نیز برسد، در بنگاه‌ها، دفاتر، کمیسیون‌ها و بخش‌های مختلف دستگاه حکومتی سازماندهی شده‌اند.

رؤسای قوه مجریه همچنین از همکاری رؤسای بخش‌های عمده حکومت، تحت عنوان وزیران، برخوردارند. در نظام‌های پارلمانی، مجمع وزیران را کابینه یا هیأت دولت می‌گویند.

در نظام‌های پارلمانی، اتخاذ تصمیم‌های مهم بر عهده کابینه یا هیأت دولت است که ریاست آن مسئولیت نخست‌وزیر می‌باشد. اتخاذ این تصمیم‌ها امری جمعی است، و نه فردی و تنها در حوزه اختیارات نخست‌وزیر.

در نظام‌های مبتنی بر «تقسیم قدرت»، مانند آمریکا، رئیس‌جمهور می‌تواند مستقل از هیأت دولت تصمیم‌هایی را اتخاذ کند.

در نظام‌های «ریاستی»، مانند فرانسه، در حالی که اتخاذ برخی تصمیم‌ها بر عهده رئیس‌جمهور می‌باشد، برخی دیگر بر دوش نخست‌وزیر است. با این حال، در چنین نظام‌هایی، حیطه اختیارات رئیس‌جمهور بسیار وسیع‌تر از حوزه اختیارات نخست‌وزیر می‌باشد. در نظام‌های ریاستی، تصمیمات اتخاذشده از سوی رئیس‌جمهور الزاما به تصویب رسمی هیأت دولت نیاز ندارد.

در اکثر موارد، اختیارات قوه مجریه به صورت مدون در قانون اساسی تدقیق شده‌اند. ولی رؤسای حکومت می‌توانند، خاصه در شرایط اضطراری، اختیارات ویژه‌ای را خواستار شوند.

از جمله اختیارات محول شده به قوه مجریه باید به مدیریت قوای انتظامی و پیگرد قانون‌شکنان از طریق دادستانی و ارائه آنها به قوه قضاییه نیز اشاره کرد. با این حال، مدیریت دادگاه‌ها از حوزه اختیارات

قوه مجریه خارج بوده و در حیطه مسئولیت‌های محول شده به قوه قضاییه، یعنی قوه سوم حکومت، قرار می‌گیرد.

رؤسای اجرایی (Chief executives) برخی اوقات یک دسته مقرراتی را حکمفرما می‌کنند که به «فرمان‌های حکومتی» (executive orders) معروفند.

کارکرد قضایی حکومت

کارکرد قضایی حکومت مرکب است از اعمال و تفسیر قانون توسط یک نظام دادرسی متشکل از دادگاه‌هایی که هریک از سوی یک یا چند قاضی ریاست می‌شود.

تفکیک کارکردهای اصلی قضایی از دیگر اجزاء حکومت: برخی از مردم‌سالاری‌ها کارکرد قضایی را از دیگر نظام‌های مردم‌سالار از قوه مجریه بیشتر تفکیک می‌کنند. به عنوان مثال، قوه مجریه از قوه قضاییه در نظام‌های مردم‌سالار پارلمانی مانند برزیل از تفکیک قوای کمتری در مقایسه با نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت مانند آمریکا برخوردار است. ولی همه نظام‌های راستین مردم‌سالار قوه قضاییه را در عمل از دیگر قوا تفکیک می‌کنند. این تفکیک از اینرو صورت می‌گیرد که مردم‌سالاری می‌تواند به سهولت و در صورت تداخل قوا و دستکاری در کارکرد قوه قضاییه به ویژه از سوی قوه مجریه، به نظامی خود کامه تبدیل گردد.

حکومت قانون و استقلال قوه قضاییه: حکومت قانون تنها در شرایطی می‌تواند به خود جامه عمل بپوشاند که کارکرد قضایی عملاً از استقلال برخوردار باشد. چنین واقعیتی در مواردی که قوه قضاییه رسماً تحت حاکمیت قوه مجریه قرار دارد، مانند نظام‌های پارلمانی و یا کشورهایی که حکومت در آنها مبتنی بر قانون مدنی بوده و قوه قضاییه عملاً به وضوح از استقلال برخوردار است، نیز صحت دارد. اعضاء قوه قضاییه: آنهایی که مسئولیت کارکرد قضایی را بر عهده دارند شامل قضات و دیگر مقامات مسئول و کارمندان نظام دادرسی می‌شوند. در برخی از نظام‌های حقوقی/قانونی، دو کارکرد قاضی و دادستان عمومی (مدعی‌العموم) در یکدیگر ادغام شده‌اند.

آیین قضایی و عدالت: مسئولیت این افراد در نظام‌های مردم‌سالار، حراست از حقوق آیینی افراد و تضمین این حقوق است. حقوق آیینی فوق را می‌تواند در ایده آیین‌های حقوقی/قانونی باز، شفاف و عادلانه که در پی مقررات حقوقی و قانونی از پیش تعیین شده (pre-established legal rules) می‌آیند، خلاصه کرد.

هیأت‌های منصفه: یکی از کلیدی‌ترین شاخصه‌های روندهای قضایی در نظام‌های مردم‌سالار، استفاده از هیأت‌های منصفه است. با ممانعت جستن از مجرم شناختن متهمین، کارکرد قضایی هیأت‌های منصفه را می‌شود در مهار کردن همه قوای دیگر حکومت خلاصه کرد. هیأت‌های منصفه یا می‌توانند اتهام‌های وارده به متهمین را نامشروع قلمداد کنند، یا تشخیص دهند که نیروهای انتظامی و/یا دادستان در رابطه با متهم به نحوی غیرقانونی یا غیرمنصفانه عمل کرده‌اند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. سه قوه تشکیل دهنده حکومت چگونه در اداره جامعه با یکدیگر تعامل می‌کنند؟
۲. آیا می‌شود هر یک از سه قوه حکومتی را از دیگر قوا مهم‌تر و ضروری‌تر قلمداد کرد؟ و یا اینکه هر سه آنها از اهمیتی برابر برخوردارند؟ چرا؟
۳. چرا میزانی از تفکیک قوا برای کارکرد سالم و موفقیت مردم‌سالاری از اهمیتی حیاتی برخوردار است؟
۴. پیامدهای کنترل قوه مقننه توسط قوه مجریه برای مردم‌سالاری کدام‌ها خواهند بود؟ پیامدهای کنترل قوه قضاییه از سوی قوه مجریه چه خواهد بود؟

اشکال حکومت مردم‌سالار

ارزش‌های مردم‌سالار را می‌توان در اشکال مختلف حکومتی جامه عمل پوشاند. هر نظام مردم‌سالاری باید برای خودش تصمیم بگیرد چه شکل از اشکال مختلف حکومت به بهترین وجهی با شخصیت ملی آن، ترکیب جمعیتی‌اش، تاریخ و جغرافیا و دیگر شاخص‌های آن، وفق دارد.

اشکال نهادهای مردم‌سالار

ترکیب هر یک از مردم‌سالاری‌های مدرن مرکب است از یک عنصر از هر یک از سه مجموعه شاخص‌های زیر. بدین معنی که هر مردم‌سالاری یا: یک جمهوری است، یا یک پادشاهی مشروطه (مبتنی بر قانون اساسی)؛ یا متمرکز است، یا فدرال، یا کنفدرال؛ یا نظام سیاسی آن پارلمانی است، یا ریاستی، یا مبتنی بر تقسیم قدرت.

مردم‌سالاری‌های مستقیم یا مبتنی بر نمایندگی

همه اشکال حکومتی برشمرده شده در بالا بر این پیشفرض پایه‌ریزی شده‌اند که دولت‌ها، مردم‌سالاری‌های مبتنی بر نمایندگی‌اند. بدلیل این نوع دولت، یعنی مردم‌سالاری مستقیم، نظامی که در آن مردم مستقیماً اداره امور خود را بدون واسطه نمایندگان‌شان به عهده می‌گیرند، در جوامع میلیونی امروزی عملی نیست.

جمهوری‌ها یا پادشاهی‌های مشروطه

جمهوری‌ها: جمهوری دولتی را گویند که پادشاهی نبوده و توسط حکومتی که به نمایندگی از سوی مردم عمل می‌کند، اداره می‌گردد. جمهوری‌های هم می‌توانند مردم‌سالار باشند و هم غیرمردم‌سالار. بدین معنی که نمایندگان مردم هم می‌توانند از طریق انتخاباتی دموکراتیک برگزیده شده باشند و هم

غیردمکراتیک. مردم‌سالاری‌هایی که جمهوری‌اند اغلب «جمهوری‌های مردم‌سالار» خوانده می‌شوند. تأکید آرمان‌های مشخصه جمهوری‌های سنتی بر از خودگذشتگی مدنی (civic devotion) برای خیر عمومی است. آرمان‌های مدنی فوق در جمهوری‌های دمکراتیک مدرن اغلب از طریق آموزش ارتقاء داده می‌شوند. از جمله جمهوری‌های مردم‌سالار می‌توان به فرانسه و ایالات متحده آمریکا اشاره کرد. پادشاهی‌های مشروطه: برخی از مردم‌سالاری‌های مدرن، همچون هلند یا ژاپن، در شکل حکومتی خود در غالب پادشاهی مشروطه (constitutional monarchy) جلوه می‌کنند. در این دولت‌ها، اگر چه رئیس دولت شخص پادشاه یا ملکه یا امپراتور است، نظام سیاسی حاکم بر آنها کماکان مردم‌سالار قلمداد می‌شود. کارکرد رئیس دولت در نظام‌های پادشاهی مشروطه صرفاً تشریفاتی بوده و هیچ‌گونه قدرت سیاسی از سوی وی اعمال نمی‌شود.

نظام‌های متمرکز، فدرال، یا کنفدرال

شکل آنها هر چه باشد، چه جمهوری چه پادشاهی مبتنی بر قانون اساسی، حکومت‌های مردم‌سالار یا متمرکز، یا فدرال و یا کنفدرالند.

در نظام‌های متمرکز، عالی‌ترین اتوریته سیاسی توسط حکومت مرکزی (central government) اعمال می‌گردد. حکومت‌های مرکزی نوعاً به حکومت‌های محلی، شهری و منطقه‌ای این امکان را می‌دهند تا انواع کارکردهای حکومتی را عهده‌دار گردند. ولی حکومت‌های مرکزی این حق را برای خود محفوظ می‌دارند تا حکومت‌های تابع خود را یا رد کرده و یا اصلاً برکنار کنند. به عنوان نمونه‌هایی از حکومت‌های مرکزی از این گونه می‌توان به بریتانیا، ژاپن و کره جنوبی اشاره کرد.

در نظام‌های فدرال، قدرت بر پایه قانون اساسی بین دو نوع حکومت تقسیم گشته است. نوع اول، حکومت مرکزی است که اختیاراتی در سطح ملی همچون امنیت ملی و سیاست اقتصادی کلان ملی را بر عهده دارد. نوع دوم شامل حکومت‌هایی می‌شود که اختیارات محلی را در چارچوب واحدهای جغرافیایی مشخص، تحت عنوان ایالت، استان یا مجموعه‌های حقوقی تابع مشابه، بر عهده دارند. به عنوان نمونه‌هایی از حکومت‌های مرکزی از این گونه می‌توان به استرالیا، آلمان، هند و ایالات متحده آمریکا اشاره کرد.

در این نوع نظام، دسته دوم حکومت‌ها، یعنی حکومت‌های محلی، گرچه تابع حکومت مرکزی‌اند ولی مطیع آن نبوده و موجودیت خود را مدیون آن نمی‌دانند. در این نظام‌ها، یعنی فدرال، موجودیت و حیطة اختیارات حکومت‌های محلی در قانون اساسی ثبت و تضمین شده است.

نظام‌های فدرال، دقیقاً به این خاطر که قدرت در آنها میان واحدهای مختلف تقسیم شده است، مهار حکومت‌های تشکیل‌دهنده خود را تأمین و تضمین می‌کنند.

در نظام‌های فدرال، حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی، هر یک به نوبه خود در حیطة جغرافیایی و حقوقی خویش، از حاکمیتی تضمین شده بواسطه قانون اساسی برخوردارند.

نظام‌های کنفدرال، که گاه به کنفدراسیون و یا عناوینی مشابه نیز شناخته شده‌اند، از یک مجموعه از دولت‌های برخوردار از حاکمیت مستقل ملی تشکیل شده‌اند که زیر یک حکومت مرکزی و در قالب

پیوندهایی سست در کنار یکدیگر گرد آمده‌اند. حکومت‌های تشکیل‌دهنده مجموعه‌های کنفدرال هر یک نوعاً بخشی از اختیارات خود را به حکومت مرکزی، که از معادل فدرال خود به مراتب ضعیف‌تر است، می‌سپارند. اتحادیه اروپا نمونه بارزی است از یک مجموعه کنفدرال.

دولت‌های تشکیل‌دهنده یک اتحادیه کنفدرال، نوعاً و مشخصاً این حق را برای خود محفوظ می‌دارند تا در صورت لزوم از عضویت اتحادیه کنار کشیده و استقلال و حاکمیت ملی کامل خود را بازیابند.

اگر چه نظام‌های کنفدرال از این مزیت برخوردارند که در چارچوب خود این امکان را به دولت‌های عضو می‌دهند تا عقاید و نقطه‌نظرهای مختلف و رقیبی را بیان کنند، ولی از آنجا که هر یک از دولت‌های عضو از این حق نیز برخوردار است که در صورتی که اراده کند این حق را اعمال کرده و از عضویت اتحادیه کنفدرال کناره‌گیر کند، چنین نظام و مجموعه‌هایی از نظام‌های فدرال و یا متمرکز از ثبات کمتری به‌رمند بوده و کمتر از آنها قابل پیش‌بینی‌اند.

نظام‌های پارلمانی، ریاستی، یا مبتنی بر تقسیم قدرت

چه در شکل خود جمهوری باشند و چه پادشاهی؛ چه متمرکز باشند و چه فدرال یا کنفدرال؛ نظام‌های مدرن مردم‌سالار مبتنی بر نمایندگی یا پارلمانی‌اند، یا ریاستی و یا مبتنی بر تقسیم قدرت. نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت از اینرو چنین خوانده می‌شوند که قوای حکومت در آنها نه کاملاً تفکیک شده که بین شاخه‌های مختلف آن از راه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. به عنوان مثال، شاخه اجرایی ممکن است اعضای بخشی از شاخه قضایی را به عنوان نامزدهای قوه مجریه معرفی کند، ولی تصدیق صلاحیت این افراد در گرو موافقت قوه مقننه است.

از آنجا که نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت اغلب ریاستی خوانده می‌شوند، ولی چنین عنوانی می‌تواند گمراه‌کننده باشد. نظام‌های پارلمانی چون هند و اسرائیل نیز می‌توانند در رأس خود یک رئیس‌جمهور داشته باشند. از این گذشته، رؤسای جمهور نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت از چنان قدرتی که معادلین آنها در نظام‌های ریاستی چون فرانسه برخوردارند، به‌رمند نمی‌باشند.

در نظام‌های پارلمانی، قدرت حکومت از طریق مجلسی مقننه که تحت عناوین مختلفی چون «پارلمان» یا «دیت» (diet) نیز خوانده می‌شود، اعمال می‌گردد.

نظام‌های پارلمانی همچون بریتانیا، هند، و ژاپن، نوعاً پارلمانی مرکب از دو مجلس دارند، یکی مجلس اعیان یا سنا و دیگری مجلس نمایندگان. در میان این دو، معمولاً مجلس نمایندگان، از آنجا که رئیس قوه مجریه را برمی‌گزیند، از قدرت بیشتری برخوردار است.

یکی از نقاط برجسته نظام‌های پارلمانی این است که دو قوه مجریه و مقننه تا بدان اندازه که در دیگر نظام‌ها شاهد هستیم، از یکدیگر تفکیک نشده‌اند. در عوض، پارلمان رئیس حکومت را تحت عنوان «نخست‌وزیر» برمی‌گزیند و وی نیز اعضای کابینه خود را از میان نمایندگان مجلس انتخاب می‌کند. اعضای کابینه دولت نیز هر یک ریاست یکی از ادارات یا بخش‌های مهم قوه مجریه را بر عهده می‌گیرند.

قوه قضائیه رسماً تحت مدیریت پارلمان قرار دارد، اگر چه دادگاه‌ها، در التزام به یکی از شروط اصلی «حکومت قانون»، از قدرت سیاسی استقلال دارند.

حکومتی که از این طریق تشکیل می‌گردد، تا زمانی که از آنچه «رأی اعتماد» مجلس خوانده می‌شود، اداره امور را در دست دارد. زمانی که این رأی اعتماد را از دست بدهد، حکومت موظف به کناره‌گیری از سمت خود بوده، یا یک دور جدید انتخابات برگزار می‌گردد و یا مجلس رئیس جدید حکومت را برمی‌گزیند.

در نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت، آنچنان که در برزیل یا در ایالات متحده آمریکا شاهد هستیم، سه کارکرد اصلی حکومت نه کاملاً ولی تا حدود زیادی میان سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تقسیم شده است.

برخلاف نظام‌های پارلمانی، در نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت، رئیس حکومت که همان رئیس دولت نیز می‌باشد، مستقیماً از سوی مردم برای یک دوره مشخص انتخاب می‌گردد. اعضای مجلس مقننه نیز به همین منوال از سوی مردم انتخاب می‌شوند. بدین ترتیب، ثبات حکومت وابسته به رئیس اجرایی اکثریت مجلس نیست.

اختیارات حکومتی نه تنها تفکیک شده‌اند که از طریق سامانه «مهار و تراز» (checks and balance) میان سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه تقسیم گردیده‌اند.

منظور از تقسیم قدرت میان سه قوا از طریق «مهار و تراز» قوا این است که هیچ فرد و یا قوه‌ای نتواند به تنهایی بخش عمده‌ای از قدرت را در دستان خود تا بدان حد متمرکز کند که بتواند از آن سوءاستفاده نماید.

در برخی از نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت و از طریق آیینی معروف به «بازبینی قضایی»، قوه قضائیه از این اختیار برخوردار است تا هر قانون و یا سیاستی را که از سوی قوه مجریه وضع و یا مقرر شده و از سوی قوه قضائیه و یا یکی از دادگاه‌ها یا دیوان‌های ذی‌صلاح آن در مقایرت با قانون اساسی تشخیص داده شده باشد، باطل و فاقد اعتبار قانونی اعلام کند.

نظام‌های ریاستی، همچون جمهوری فرانسه، ترکیبی از نظام‌های پارلمانی و نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت‌اند.

در نظام‌های ریاستی، رئیس‌جمهور در خدمت مجلس قانون‌گذار نبوده و مستقیماً از سوی مردم برای یک دوره معین انتخاب می‌گردد. بنابراین و در حالی که رئیس‌جمهور در چنین نظامی تا حدود زیادی از قوه مقننه عایق شده است، از حیث اختیارات زیادی برخوردار می‌باشد. رئیس‌جمهور در یک نظام ریاستی از معادل خود در یک نظام مبتنی بر تقسیم قدرت از اختیارات بیشتری به‌رمند است.

در چنین نظام‌هایی، رئیس‌جمهور می‌تواند از اختیارات گسترده اجرایی خود برای ابلاغ احکام حکومتی استفاده کند. در میان دیگر اختیارات رئیس‌جمهور می‌توان به انتصاب مقامات مهم رسمی، انعقاد معاهدات کلان، فراخواندن همه‌پرسی، فرماندهی عالی نیروهای مسلح، و اعمال قدرت در شرایط اضطراری اشاره کرد.

نظام‌های ریاستی، همانند نظام‌های پارلمانی، از یک نخست‌وزیر برخوردارند؛ ولی برخلاف نظام‌های

پارلمانی که نخست‌وزیر در آنها برگزیده مجلس نمایندگان است، در نظام‌های ریاستی این رئیس‌جمهور است که نخست‌وزیر خود را منتصب می‌کند.

صرف داشتن یک رئیس‌جمهور از یک حکومت مردم‌سالار یک نظام ریاستی نمی‌سازد. نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت هم می‌توانند رئیس‌جمهوری برخوردار از یک حیطه اختیارات گسترده داشته باشند، در حالی که در نظام‌های پارلمانی، رئیس‌جمهور تنها مقامی تشریفاتی و فاقد قدرت است.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چه ملاحظاتی ممکن است کشوری را برانگیزد تا میان دو شکل حکومتی جمهوری و پادشاهی، یکی را انتخاب کند؟
۲. چه ملاحظاتی ممکن است کشوری را برانگیزد تا میان نظام‌های متمرکز، فدرال یا کنفدرال، یکی را انتخاب کند؟
۳. چه ملاحظاتی ممکن است کشوری را برانگیزد تا میان نظام‌های پارلمانی، ریاستی یا مبتنی بر تقسیم قدرت، یکی را انتخاب کند؟
۴. برخی از امتیازها و کاستی‌های نظام‌های متمرکز، فدرال و کنفدرال کدامند؟
۵. برخی از امتیازها و کاستی‌های نظام‌های پالمانی، ریاستی و مبتنی بر تقسیم قدرت کدامند؟
۶. عمده‌ترین شاخص‌هایی را که در ارزیابی یک حکومت مد نظر قرار خواهید داد، کدامند؟

فدرالیسم

تعریف فدرالیسم: فدرالیسم ترتیبی است مبتنی و مندرج در قانون اساسی که بر پایه آن قدرت بین یک حکومت مرکزی با اختیارات ملی و حکومت‌های محلی تابع آن با نمایندگی و مسئولیت محلی، تقسیم می‌شود. در نظام‌های فدرال، برخی از زمینه‌های حکومتی، مانند سیاست خارجی، دفاع ملی و سیاست اقتصادی، تحت اتوریته حکومت مرکزی قرار دارد و برخی دیگر، از قبیل آموزش، برقراری نظم و استفاده از اراضی، در اختیار حکومت‌های محلی. در میان نظام‌های فدرال می‌توان به هند، استرالیا، آمریکا، آلمان، برزیل و کانادا به عنوان مثال اشاره کرد.

مقایسه نظام‌های فدرال با متمرکز و کنفدرال

تفاوت‌های کلیدی در میان این سه نظام عبارتند از:

در نظام‌های متمرکز، حکومت‌های محلی تحت اتوریته عالی و غایی حکومت مرکزی قرار داشته، هر گاه مرکز صلاح ببیند می‌توان حکومت‌های محلی را تغییر داده و یا ملغی کند. برخلاف نظام‌های متمرکز، موجودیت و اختیارات حکومت‌های محلی در نظام‌های فدرال مستقل از حکومت مرکزی و اراده آن می‌باشد.

در نظام‌های کنفدرال، ایالات/دولت‌های تشکیل‌دهنده کنفدراسیون از حاکمیت ملی منحصر به

خود برخوردار بوده و هر آنگاه که صلاح بدانند می‌توانند از اتحادیه کناره‌گیری کنند. در عوض، ایالت در نظام‌های فدرال تنها از حاکمیتی ناکامل به‌رمنند بوده و بدون رضایت اتحادیه نمی‌توانند به دلخواه از آن کناره‌گیری کنند. بنابراین، اتحادیه کنفدرال مجموعه‌ای سست‌تر از اتحادیه فدرال بوده و با سهولت بیشتری می‌تواند به سمت فروپاشی برود.

امتیازهای نظام‌های فدرال

فدرالیسم مردم‌سالاری را در یک حوزه جغرافیایی گسترده ممکن می‌سازد: با به وجود آمدن حکومت‌های محلی خارج از کنترل حکومت مرکزی در قالب فدرالیسم، این حکومت‌ها مسئولیت بیشتری را در قبال امورات محلی خود بر عهده می‌گیرند. کنترل محلی امور هم به نفع مردم‌سالاری است چرا که تصمیم‌گیری را هر چه بیشتر به مردم نزدیک می‌کند.

این خصوصیت فدرالیسم به ویژه در چارچوب کشورهای وسیع مفید واقع می‌شود، چرا که با انتقال بخشی از قدرت به حوزه محلی و نزدیک کردن فرایند تصمیم‌گیری به مردم در اقصی نقاط قلمرو گسترده جغرافیایی چنین سرزمین‌هایی، از بیگانه شدن مردم از قدرت مرکزی در نقاط دورافتاده جلوگیری بعمل می‌آورد. بنابراین، فدرالیسم در کشورهای با قلمرو جغرافیایی گسترده به توسعه مردم‌سالاری و پویایی آن کمک می‌کند.

یکی دیگر از فواید فدرالیسم در کشورهای گسترده این است که حکومت‌های محلی بهتر می‌توانند آداب و رسوم و نیازها و اولویت‌های محلی را درک کرده و در سیاست‌گذاری‌های خود مد نظر قرار دهند. در حالی که در نظام‌های متمرکز این امکان وجود دارد که سیاستی، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌ها و اولویت‌های محلی، به صورت یکسان در همه سطوح حکومتی و در همه نقاط کشور اجرا شود.

با پخش قدرت سیاسی، فدرالیسم از آزادی پاسداری می‌کند: فدرالیسم حداقل از دو راه از آزادی سیاسی و فردی محافظت می‌کند:

با تضمین ممانعت از تمرکز بیش از اندازه قدرت در دستان یک نهاد مرکزی یا یک گروه واحد متشکل از افرادی مشخص، فدرالیسم مهار و ترازوی مضاعف در برابر تمرکز قدرت در حکومت مرکزی ایجاد می‌کند.

فدرالیسم تعدد نقاط دسترسی شهروندان به قدرت سیاسی را نهادینه می‌کند.

فدرالیسم تکثرگرایی سیاسی را ارتقاء می‌دهد: با پخش قدرت در سطوح منطقه‌ای و ایالتی و استانی و هموار کردن راه برای سیاست منطقه‌ای و اداره امور محلی در سطح محلی، فدرالیسم به برآمدن طیف متکثری از گروه‌ها و برنامه‌های سیاسی و وارد شدن آنها به عرصه سیاست منتهی می‌شود و از این راه، تکثرگرایی سیاسی را ارتقاء می‌دهد. بدین ترتیب، عرصه سیاست به روی افراد و گروه‌های جدید باز شده و حس کارآیی سیاسی را در آنها افزایش می‌دهد.

فدرالیسم آزمایش در سیاست‌گذاری عمومی را ممکن می‌سازد: در این راستا، هر یک از استان‌ها و ایالت‌های تشکیل‌دهنده نظام فدرال به نوبه خود به آزمایشگاهی برای آزمودن سیاست‌های نوین تبدیل شده و در صورت موفقیت‌آمیز بودن، هر یک از سیاست‌های فوق را می‌توان به دیگر مناطق نیز بسط داد.

فدرالیسم انتخاب شهروندی را ارتقاء می‌دهد: بجای آنکه همه مردم در همه مناطق مجبور باشند تا تحت یک سلسله سیاست‌های ملی زندگی کنند، فدرالیسم، با ارتقاء دادن به انتخاب‌های محلی، این امکان را به میان می‌آورد تا هر منطقه‌ای مطابق با نیازهای خود دست به کار تدوین و به اجرا گذاشتن سیاست‌های خاص خود شود.

فدرالیسم کارآیی را ارتقاء می‌دهد: اگرچه فدرالیسم الزاما به بازتولید تکراری نهادهای حکومتی ملی در سطوح محلی می‌انجامد، ولی با امکان دادن به حکومت‌های محلی برای پاسخ دادن به نیازهای زیر، بهره‌وری استفاده از منابع را نیز افزایش می‌دهد:

تصمیم‌گیری سریع‌تر: با توجه به ابعاد جغرافیایی و جمعیتی تحت کنترل و مسئولیت آن، حکومت مرکزی ممکن است در برخی موارد معطوف به نیازها و اولویت‌های محلی از خود آن کارایی را در تصمیم‌گیری که از حکومت‌های محلی می‌توان انتظار داشت، نشان ندهد.

استفاده از منابع بر اساس اولویت‌ها و نیازهای محلی: چنین استفاده‌ای در قالب فدرالیسم، جای سیاست «یک اندازه برای همه» (one size fits all) را خواهد گرفت.

کاستی‌های فدرالیسم

فدرالیسم می‌تواند وتوی اولویت‌های ملی را ممکن سازد: حکومت‌های محلی ممکن است در زمینه‌هایی که در اختیار آنها و تحت حاکمیت سیاسی و اداری آنها قرار دارد، اولویت‌ها و نیازهای مبرم ملی را نادیده بگیرند. به عنوان نمونه، ممکن است حکومت ملی این گونه تشخیص بدهد که معیارهای آموزشی عالی ملی و برنامه‌های آموزشی قوی برای ارتقاء رفاه در سطح ملی لازم باشد ولی حکومت‌های محلی در عوض یا چنین اراده‌ای از خود نشان ندهند و یا از تخصیص امکانات لازم برای رسیدن به معیارهایی اینچنین برنیآیند.

فدرالیسم می‌تواند به رفتار نابرابر در قبال شهروندان ایالات مختلف منجر شود: رفتار نابرابر در قبال شهروندان در مناطق مختلف در یک نظام فدرال، ممکن است یکی دیگر از نقص‌های چنین نظام‌هایی تلقی گردد. مثلا در زمینه‌هایی چون تأمین رفاه با تکیه بر امکانات دولتی، حکومت‌های محلی ممکن است با اختیار کردن معیارهایی متفاوت با آنچه یک حکومت غیرفدرال ممکن است در سطح ملی برقرار سازد، برخی از اقشار و شهروندان و گروه‌های شهروندی را از دسترسی به برخی از امکانات رفاهی محروم سازد. از دیدگاه تاریخی، چنین رفتاری در چارچوب نظام‌های فدرال در برخی موارد به اعمال بی‌پروای تبعیض از سوی اکثریت ساکن یک ایالت یا منطقه بر علیه اقلیت‌های ساکن منتهی شده است.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چه چیزی نظام‌های فدرال را از نظام‌های کنفدرال و متمرکز متمایز می‌کند؟
۲. امتیازها و نقص‌های فدرالیسم کدام‌ها هستند؟
۳. چه نوع جامعه‌ای ممکن است بیشترین منفعت را از یک نظام فدرال ببرد؟
۴. چگونه فدرالیسم می‌تواند به ارتقاء و بسط آزادی و مردم‌سالاری منتهی شود؟

نظام‌های قضایی

هر جامعه‌ای به مقرراتی مقتدر برای اداره خود نیاز دارد. بدون ضوابط رفتاری و قواعد بازی و جاری کردن و لازم‌الاجرا داشتن آنها، نظم اجتماعی به سوی هرج و مرج خواهد رفت. ارسطو در بیانی مشهور گفته بود که افراد بشر اگر جدا از یک نظام «قانون و عدالت» باشند «بدترین حیوانات» اند و اگر تابع قانون و عدالت باشند، «بهترین حیوانات» خواهند بود.

نهادهایی که مقررات حقوقی/قانونی (قانون) را تشخیص داده و اعمال می‌کنند، تحت عنوان نظام‌های قضایی شناخته شده‌اند؛ مردم‌سالاری، همانند دیگر نظام‌های حکومتی، از طریق همین نظام‌های قضایی است که نظم را برقرار کرده و تمدن را حفظ می‌کنند. نظام‌های قضایی مرکب از دادگاه‌ها و نهادهای وابسته می‌باشند. وظیفه اولیه قضات و مسئولین مشابهی که اداره امور قضایی را بر عهده دارند، اعمال قانون به مواردی است که به نزد آنها انتقال داده می‌شود. اینچنین است که همه مردم‌سالاری‌ها، به طرق مختلف، در راه دستیابی به حکومت قانون تلاش می‌کنند.

اختیارات دادگاه‌ها بنا به نوع نظام قضایی مورد نظر، با یکدیگر متفاوتند. در برخی از نظام‌های قضایی، هر دادگاهی، و یا در برخی دیگر دادگاهی که بدین منظور شکل گرفته باشد، از اختیارات لازم برای بررسی وفق قوانین موضوعه با قانون اساسی و در صورت لزوم تصمیم‌گیری برای ابطال قوانینی که با قانون اساسی وفق ندارند، برخوردارند. در ایالات متحده آمریکا، و تا زمانی که کنگره این کشور قانونی را تغییر نداده باشد و یا متمم و مکملی به قانون اساسی آن اضافه نشده باشد، هر دادگاهی حق دارد تا عدم تناقض یک قانون با قانون اساسی را بررسی کرده و در مورد آن تصمیم بگیرد، با توجه به این نکته که تشخیص دیوان عالی آمریکا است که در این زمینه فصل‌الخطاب محسوب می‌گردد.

ساختار و اختیارات آنها هر چه باشد، نظام‌های قضایی مردم‌سالاری‌ها نقشی کلیدی در تسهیل کارکرد مسالمت‌آمیز مردم‌سالاری در یک چارچوب قانونی و حقوقی که هدف‌اش اعمال برابر عدالت بر همه تحت حکومت قانون است، ایفا می‌کنند.

کارکردهای نظام‌های قضایی

نظام‌های قضایی تمامی یا برخی از کارکردهای زیر را بجا می‌آورند:

اعمال مجازات‌های قانونی در قبال آنهایی که قانون را زیر پا نهاده‌اند: تشخیص مجرم یا بی‌گناه بودن آنهایی که متهم به قانون‌شکنی شده‌اند و نیز، در صورت لزوم، اعمال مجازات‌های قانونی نظیر زندان یا جریمه در قبال متهمین، از وظایف دادگاه‌ها بشمار می‌روند.

امکان مهار اشتباه قضایی: نظام‌های قضایی مدرن مردم‌سالار مرکب از یک ساختار سلسله‌مراتبی دادرسی هستند که در آن احکام صادره از سوی دادرهای عمومی (lower courts) در دادگاه‌های عالی (higher courts) قابل استیناف می‌باشند. در برخی از نظام‌های دادرسی، دادگاه‌های استیناف صلاحیت رسیدگی به همه دعوی، اعم از جنایی یا مدنی، را دارند؛ در برخ دیگر، برای رسیدگی به هر یک از این موارد، جنایی، مدنی یا مربوط به قانون اساسی، یک دادگاه ویژه استیناف وجود دارد. حق

استیناف از ویژگی‌های نظام‌های قضایی مدرن برای به وجود آوردن امکان بازبینی احکام و در صورت لزوم جبران خطاهای قضایی تشخیص داده شده، می‌باشد.

حل و فصل دعاوی بین طرفین دعوا: در پرونده‌های غیرجنایی، معروف به پرونده‌های مدنی، دادگاه‌ها مجامعی هستند برای حل اختلاف طرفین دعاوی در مواردی شبیه مصدومیت‌های بدنی و شخصی، نقض قرارداد، و دعاوی از این قبیل.

نظارت و مدیریت جاری ساختن برخی تصمیم‌های قانونی: در برخی موارد، دادگاه‌های می‌توانند احکام قضایی را رأساً اعمال کنند. بدین معنی که به عنوان مثال اگر تخلفی از نهادی سر زده باشد، دادگاه‌های ذی صلاح می‌توانند بر فرآیند اجابت نهاد مورد نظر با حکم صادره، نظارت داشته باشند.

وضع قانون: گاهی اوقات، و به ویژه در نظام‌های قضایی معروف به قانون کامان (کامان لاء) در مقایسه با نظام‌های معروف به قانون مدنی که در این موارد می‌توانند دنباله‌روی نظام کامان نیز باشند، دادگاه‌ها، بواسطه اجباری بودن حکم صادره از سوی ایشان، رأساً به وضع قانون اقدام می‌ورزند.

در نظام‌های کامان لاء، دادگاه‌های در رسیدگی به پرونده‌های مدنی (غیرجنایی)، مقررات و اصولی را که پیش‌تر در موارد مشابه اعمال شده بودند، مد نظر قرار می‌دهند. در برخی موارد، این موضوع حتی در پرونده‌های جنایی نیز صدق می‌کند. در برخی موارد، احکام صادره جدید بوده و جنبه قانونی و اجباری پیدا کرده و در موارد مشابه بعدی نیز به کار بسته خواهند شد. لازم‌الاتباع بودن احکام سابق در دعاوی مشابه جدید، اصطلاحاً stare decisis به معنی وحدت رویه (let the precedent stand) خوانده می‌شود.

از دیدگاه سنتی، دادگاه‌ها در قالب نظام‌های قانون مدنی از چنین اختیاری برخوردار نبوده و می‌بایست اکیداً منطبق با قانون موضوعه عمل کنند. با این حال و بنا بر مطالعات انجام شده در باب کارکرد دادگاه‌ها در چارچوب نظام‌های مبتنی بر قانون مدنی، اینطور به نظر می‌رسد که این دادگاه‌ها، در برخی موارد، اصل وحدت رویه را سرمشق دادرسی خود قرار می‌دهند.

تفسیر قوانین موضوعه و قانون اساسی: از دیدگاه تاریخی، دیوان عالی آمریکا از جمله نخستین دادگاه‌هایی بود که اختیار ابطال یک قانون ناقض قانون اساسی، به آن تفویض شد. «دیوان عالی آمریکا، در پرونده ماربوری مقابل مدیسون (۱۸۰۳)، از اختیارات تفویض شده استفاده کرد تا از حق تشخیص این که مصوبه‌ای ناقض قانون اساسی هست یا خیر و در صورت ناقض بودن آن را باطل اعلام کند، برخوردار گردد. یک قانون زمانی مغایر با قانون اساسی شناخته می‌شود که ناقض حقوقی باشد که از سوی قانون اساسی برای مردم تضمین شده» باشد [تارنمای رسمی وزارت امور خارجه آمریکا] (پیش از تصویب قانون اساسی آمریکا در ۱۷۸۷، یک تعداد از دادگاه‌های ایالتی در ایالات تازه به استقلال رسیده، بر پایه قوانین اساسی ایالتی خود، برخی از قوانین را ناقض قانون اساسی اعلام کردند).

چنین اختیاری را اصطلاحاً «بازبینی قضایی» می‌گویند. با ابطال برخی قوانین موضوعه (وضع شده از سوی قوه مقننه)، دیوان عالی آمریکا در حقیقت قانون اساسی این کشور را قانون برتر و مقدم بر قوانین وضع شده از سوی قوه مقننه اعلام می‌کند.

امروزه، برخی کشورها و از جمله استرالیا، هند، فرانسه، کانادا، آلمان و بعضی از کشورهای آمریکای

لاتین، هر یک به نوعی اصل بازبینی قضایی را اتخاذ کرده‌اند. عرف بازبینی قضایی بدین ترتیب به سایر نظام‌های قضایی در دیگر کشورها در حال گسترش است.

انواع نظام‌های قضایی موجود در مردم‌سالاری‌ها

مردم‌سالاری‌های معاصر امروزه از دو نوع اصلی نظام قضایی برخوردارند؛ نظام حقوق عرفی (common law system) و نظام قانون مدنی (civil law system). نظام حقوق عرفی را می‌توان در انگلستان و در مستعمرات پیشین آن، یعنی در آمریکا و در استرالیا، یافت.

نظام حقوق عرفی و نظام قانون مدنی: تمایز اصلی بین این دو در این است که: نظام‌های حقوق عرفی مبتنی بر تجربه (experience) هستند. این تجربه اساس آن چیزی است که پیشتر تحت اصطلاح وحدت رویه و لازم‌الاتباع بودن احکام صادره سابق در موارد مشابه بعدی، از آن یاد شد.

نظام‌های مبتنی بر قانون مدنی بر اساس نظام‌نامه‌های قانونی (legal codes) به عنوان تجسم حقوقی انسجام منطقی (logical consistency)، پایه‌ریزی شده‌اند.

مقایسه نظام حقوق عرفی و نظام قانون مدنی: به خاطر تفاوت‌های پایه میان این دو نظام قانونی، نظام‌های حقوق عرفی از دیدگاه سنتی خیلی بیش از نظام‌های مبتنی بر قانون مدنی به روی تغییر نشأت گرفته از احکام قضایی باز بوده‌اند.

برعکس، نظام‌های مبتنی بر قانون مدنی بر تطبیق احکام قضایی با نص صریح نظام‌نامه‌ای مدون، تأکید دارند. هنگامی که در نص صرح قانون مشکلی پیش می‌آید، چاره کار در قالب نظام‌های مبتنی بر قانون مدنی در درجه اول در تغییر قانون نهفته است، حال آنکه در چارچوب نظام‌های حقوق عرفی، این «قانون ساخته و پرداخته قاضی» (judge made law) است که فصل‌الخطاب قرار داده می‌شود.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. کارکردهای اصلی نظام‌های قضایی مردم‌سالاری‌ها، چگونه به پویایی آنها کمک می‌کنند؟
۲. «بازبینی قضایی» چیست؟ آیا با مردم‌سالاری مبتنی بر قانون اساسی وفق دارد؟ چرا و چرا نه؟
۳. شما نظام قضایی را با یا بدون اصل بازبینی قضایی ترجیح می‌دهید؟ چرا؟
۴. تفاوت‌های اصلی میان دو نظام حقوق عرفی و قانون مدنی کدامند؟
۵. امتیازها و کاستی‌های هر یک از این دو کدامند؟

شفافیت و پاسخگویی مردم‌سالار

منظور از «شفافیت» این است که شهروند بتواند آنچه را حکومت انجام می‌دهد «ببیند»، یعنی خلاف آنچه که در پشت درهای بسته و در خفا از سوی حکومت ممکن است انجام بگیرد. دسترسی داشتن به انواع داده‌ها و اطلاعات مربوط به حکومت و به سیاست، عمده‌ترین ابزار دستیابی به شفافیت را تشکیل

می دهد.

منظور از «پاسخگویی» این است که شهروند بتواند مسئولین امور عمومی را متناسب با عملکرد آنها، پاداش داده و یا برعکس تنبیه کند. ابزار دستیابی به پاسخگویی شامل برخی از پیش پا افتاده ترین فرآیندهای حکومت مردم سالار و در رأس آنها انتخاب آنهاست که مناصب عمومی را در دست دارند.

شفافیت و پاسخگویی هر دو برای فرآیندهای مردم سالاری از اهمیتی بسزا برخوردار بوده و در رابطه ای تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند. از طریق دسترسی به داده ها و اطلاعات (شفافیت) است که شهروندان می توانند، یا در قالب رأی دهنده و یا به عنوان نمایندگان افکار عمومی، در رابطه با چگونگی رفتار با مسئولین (پاسخگویی) به تصمیم گیری بنشینند. پاسخگویی کامل و دقیق تنها زمانی میسر می گردد که شفافیت کافی در یک نظام سیاسی موجود باشد. تقدیر و سرزنش تنها زمانی می تواند به شکلی عقلانی خطاب به صاحب منصبان اعمال گردد که اطلاعات کافی در باره نحوه عملکرد آنها به شکلی دقیق و بموقع برای دسترسی افکار عمومی موجود باشد.

ابزار دستیابی به شفافیت

- نشر رسمی و غیررسمی: اطلاعات از طریق سخنرانی عمومی و نشر (تبلیغ و آگهی) به نظر افکار عمومی می رسد، از جمله از راه:
 - رسانه های چاپی و الکترونیکی
 - سخنرانی های عمومی صاحب منصبان و افراد عادی
 - نشست های عمومی
 - گردش سینه به سینه اخبار و گفتگوی آزاد در رابطه با مسائل عمومی
 - اینترنت
- امور قانون گذاری: موارد دستیابی به شفافیت در حوزه مقننه از جمله شامل ابزار و نمونه های زیر می شود:

- فاش سازی کامل در رابطه با هزینه های انتخاباتی و لابی گری
- امکان حضور عامه مردم در جلسات بحث و گفتگوی مجلس مقننه و نیز پخش عمومی این جلسات از طریق تلویزیون
- اطلاع رسانی عمومی در رابطه با فرآیندهای قانون گذاری و مقررات معطوف به تصمیم گیری در وضع قوانین
- نشر تمامی آیین های قانون گذاری، صورت جلسه بحث و گفتگوها در مجلس، لوایح قانونی پیشنهادی، صورت جلسه آرای نمایندگان در اجلاس عمومی و در کمیسیون های مجلس از سوی قوه مقننه در اینترنت، روزنامه رسمی و دیگر انتشاراتی که با حمایت مالی حکومت طبع و توزیع می گردند (مانند Hansard در بریتانیا، یا Congressional Record در ایالات متحده آمریکا)

- کنفرانس‌های خبری، سخنرانی‌های عمومی، و بیانیه‌های منتشره از سوی نمایندگان مجلس قانون‌گزار
- امور اجرایی: دستیابی به شفافیت در حوزه اجرایی از جمله شامل ابزار و نمونه‌های زیر می‌شود:
 - ثبت رسمی مقررات پیشنهادی و دیگر موضوعات مربوط به اداره امور عمومی
 - وجود یک فرآیند تنظیم قانونی برای تضمین جلسات بحث عمومی در رابطه با وضع مقررات پیشنهادی از سوی دستگاه‌های اجرایی
 - کنفرانس‌های خبری مسئولین اجرایی
 - تأمین امنیت کارمندانی که در بخش دولتی دست به افشای فساد و قانون‌شکنی‌های مسئولین می‌زنند (قوانین معطوف به امنیت آنهايي که «زنگ خطر» را به صدا درمی‌آورند)
 - انتشار دفتر ثبت لوایح و مقررات پیشنهادی از سوی حکومت و دستگاه اجرایی آن
 - اضافه بر این ابزار، در برخی از نظام‌های مردم‌سالار قوانینی وجود دارند که مسئولین را در صورت ارائه درخواست از سوی شهروندان، مجبور به در دسترس گذاردن پرونده‌هایی می‌کنند که تا به آن زمان رده‌بندی شده بودند (قوانین معطوف به «آزادی اطلاعات»)
 - امور قضایی: دستیابی به شفافیت در حوزه قضایی از جمله شامل ابزار و نمونه‌های زیر می‌شود:
 - صورت‌جلسات دادرسی برای عموم قابل دسترسی است
 - هیأت‌های منصفه مرکب از شهروندان عادی‌اند
 - دادرسی در ملع عام و در برابر دوربین‌های تلویزیونی صورت می‌گیرد
 - انتشار تمامی صورت‌جلسه‌های دادرسی و احکام صادره و تضمین قابل دسترسی بودن آنها در کتابخانه‌ها و روی اینترنت

ابزار دستیابی به پاسخگویی

- اصلی‌ترین ابزار برای مجبور کردن مسئولین به پاسخگو بودن در برابر افکار عمومی، تهدید آنها به از دست دادن مناصب و عزل از قدرت است. با این حال، ابزار دیگری هم برای تضمین پاسخگویی در مردم‌سالاری‌ها موجود است:
- برکناری از قدرت:
 - انتخابات‌ها: رایج‌ترین وسیله برای پاسخگو کردن مسدولین، تهدید آنها به از دست دادن مناصب قدرت از طریق انتخابات است. این مسئولین می‌توانند یا از اعضای قوه مجریه باشند و یا از صفوف قوه مقننه، و در مواردی که چنین امکانی موجود است، از اعضای قوه قضاییه.
 - رأی عدم کفایت (impeachment): آیین معطوف به رأی عدم کفایت یکی دیگر از ابزار رایج برای برکنار کردن مسئولین، از هر شاخه حکومتی که باشند، در صورت متهم تشخیص دادن آنها از سوی نمایندگان مجلس قانون‌گزار، از مناصب قدرت است.
 - برکناری و استعفاء زیر فشار (افکار عمومی): در صورتی که افکار عمومی و رسانه‌ها عرصه را بر مسئولین تنگ کنند، استعفاء از منصب قدرت یکی دیگر از ابزارهای پاسخگو کردن آنها در برابر

مردم را تشکیل می‌دهد. مسئولین غیرمنتخب، به ویژه آنهایی که در مقام‌های سیاسی منصوب شده‌اند، در صورتی که به قانون‌شکنی و یا فساد متهم شده و مجرم شناخته شوند، قابل عزل از سوی مافوق‌های خود هستند. همچنین می‌شود آنها را از طریق افکار عمومی و رسانه‌ها تحت فشار گذاشته و مجبور به کناره‌گیری کرد.

• دادرسی کیفری (criminal proceeding): مقامات منصوب و یا منتخب، در صورت قانون‌شکنی، قابل پیگرد قضایی و کیفری می‌باشند. در صورت مجرم شناخته شدن، مقامات مربوطه را می‌توان برای کناره‌گیری از مناصب خود تحت فشار قرار داد.

• رسوایی عمومی (public disgrace): رسوا کردن مقامات رسمی در صورت بروز رفتاری نادرست از سوی آنها، یکی دیگر از ابزارهای پاسخگو کردن آنها و تنبیه ایشان و تخریب شهرت و اعتبارشان در برابر افکار عمومی است. رسوایی عمومی به عنوان عاملی بازدارنده برای دیگر مقامات عمل کرده، به تحکیم معیارهای اخلاقی در عرصه عمومی کمک می‌کند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. منظور از «شفافیت» در قالب حکومت مردم‌سالار چیست؟ چگونه می‌توان حکومت را شفاف‌تر کرد؟

۲. منظور از «پاسخگویی» در قالب حکومت مردم‌سالار چیست؟

۳. به چه دلیل شفافیت و پاسخگویی در کارکرد مردم‌سالاری از اهمیت مهمی برخوردارند؟

۴. برای ارتقاء پاسخگویی سیاسی، از شهروندان چه کاری ساخته است؟

۵. شهروندان چگونه می‌توانند با استفاده از ابزارهای شفافیت سیاسی، بر میزان و کارایی نظارت خود

بر عملکرد حکومت مردم‌سالار بیافزایند؟



فرایندهای سیاسی مردم‌سالاری

احزاب سیاسی

تعریف احزاب سیاسی

احزاب سیاسی انجمن‌هایی هستند متشکل از افرادی همفکر که بر پایه مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورها دست به کار تدوین نظریات خود در باب سیاست‌گذاری در عرصه عمومی شده، موضعی را که از انسجام فلسفی برخوردارند در این رابطه به افکار عمومی ارائه داده و ارتقاء می‌دهند. احزاب سیاسی راهکارهایی را در قالب سیاست‌های پیشنهادی خود در ارتباط با نگرانی‌ها و موضوعات و مشکلات عمومی عرضه می‌کنند. آنها حمایت خویش را از نامزدهایی در چارچوب انتخابات‌ها و برای دستیابی به مناصب عمومی، اعلام می‌دارند. احزاب سیاسی سازمان‌هایی هستند که از طریق رقابت‌های انتخاباتی در پی دست یافتن به قدرت و اعمال آن می‌باشند. برخی از دانشجویان سیاست، احزاب سیاسی را در مرکز مردم‌سالاری قرار می‌دهند. از این دیدگاه، مردم‌سالاری مدرن حول رقابت انتخاباتی میان احزاب سیاسی و تلاش آنها برای رسیدن به قدرت می‌گردد. بنا بر این تعریف، نظامی سیاسی که حول یک سامانه تک‌حزبی می‌چرخد را نمی‌توان مردم‌سالاری نامید.

به احزاب سیاسی تحت سه زاویه می‌توان نگاه کرد. یک نگاه این است که احزاب سیاسی را مجموعه‌هایی بدانیم که در قالب دستگاه قانون‌گزار شکل گرفته و موجودیت پیدا می‌کنند. نگاه دیگر این است که احزاب سیاسی، سازمان‌هایی هستند رسمی که دامنه ساختاری‌شان فراتر از دستگاه قانون‌گزار رفته و موجودیت آنها را به تمام جامعه بسط می‌دهد. نگاه سوم هم این است که احزاب سیاسی شامل

توده‌های شهروندی می‌شوند، توده‌ها و شهروندانی که هویت (سیاسی و اجتماعی) خود را، به معنی عام و اجتماعی کلمه، در قالب عضویت در این گونه سازمان‌ها جستجو می‌کنند.

کارکردهای احزاب سیاسی

احزاب سیاسی از عناصر مهم تشکیل‌دهنده نظام‌های مدرن سیاسی مردم‌سالار می‌باشند. بدون احزاب سیاسی، مشکل بتوان تصور کرد چگونه توده‌های میلیونی شهروندانی که گاه در سرزمینی بسیار گسترده در کنار یکدیگر سکنی گزیده‌اند، بتوانند به شکلی کارآمد و مؤثر خود را سازماندهی کنند. برخی از کارکردهایی که احزاب سیاسی می‌توانند در نظام‌های سیاسی مدرن مردم‌سالار تماماً یا بعضاً به عهده بگیرند، شامل موارد زیر می‌شوند:

جمع‌آوری افکار عمومی از طریق ارائه یک سلسله دیدگاه‌های منسجم در رابطه با موضوعات عمومی به منظور تشویق و فراهم آوردن شرایط لازم برای اینکه علاقه عمومی به این موضوعات بتواند خود را به صورتی سازماندهی شده بیان داشته، زمینه برای به وجود آوردن ائتلافی از دیدگاه‌های همسو آماده گردد.

یاری‌رسانی به تدوین و بیان دستور کار عمومی (public agenda) به عنوان دستورالعملی پیشنهادی معطوف به اهمّ موضوعاتی که نگرانی عموم بر آنها متمرکز شده است.

استخدام رهبران عمومی (public leaders) از طریق ارائه فرصت‌هایی برای کسب قدرت از راه دستیابی به مناصب عمومی اداره حکومت.

معرفی نامزدهایی برای مناصب عمومی و، در برخی از نظام‌های انتخاباتی، ارائه فهرست‌های رسمی نامزدهای انتخاباتی به رأی‌دهندگان.

هدایت پویش‌های انتخاباتی با هدف عرضه برنامه‌هایی معطوف به نگرانی‌ها، مشکلات و موضوعات مورد نظر مردم.

یاری‌رسانی به رأی‌دهندگان از طریق شناسایی و معرفی آن دسته از نامزدهایی که به نگرانی‌های مردم نزدیکی بیشتری داشته و بدین وسیله، تسهیل نمایندگی و بازتاب اراده و افکار رأی‌دهندگان، آنچنان که از نتایج آراء آنها نمایان می‌شود.

عمل کردن به عنوان نقطه اتصال میان قدرت و مردم و، از این راه، تدارک ابزاری برای هر چه بیشتر پاسخگو کردن قدرت از طریق راهکارهای انتخاباتی.

تدارک ابزاری برای سازماندهی حکومت و انسجام میان قوای حکومتی.

کنترل شاخه اجرایی حکومت از طریق مقام‌های انتخاب‌شده.

تدوین لوایح قانونی برنامه‌ریزی‌شده برای به اجرا گذاشتن سیاست‌های عمومی پیشنهادی احزاب. هدف از ارائه چنین برنامه‌هایی، مطلع ساختن رأی‌دهندگان و جلب حمایت آنها در زمان انتخابات‌ها و تحکیم انسجام هر چه بیشتر عرصه شهروندی است.

تدارک چارچوبی برای اعضای دستگاه قانون‌گزار برای هدایت و پیشبرد کاهای روزمه خود و ارائه برنامه‌های خود به افکار عمومی.

به وجود آوردن حس تعلق و همبستگی میان اعضا و آنهایی که خود را همفکر ایشان می‌دانند. یاری رساندن عملی به آن اعضای که به چنین کمکی نیاز دارند.

انواع احزاب سیاسی

احزاب سیاسی اغلب با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری دارند. احزاب سیاسی می‌توانند به سه شکل ظاهر شوند: یا در قالب یک حزب مقننه (legislative party)، یا در شکل سازمانی یک ساختار حزبی رسمی، و یا در لوای تشکیلاتی با عضویت توده‌ای. دو حزب سیاسی الزاماً خصوصیات یکسانی ندارند. به عنوان نمونه:

برخی احزاب از سازماندهی عضویت محور نسبتاً سفت و سختی برخوردارند و در چنین چارچوبی به اعضای خود یک مجموعه امتیازهای اجتماعی ملموس که فراتر از کارکردهای سنتی و متعارف حزبی‌اند - معرفی نامزدهای انتخاباتی، هدایت پویش‌های انتخاباتی، تدوین برنامه‌های حزبی و انتخاباتی - اختصاص می‌دهند.

در میان امتیازهای اختصاص داده شده به اعضاء حزب، می‌توان به تدارک اماکنی برای گردهمایی آنها و برقراری روابط اجتماعی تنگاتنگ میان آنها اشاره کرد.

چنین احزابی معمولاً بر پایه پیوندهای نیرومند عقیدتی میان اعضای خود استوارند. اعضای چنین احزابی می‌توانند کارت شناسایی و عضویت حزبی با خود حمل کنند.

برخی دیگر از احزاب سیاسی هستند که از ساختاری سست و شل‌تر برخوردار بوده، بر پایه گروه کوچکی از طرفداران و سخنگویان که بیانگر مخرج مشترک حداقلی پیروان حزبی‌اند، بنا شده‌اند. پیروان چنین احزابی سازماندهی شده نیستند و می‌توانند، در رابطه با این یا آن موضوع، از این حزب به آن حزب تغییر موضع دهند. چنین احزابی معمولاً بر اساس ائتلافی متشکل از گروه‌های متکثر و مبتنی بر یک سلسله باورهای خاص در مقطعی بخصوص، شکل می‌گیرند.

نظام‌های حزبی

احزاب معمولاً در قالب یک نظام حزبی به وجود می‌آیند. ذات یک نظام حزبی بستگی به نوع نظام انتخاباتی موجود در یک نظام سیاسی دارد.

مثلاً نظام‌های پارلمانی معمولاً دارای احزابی هستند که از انسجام درونی سفتی برخوردارند؛ انضباط میان اعضای که از سوی این احزاب به نمایندگی مجلس مقننه رسیده‌اند زیاد است، بدین معنی که اگر در رأی‌گیری روی موضوعات کلیدی از آراء حزبی سرپیچی کنند می‌توانند عضویت خود در حزب مذکور را از دست بدهند. در این صورت، رهبران حزبی از نامزد کردن چنین اعضای در دور بعدی انتخابات خودداری کرده و اینان بدین ترتیب نه تنها عضویت حزبی که کرسی نمایندگی خود را نیز می‌توانند از دست بدهند. پیروی از دیدگاه‌های حزبی در نظام‌های پارلمانی از اهمیت خاصی برخوردار است، چرا که بدون چنین انضباتی میان اعضاء، کابینه سقوط کرده و نظام سیاسی می‌تواند ثبات خود را

از دست بدهد.

نظام‌های مبتنی بر تقسیم قدرت، خاصه در کشورهای گسترده و برخوردار از یک نظام سیاسی بسیار متکثر، همانند نظام‌های پارلمانی که پیشتر بدانها اشاره شد، به انطباق حزبی میان اعضاء و نمایندگان احزاب مختلف موجود در دستگاه مقننه نیاز ندارند و به همین دلیل نیز در چنین تشکیلاتی از ساختاری حزبی با پیوندهایی چنان سفت خبری نیست. بنابراین، اگر اعضاء با انطباق یک بلوک حزبی نیز رأی ندهند، کابینه دولت سقوط نمی‌کند. علاوه بر این، در جوامع ناهمگون گسترده مانند آمریکا، احزاب سیاسی، برای جذب حمایت حداکثری گروه‌های اجتماعی، مجبورند ساختاری سُست داشته باشند.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. حزب سیاسی چیست؟

۲. اصلی‌ترین نقش‌هایی که از سوی احزاب سیاسی در یک نظام مردم‌سالار ایفا می‌شوند، کدامند؟

۳. آیا حاکمیت احزاب سیاسی با خود مخاطراتی را نیز دربردارد؟ اگر چنین است، این مخاطرات

کدامند؟

۴. احزاب سیاسی چه تفاوت‌هایی با یکدیگر در قالب نظام‌های سیاسی و حکومتی مختلف، همچون

دو نظام پارلمانی و مبتنی بر تقسیم قدرت، دارند؟

گروه‌های فشار

گروه‌های فشار انجمن‌هایی هستند مرکب از افراد یا سازمان‌هایی که گرد هم آمده‌اند تا از طریق فشار آوردن به حکومت و تأثیر گذاشتن بر سیاست‌گذاری در عرصه عمومی، برخی منافع را برای خود و اعضاء خود و یا برای جامعه ارتقاء دهند. در حالی که نمایندگان منتخب رأی‌دهندگان یک نوع از وکالت آنها را تشکیل می‌دهند، گروه‌های فشار را می‌توان نوع دیگری از وکالت رأی‌دهندگان محسوب کرد. بسیاری از گروه‌های فشار محلی بوده و خاستگاه اجتماعی آنان و موکلین‌شان نیز در یک حیطه جغرافیایی تعریف شده یافت می‌شوند. گروه‌های فشار زیاد دیگری هم هستند که خاستگاه اجتماعی‌شان در سطح جامعه پخش است. این خاستگاه‌های اجتماعی حامی متشکل از افراد و گروه‌هایی هستند که یا مشاغل مشابهی دارند و یا گرد یک دغدغه اجتماعی خاص و مشترک در قالب یک گروه فشار مشخص که ارتقاءدهنده دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی آنان می‌باشد، جمع شده‌اند. چنین کالتی که در گروه‌های فشار تجسم می‌یابد، تحت عنوان «نماینده‌گی کاربردی» (functional representation) شناخته شده است.

گروه‌های فشار و جوامع آزاد

موجودیت گروه‌های فشار معلول آزادی است که در جوامع مردم‌سالار لیبرال یافت می‌شود،

جوامعی که در آنها، آزادی انجمن از عناصر اولیه تشکیل‌دهنده مردم‌سالاری محسوب می‌گردد.

از آنجا که موجودیت این گروه‌ها نشان از آزاد بودن جوامع متبوع آنها دارد، گروه‌های فشار را «تجسم مردم‌سالاری» (the embodiment of democracy) نامیده‌اند. افراد آزاد از دیدگاه‌های متفاوتی برخوردارند و از همین جهت نیز گرایش به انجمن کردن با آنهايي دارند که از افکار و دیدگاه‌های مشابهی دفاع می‌کنند.

به همین دلیل نیز، گروه‌های فشار را «تهدیدی برای مردم‌سالاری» خطاب کرده‌اند. چرا که، به دلایلی که گفته شد، گروه‌های فشار منافع خاص گروه و اعضاء خود را ارتقاء می‌دهند و نه لزوماً منافع عام جامعه را. به همین دلیل، این تهدید وجود دارد که گروه‌های فشار، با ارتقاء دادن منافع خاص خود به ضرر منافع عام جامعه، اساس مردم‌سالاری را که در برابری همه اعضاء جامعه خلاصه می‌شود، به خطر بیاندازند.

انواع گروه‌های فشار

گروه‌های فشار را می‌توان بر اساس ماهیت عضوگیری در آنها و نیز مقاصد دنبال‌شده از سوی هر یک از آنها، از یکدیگر تمایز داد.

عضوگیری: برخی گروه‌های فشار، تشکیلاتی هستند مرکب از سازمان‌های مختلف، همانند اتحادیه‌های کاری و صنعتی؛ برخی دیگر مرکب از افراد مختلف می‌باشند، افرادی که حول دغدغه‌ها، ارزش‌ها و یا عقاید مشترک سنی، جنسیتی، کاری، سیاسی و غیره گرد هم آمده‌اند. مقاصد: مقاصد گروه‌های فشار را می‌توان معمولاً بر این اساس از یکدیگر تمیز داد که یا بازتاب‌دهنده منافع قشر خاصی از جامعه‌اند و یا خود را تبلوردهنده منافع عام جامعه در کلیت آن می‌دانند. آنهايي که تبلوردهنده منافع گروه خاصی از جامعه می‌باشند مدام داعی این را دارند که منفعی که از آن دفاع می‌کنند با منافع جامعه همسو و همخوان است، داعیه‌ای که می‌تواند درست باشد یا نباشد. همین استدلال برای آن دسته از گروه‌های فشار که داعی دفاع از منفعت عام را دارند نیز تصدیق می‌کند. هیچ گروهی، هر چقدر هم خوش‌نیت باشد، نمی‌تواند ادعا کند که منافع گروهی‌اش الزاماً و همواره با منفعت عام یکی است.

گروه‌های فشار مبتنی بر «منافع خاص»: یکی از انواع گروه‌های فشار، آن دسته از گروه‌هایی هستند که از منافع قشر خاصی در جامعه دفاع می‌کنند (مانند اتحادیه‌های صنفی، کاری، تجاری، معلمان، بازنشستگان، و انواع دیگر گروه‌های خاص اجتماعی). تقریباً همه افراد جامعه عضو حداقل یکی از این گروه‌ها می‌باشند، اگرچه هیچ یک از گروه‌های فوق نمی‌تواند چنین ادعا کند که منافع یک قشر خاص را به نحوی یکسان با گروه‌های دیگر نمایندگی می‌کند. به عنوان مثال، تنگدستان همواره آن قشر اجتماعی را تشکیل می‌دهند که از دیگر اقشار اجتماعی از نمایندگی کمتری برخوردارند.

گروه‌های فشار مبتنی بر «منافع عام»: نوع دیگر گروه‌های فشار، آنهايي هستند که مدعی نمایندگی و دفاع از منفعت عام کلیت جامعه و نه فقط بخشی از آن می‌باشند.

این گروه‌ها معمولاً تحت عنوان «گروه فشار مبتنی بر منفعت عام» (public interest groups) شناخته شده‌اند. اعضای آنها مدعی‌اند که مقاصد دنبال‌شده از سوی گروه‌های متبوع‌شان، بازتاب‌دهنده منفعت

کل جامعه است. از انواع این مقاصد مبتنی بر منفعت عام می‌توان به دفاع از محیط زیست، ارتقاء منافع مصرف‌کنندگان، و یا دفاع از اصلاحات سیاسی و غیره اشاره کرد. اینکچنین گروه‌های مدعی‌اند مقاصد دنبال‌شده از سوی سازمان‌های متبوع آنان نمایانگر منفعت عام است، الزاما به معنی درستی چنین ادعای نیست.

کارکردها و فعالیت‌های گروه‌های فشار

گروه‌های فشار مدافع نظریات خاصی هستند و در این راستا پیشنهادهایی کرده و از اتخاذ سیاست‌های خاصی که همسو با منافع خود تشخیص می‌دهند، دفاع می‌کنند. از این طریق، فعالیت آنها قدمی است در راه اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی افکار عمومی در باره موضوعات، نگرانی‌ها و مشکلات اجتماعی و نیز سیاست‌های عمومی اتخاذ‌شده از سوی حکومت.

برای ارتقاء منافع موکلین خود، گروه‌های فشار، به نمایندگی از آنها، با مسئولین امور، چه آنهایی که مسئولیت وضع قوانین را دارند و چه آنهایی که به اجرا درآوردن قوانین بر دوش آنها است، وارد تعامل می‌گردند.

در رابطه با منفعی که دفاع از آنها را بر عهده گرفته‌اند، گروه‌های فشار به آگاهی‌رسانی در قبال مسئولین و نیز افکار عمومی، اقدام می‌ورزند.

در راستای ارتقاء منافع خاص خود، گروه‌های فشار لابی‌گری را به مسئولین پیشنهاد کرده، تلاش می‌کنند تا در وضع قوانین همسو با منافع خود، در عرصه سیاست‌گذاری عمومی تأثیرگذار باشند.

برای ارتقاء منافع اعضا و اقشار تشکیل‌دهنده خاستگاه اجتماعی خود، گروه‌های فشار، با روی آوردن به لابی‌گری و واسطه‌ها و نمایندگانی به نام لابی‌ئیست، با قانون‌گزاران، اعضای دفاتر آنها، و با مسئولین و کارمندان دستگاه‌های دیوانی حکومت، وارد تعامل می‌شوند.

گروه‌های فشار همچنین، با نظارت بر چگونگی وضع قوانین و به اجرا درآوردن آنها، کارآیی این قوانین را مورد سنجش قرار می‌دهند.

گروه‌های فشار، برخی اوقات، با کمک‌های مالی خود به نامزدهای مختلف و نیز رقبای آنها، پا به عرصه انتخاباتی گذاشته و در این عرصه نیز تأثیرگذار می‌شوند.

مردم‌سالاری و گروه‌های فشار

گروه‌های فشار را می‌توان تحت عنوان سازمان‌هایی دید که مردم‌سالاری را به اجرا درمی‌آورند و یا به عنوان تشکل‌هایی که برای مردم‌سالاری تهدیدی محسوب می‌شوند.

گروه‌های فشار به عنوان سازمان‌هایی که مردم‌سالاری را به اجرا درمی‌آورند: آزادی انجمن یکی از ویژگی‌های مردم‌سالاری است؛ یعنی آزادی تشکیل گروه‌هایی مبتنی بر مقاصدی قانونی و از جمله پیشبرد اهدافی همسو با منافع و دیدگاه‌های اعضای هر یک از این گروه‌ها و یا جامعه در کلیت آن. مردم‌سالاری را می‌توان به عنوان عرصه رقابت آزاد این گروه‌ها دید و از این دیدگاه است که هر گونه

تلاشی برای از بین بردن آنها، تلاشی خواهد بود بر علیه خود آزادی. گروه‌های فشار به عنوان تهدیدی برای مردم‌سالاری: ولی، از طرف دیگر: نابرابری: گروه‌های فشار، از آنجا که همه اقشار اجتماعی از نمایندگی برابر برخوردار نیستند، می‌توانند مشکلاتی را برای مردم‌سالاری سبب گردند. بدین ترتیب، گروه‌هایی که از امکانات کافی برخوردارند می‌توانند منافع خود را به ضرر آن دسته از اقشار اجتماعی که از چنین توان مالی و یا سازمانی بهرمنند نیستند، به پیش ببرند.

پول و انتخابات: گروه‌های فشار از یک راه دیگر نیز مردم‌سالاری را با مشکل مواجه می‌کنند، و آن توزیع وسیع پول و حمایت مالی از سوی آنان در شریان‌های مردم‌سالاری و فرآیندهای انتخاباتی آن است. اگر سقفی برای این گونه حمایت‌های مالی در نظر گرفته نشود و تمامی حمایت‌های مالی سیاسی و نحوه به مصرف رسیدن آنها برای عموم مردم فاش نگردد، مشروعیت انتخابات‌های مردم‌سالار می‌تواند از سوی مردم و در سایه این تصور که انتخابات‌ها از سوی برخی افراد و گروه‌های بانفوذ خریداری شده‌اند، شدیداً مخدوش گردد.

گروه‌های فشار و منفعت عام

در تحلیل نهایی، این بر عهده اعضای دستگاه قانون‌گذاری و رأی‌دهندگان است که تضمین‌های لازم را برای جلوگیری از کنترل سیاست‌گذاری در عرصه عمومی به نفع گروه‌های خاص و به ضرر عامه مردم، به وجود بیاورند. بر عهده آنهاست تا از قربانی کردن مداوم منفعت عام در راه منافع گروه‌های خاص، جلوگیری بعمل بیاورد. با این حال، هیچ‌گونه راه حل جادویی برای دستیابی به چنین مهمی، مگر نظارت دقیق و آگاهانه مردم و منتخبین و نمایندگان آنها و رسانه‌های ارتباط جمعی بر عرصه سیاست‌گذاری عمومی و نیز اتکا به وجدان و صداقت مسئولین و نمایندگان مردم، وجود ندارد.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. برخی از انواع گروه‌های فشار کدامند؟
۲. آیا گروه‌های فشار در جوامع آزاد اجتناب‌ناپذیرند؟ چرا یا چرا نه؟
۳. کارکردهای گروه‌های فشار در جوامع مردم‌سالار کدامند؟
۴. تهدیدهای ناشی از گروه‌های فشار کدامند؟ آیا گروه‌های فشار قادرند از طریق اعمال نفوذ بیش از حد خود بر وضع سیاست‌های عمومی، تهدیدی برای مردم‌سالاری محسوب بشوند؟ چرا یا چرا نه؟
۵. آیا گروه‌های فشاری که از منافع عام دفاع می‌کنند از گروه‌هایی که مدافع منافع خاص می‌باشند، برترند؟ آیا می‌توان چنین فرض کرد که گروه‌های مدافع منافع عام الزاماً از منافع عام دفاع می‌کنند؟
۶. آیا هر کسی به گروهی که مدافع منافع وی باشد، دسترسی دارد؟ اگر نه، پیامدهای چنین امری چه می‌تواند باشد؟

رسانه‌های ارتباط جمعی و فرایند مردم‌سالاری

نقش مطبوعات، تلویزیون، رادیو، و اینترنت در مردم‌سالاری

یک ناظر خردمند امور انسانی روزی گفت که، «قدرت به فساد می‌گراید و قدرت مطلق، به فساد مطلق» (لرد هربرت آکتن، قرن ۱۹ میلادی). مردم‌سالاری این حکمت را به راه‌های مختلف از خود کرده است. یکی از راه‌های محدود کردن حکومت، آزاد گذاشتن رسانه‌های ارتباط جمعی در نظارت بر و گزارش دادن به عموم مردم از اعمال آنهاست که قدرت را در اختیار دارند. تهدید افشاگری از سوی رسانه‌ها اغلب به عنوان عاملی بازدارنده در راه خطا در قبال صاحبان قدرت عمل می‌کند. ولی هنگامی که عمل خطا به هر ترتیب صورت می‌گیرد، افشای آن از سوی رسانه‌های و آگاه‌سازی افکار عمومی از این راه، مهم‌ترین پیش‌شرط برای اصلاح آن محسوب می‌شود.

پس از قوای مقننه، مجریه و قضائیه، از رسانه‌ها اغلب به عنوان قوه چهارم یا «شاخه چهارم حکومت» یاد می‌گردد. واقعیت این است که رسانه‌ها برآستی در به صدا درآوردن طبل‌های جنگ، در جلب و بسیج حمایت از اصلاحات سیاسی، برکناری صاحب منصبان از اریکه قدرت و موارد دیگری نظیر اینها، از قدرت بسزایی برخوردارند. ولی برخی رسانه‌ها نیز هستند که درست عمل نکرده، یا با احساسات عامه بازی می‌کنند، یا در اطلاع‌رسانی کاستی از خود نشان می‌دهند و یا اخبار نادرست در اختیار مردم قرار می‌دهند. در نتیجه، و همانطور که مردم نباید بیش از اندازه اعتماد کامل و غیرنقادانه خود را در اختیار نهادهای حکومتی قرار دهند، باید به آنچه از سوی رسانه‌ها نیز منتشر می‌گردد به دیده نقد نگاه کرده و در برابر آن هوشیار بمانند.

در پایان این نکته را نیز یادآور می‌شویم که واژه «رسانه‌ها» یا media در لفظ لاتین، جمع است نه مفرد. «رسانه‌ها» یک واحد منفرد نیست که کارهایی را به انجام می‌رساند. بلکه در مردم‌سالاری‌های توسعه‌یافته، رسانه‌ها یک طیف گسترده و متکثر از منابع خبری، تحلیلی، توضیحی و تفسیری را تشکیل می‌دهند که در بازار آزاد عقاید برای دستیابی به تعداد هر چه بیشتر خوانندگان، مخاطبان، بازدیدکنندگان، بینندگان و شنوندگان، با یکدیگر در رقابتند. حتی مالی که کشوری آفریقایی و یک مردم‌سالاری در حال توسعه است، به عنوان نمونه، از بیش از یکصد ایستگاه رادیویی مستقل برخوردار است.

رسانه‌ها و شفافیت

مردم‌سالاری‌ها، از راه‌های مختلف، تلاش دارند تا از قدرت «مطلق» در نظام‌های سیاسی خود جلوگیری بعمل آورند. یکی از این راه‌ها، تضمین نظارت دقیق بر عملکرد مراکز قدرت و میزان بالای شفافیت در چگونگی هدایت امور عمومی از سوی دولت است. این بدین معناست که پنهان‌کاری در عرصه عمومی باید به حداقل مطلق آن کاهش یابد. امور عمومی باید به نظارت عمومی باز باشد. نمونه‌های مربوطه از جمله شامل موارد زیرند:

- باز بودن آیین دادرسی به نظارت عمومی
- باز بودن فرآیندهای قانون‌گذاری به نظارت عمومی

• باز بودن تحقیق و تفحص در امور عمومی به نظارت عمومی

حلقه اتصال حکومت با عموم

رسانه‌های ارتباط جمعی حلقه اتصال اصلی میان هدایت امور حکومتی و عموم می‌باشند. از طریق رسانه‌هاست که مردم می‌توانند ناظر بر هدایت امور عمومی بودن و آن را تجربه کرده و بدین وسیله به قضاوت خود در باره نحوه عملکرد مسئولین شکل داده و آن را در رأی‌گیری‌ها برای انتخاب مقامات مد نظر قرار دهند.

بودن پوشش کامل خبری امور عمومی، مردم‌سالاری‌ها، یعنی نظام‌هایی که در آن مردم نمی‌توانند خود مستقیماً در شکل‌گیری سیاست‌های عمومی مشارکت داشته باشند، قادر به اداره کارآمد امور نخواهند بود.

برای اینکه مردم‌سالاری معنی پیدا کند، شهروندان باید بتوانند به خوبی از اداره امور آگاه شده و کارآیی مسئولین را مورد قضاوت قرار دهند.

ضرورت استقلال و تکثر رسانه‌ای

رسانه‌ها، برای اینکه در کارکرد خود در شفاف‌سازی هدایت امور عمومی، افشاگری در رابطه با فساد اداری، عدم کارآیی مسئولین، و یا ضعف سیاست‌های عمومی اتخاذ شده از سوی آنان، از کارآمدی لازم برخوردار باشند، باید یک سلسله مشخصات را دارا باشند. اخبار و اطلاعات (information)، پول رایج (currency) مردم‌سالاری است و گردش آزاد آن برای کارکرد سالم مردم‌سالاری ضروری است. از آنجا که رادیو و به ویژه تلویزیون بلاواسطه‌ترین و قوی‌ترین رسانه‌ها هستند، این امر که نه حکومت و نه متحدین آن انحصاری بر مالکیت و بر مدیریت آنها نداشته باشند، از اهمیت بسیاری زیادی برخوردار است. استقلال ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی از قدرت و تضمین مصونیت آنها از کنترل و تهدید حکومتی، برای کارکرد سالم مردم‌سالاری از اهمیت خاصی برخوردار است.

همین ضرورت شامل رسانه‌های چاپی نیز می‌شود. دیدگاه‌های متکثر و منتقد حکومت روز باید بتوانند از طریق روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و مجلات و دیگر رسانه‌های چاپی، آزادانه و با قیمتی معقول در اختیار افکار عمومی قرار بگیرند.

با برخی استثنائات از قبیل پرنوگرافی اطفال (child pornography) و یا اطلاعات طبقه‌بندی شده و محرمانه‌ای که مشمول امنیت ملی می‌شوند، حکومت نباید در یک نظام مردم‌سالار بر محتوای اینترنت کنترل داشته باشد.

حکومت نباید قادر به کنترل و یا ارباب اصحاب رسانه باشد.

قانون باید تضمین‌کننده آزادی نامحدود رسانه‌ها به عنوان ناظران عمومی امور باشد. مثلاً نه حکومت و نه هیچ فردی از عموم مردم نباید بتواند با توسل به قوانین معطوف به افترا و تهمت (libel laws)، ناعادلانه و با تکیه بر تهدید و مجازات، مانع انتشار اخبار از سوی رسانه‌ها شود.

آزادی بیان سیاسی و رسانه‌ای مستلزم آن است که دیدگاه‌های مذهبی و سکولار آزادانه در دسترس عموم قرار گیرند.

مسئولیت شهروندی و رسانه‌ها

شهروندان مردم‌سالار در قبال رسانه‌ها مسئولیت‌هایی دارند. شهروندان موظفند تا با استفاده از رسانه دلخواه خود از امور عمومی آگاهی کسب کنند. شهروندان باید به این واقعیت مهم آگاه باشند که احتمال دستیابی به اطلاعات درست و متعادل و عاری از عقاید و دیدگاه‌های ایدئولوژیک پیش‌ساخته، از طریق منابع متکثر اطلاع‌رسانی بیشتر است تا از راه یک یا چند منبع خبررسانی که معمولاً در اختیار ترویج این یا آن دیدگاه خاص عقیدتی‌اند. شهروندان موظفند تا صدای خود را در برابر هر گونه اقدامی که در جهت خفه کردن و یا ارباب رسانه‌ها صورت می‌پذیرد، به استثنای مواردی که مروج خشونت بوده و یا براندازی مردم‌سالاری را ترویج می‌کنند، بلند کنند.

نقایص رسانه‌ها

رسانه‌ها در مردم‌سالاری عاری از نقایصی نیستند. مجاری رسانه‌ای اعم از چاپی یا تلویزیونی اغلب در بازتاب دادن به رویدادهای خبری بی‌طرفانه عمل نکرده و جانب‌دارانه عمل می‌کنند. متأثر از دیدگاه‌های عقیدتی و سیاسی رسانه مورد نظر، چه چاپی و چه غیره، انتخاب موضوعات مورد پوشش قرار داده شده از سوی آنها اغلب به شیوه‌ای گزینه‌ای صورت می‌گیرد. انعکاس اخبار اغلب سمت‌گیری سیاسی و عقیدتی دارد؛ سرخط خبر در روزنامه‌ها اغلب بیانگر دیدگاه‌های عقیدتی راست یا چپ و جانب‌داری طبقاتی غالب بر رسانه است. اینکه اخبار در کدام قسمت روزنامه بازتاب داده شوند، در صفحه اول یا در لابلای ستون‌های درونی، نیز به نوبه خود بیانگر گزینش عقیدتی در پوشش دادن به رویدادهای اجتماعی و سیاسی است. مجاری رسانه‌ای می‌توانند در معرض فشارهای مالی و سیاسی قرار بگیرند. افراد و گروه‌هایی که در پی پیشبرد منافع خاص خود می‌باشند، با دستیابی به کنترل رسانه‌ها، بجای اطلاع‌رسانی بی‌طرفانه، افکار عمومی را با استفاده از آنها به سوی منافع خود متمایل کنند.

در رابطه با رسانه‌ها

همانقدر که در رابطه با حکومت این حکمت صحت دارد، مردم باید در رابطه با رسانه‌ها نیز همواره این ضرب‌المثل را به یاد داشته باشند که، «بهای آزادی هوشیاری ابدی است».

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. اصلی‌ترین کارکردهای رسانه‌ها در مردم‌سالاری کدامند؟
۲. رسانه‌های کارآمد چگونه می‌توانند شفافیت و پاسخگویی حکومت را افزایش دهند؟ چرا شفافیت و پاسخگویی حکومت برای مردم‌سالاری از اهمیت برخوردار است؟
۳. چرا استقلال و تکثر رسانه‌ای برای مردم‌سالاری ضروری است؟
۴. نقایص رسانه‌ها در چیست و شهروندان از چه راه‌هایی می‌توانند بر این نقایص فائق آیند؟
۵. رابطه میان وظایف مدنی شهروندان و استفاده آنها از رسانه‌ها کدام است؟

افکار عمومی**افکار عمومی چیست؟**

افکار عمومی را نمی‌شود به سادگی تعریف کرد. می‌توان آن را به عنوان «مجموعه افکاری که همه در ارتباط با موضوعات مطرح سیاسی دارند»، تصور کرد. ولی در چنین حالتی، تعریف افکار عمومی بیش از آن گسترده است که بتوان شناخت درستی از آن به دست آورده و یا نقش کارسازی برای اش در حیات عمومی قائل شد. برخی حتی منکر وجود نیروی واحدی تحت عنوان «افکار عمومی» شده‌اند. با این وجود، در مردم‌سالاری‌های امروزی، افکار عمومی بیش از پیش نیرویی در حیات عمومی است و منظور از آن، چپستی و نحوه تفکر عموم مردم، آنچنانکه از سنجش افکار عمومی در ارتباط با موضوعی خاص در یک مقطع زمانی شناخته شده برمی‌آید، می‌باشد.

نقش افکار عمومی در مردم‌سالاری

اینکه افکار عمومی بایست سهمی در مردم‌سالاری ایفا کند، معمولاً امری است پذیرفته شده. اگر قرار باشد که شهروندان نقش مهمی در حکومت ایفا کنند، آنچه فکر می‌کنند باید قاعده‌ها را اهمیت بسزایی برای قانون‌گزاران و تصمیم‌گیران شاخه اجرایی داشته باشد. با این حال، در طی دوهزار سال گذشته، منتقدین مردم‌سالاری، از یونان باستان تا به امروز، نقدهایی را متوجه افکار عمومی و مشکلات ناشی از آن کرده‌اند.

امتیازها و فواید افکار عمومی

افکار عمومی به عنوان نشانگر و شاخص سنجش نگرانی‌های مردم در ارتباط با موضوعات عمومی و لازمه افزایش هشیاری و پنداقدمات حکومتی نسبت به آنها، عمل می‌کند. افکار عمومی تراز است برای اندازه‌گیری رضایت مردم از سیاست‌های عمومی حکومت و کارنامه مقامات منتخب. افکار عمومی وسیله‌ای است برای سنجش اولویت‌ها و ترجیحات مردم در رابطه با انواع لوائح قانونی

پیشنهادی و در نتیجه راهنمایی است برای مقامات منتخب در انتخاب میان سیاست‌های بدیل موجود. افکار عمومی ابزاری است در اختیار منتخبین مردم تا بواسطه آن از افکار رأی‌دهندگان که می‌خواهند نمایندگی‌شان را بر عهده بگیرند، مطلع گردند.

در نظام‌های پارلمانی، گاه از افکار عمومی و سنجش آن توسط حکومت‌های وقت برای تنظیم زمانبندی برگزاری انتخابات مجلس استفاده می‌شود؛ بدین معنی که حکومت‌های وقت در چنین نظام‌هایی زمانی را برای برگزاری انتخابات مجلس انتخاب می‌کنند که بیشترین بحث پیروزی را برای‌شان دربر داشته باشد.

مشکلات و مخاطرات افکار عمومی

بسیاری از افراد و حتی اکثریت آنها ممکن است در رابطه با موضوعات مطرح شده، کوچک‌ترین اطلاعی نداشته باشند.

عموم مردم به طور کلی ممکن است اطلاع درستی از تعداد کثیر موضوعاتی که حکومت در اداره امور کشور با آنها روبرو می‌باشد، نداشته باشند. بنابراین این استدلال منتقدین افکار عمومی نیز وارد است که افکار عمومی نامطلع نمی‌تواند راهنمای درستی برای سیاست‌گزاران و قانون‌گزاران باشد. افکار عمومی را می‌توان با استفاده از رسانه‌های ارتباط جمعی و تبلیغات فریبنده و منفی، دستکاری کرد.

افکار عمومی را می‌توان با استفاده از نظرسنجی‌های سمت‌دار، که نه هر پرسشی را مطرح کرده و نه به هر نحوی مطرح می‌کنند، شکل داد.

منتقدین نفوذ افکار عمومی

از آنجا که افکار عمومی یا نامطلع است و یا می‌توان آن را شکل داده و یا دستکاری کرد، برخی از منتقدین آن از نفوذش ابراز نگرانی کرده‌اند.

به نظر برخی از منتقدین، افکار عمومی را باید محتاطانه مورد استفاده قرار داده و نقادانه برآورد کرد. برخی دیگر نیز بر این عقیده‌اند که افکار عمومی نه تنها چستی نظرات مردم را در رابطه با یک موضوع خاص نشان می‌دهد که به آنها چگونه فکر کردن در باره آن را نیز القاء می‌کند. بنابراین، انتشار نظرسنجی‌ها می‌تواند به شکلی ناروا افکار آنهایی را که اطلاع درستی از مسائل ندارند، شکل داده و جهت‌دهی کند.

نقدی دیگری در همین زمینه، افکار عمومی را در مردم‌سالاری به عنوان یک نیروی سرکوبگر تلقی می‌کند. بنابراین نقد، افراد ممکن است در مواجهه با نظرسنجی و افکار عمومی ناتوان بوده و یا از نقطه نظر روان‌شناختی غرق در القاعات آن گردند. به همین جهت، افکار عمومی را می‌توان سلاحی مقاومت‌ناپذیر در قالب چیزی که می‌شود از آن تحت عنوان «استبداد اکثریت» نام برد، قلمداد کرد. منتقدین همچنین بر این نکته انگشت می‌گذارند که افکار عمومی دستخوش تغییرات دائمی بوده و

شاخصی است «دمدمی». به همین دلیل نیز، نفوذ آن در مردم‌سالاری، به عقیده این دست از منتقدین آن، مشکل‌آفرین شده است.

چاره‌جویی برای مخاطرات ناشی از افکار عمومی

قضاوت آنی در برابر تعقل سنجیده: «افکار عمومی» و «قضاوت عمومی» دقیقاً به خاطر خصوصیت مشکل‌آفرین افکار عمومی و نفوذ آن در مردم‌سالاری‌های امروزی، دانشجویان این رشته بر آن شده‌اند تا تعریف جدیدی از آن به دست دهند. افکار نامطلع و نسنجیده را می‌توان از عقاید سنجیده و مورد تحقیق و تعقل و تبادل نظر قرار گرفته، متمایز کرد. برآیند چنین فرآیندی را می‌توان در تمایز با نظارات نسنجیده، «افکار سنجیده» یا «قضاوت عمومی» نامید.

منابع متعدد اطلاعات: افکار عمومی و رسانه‌های ارتباط جمعی
اگر شهروندان اطلاعات خود را از منابع متعدد، با کیفیت بالا و قابل اطمینان به دست آورند، طبیعی است که احتمال اینکه نظرات‌شان از معقولیت بیشتری نیز برخوردار باشد، افزایش پیدا خواهد کرد. در میان این منابع می‌توان به انواع رسانه‌های مجازی، چاپی، شنیداری و تصویری اشاره کرد. از آنجا که بلافاصلگی بصری (visual immediacy) تلویزیون به این رسانه قدرت خاصی می‌دهد، شهروندان باید از تعدد و تکثر منابع خبری خود اطمینان حاصل کنند. شهروندان همچنین بایست از چگونگی ترکیب اخبار و افکار و نحوه تمیز دادن میان آنها، آگاه باشند.

همچنین باید توجه خاصی به وجود اطلاعات ناصحیح و گمراه‌کننده (misinformation) و ترویج و پخش آنها از طریق فضای مجازی، معطوف کرد. در فضای مجازی حجم هنگفتی از این گونه اخبار یافت می‌شود. صرف اینکه برخی اخبار گمراه‌کننده را می‌توان در چندین تارنما یافت، به نوبه خود دال بر صحت این گونه اخبار ندارد.

تعدد انجمن‌ها

در صورتی که شهروندان در چندین انجمن مدنی عضو بوده و یا فعالیت داشته باشند، احتمال «تسخیر» آنها و اسیر شدن‌شان در چنگ یک نظر خاص نیز کمتر می‌شود.

تعقل نقادانه در باره نظرسنجی افکار عمومی

شهروندان بایست در باره روش و داده‌های به دست آمده از طریق نظرسنجی‌ها، نقادانه به تعقل بنشینند. به عنوان مثال، شهروندان بایست نکات زیر را در این رابطه مد نظر قرار دهند:

چه پرسش‌هایی مطرح شده‌اند و چه پرسش‌هایی مطرح نشده‌اند و فرموله کردن هر یک از آنها به چه شکل است؟
 آیا نمونه آماری به اندازه کافی گسترده بوده است و آیا نمونه‌برداری به روشی علمی صورت گرفته است یا خیر؟
 آیا نتیجه‌گیری‌های به دست آمده از نظرسنجی پایه و اساس علمی و آماری دارند یا خیر؟

نیاز به قضاوت نقادانه

شهروندان اگر نمی‌خواهند عمداً یا سهواً به بیراهه بروند، باید در برخورد با منابع اطلاع‌رسانی، از هر نوع مجازی یا چاپی و یا سمعی و بصری که باشند، و واقعی و موثق بودن ادعایی اخبار منتشره از سوی همگی‌شان، نقادانه قضاوت کنند. آنها باید برای خود بیندیشند و نظرات خویش را با دیگران در میان گذارند.

رسانه‌های ارتباط جمعی، افکار عمومی، و مردم‌سالاری

نظر به قدرت رسانه‌های ارتباط جمعی در شکل دادن به افکار عمومی، وجود یک مردم‌سالاری سالم بدون منابع متعدد و متکثر اطلاع‌رسانی، در هر یک از دسته‌بندی‌های اصلی رسانه‌ای، و برخوردار از خطوط تحریریه‌ای متفاوت و به ویژه منتقد حکومت وقت، ناممکن است. آنجا که حکومت و متحدین آن از انحصار یا کنترلی انحصارگونه بر رسانه‌های شنیداری و دیداری برخوردارند، مردم‌سالاری یا دشوار است یا ناممکن.

آنهایی که از طریق رسانه‌های چاپی، شنیداری، دیداری یا مجازی کسب اطلاع می‌کنند باید بدانند که هر یک از اینها می‌تواند ابزاری در دست گروه‌های فشار برای پیشبرد منافع ویژه این یا آن گروه خاص بوده و در نتیجه مخاطبین خود را گمراه کند.
 به همین دلیل، چشم بصیرت داشتن و نگاه نقادانه اختیار کردن، از ابزار اصلی شهروندی مردم‌سالار بشمار می‌رود.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. نقش افکار عمومی در مردم‌سالاری چه باید باشد؟
۲. برخی از مخاطرات ناشی از افکار عمومی برای مردم‌سالاری کدامند؟
۳. برای کاستن از این مخاطرات، شهروندان چه کار می‌توانند بکنند؟
۴. وجود افکار عمومی چگونه می‌تواند به جامعه عمل پوشاننده به ایده اولیه مردم‌سالاری یعنی حکومت مردم، کمک کند؟
۵. نقاط قوت و ضعف حکومت‌هایی که پیرو افکار عمومی هستند، کدامند؟
۶. رابطه میان افکار عمومی و رسانه‌های ارتباط جمعی، کدام است؟

انتخابات‌ها و رأی دادن

انتخابات‌ها و رأی دادن در قلب فرآیند مردم‌سالار جا دارد. با رأی دادن در انتخابات‌ها، مردمی که حاکمیت متعلق به آنها می‌باشد تصمیم می‌گیرند چه کسانی قوای حکومتی را اعمال خواهند کرد و فی‌المثل کدام لایحه پیشنهادی به تصمیم آنان جنبه قانونی پیدا خواهد کرد و تصمیم‌گیری‌های مکرر دیگری از این قبیل را بر دوش خواهند گرفت. اگر قرار بر این باشد که مردم‌سالاری با موفقیت به مرحله اجرا گذارده شود، فرآیند اعمال حاکمیت مذکور نمی‌تواند با مصالحه یا مخاطره روبرو گردد. مردمی که حاکمیت متعلق به آنان می‌باشد باید بدانند و اطمینان داشته باشند که آرای آنها با دقت هر چه تمام‌تر در فرآیند مردم‌سالار به ثبت خواهد رسید.

انتخابات‌ها

همه انتخابات‌ها را نمی‌توان انتخاباتی مردم‌سالار نامید. از این گذشته، برگذاری انتخابات‌هایی که بتوان صفت مردم‌سالار به آنها اتلاق کرد نمی‌تواند به تنهایی ضامن مردم‌سالار بودن یک کشور قرار گیرد چرا که انتخابات تنها یکی از عناصر تشکیل‌دهنده مردم‌سالاری محسوب می‌شود. دیگر عناصر تشکیل‌دهنده مردم‌سالاری شامل حراست از حقوق بنیادین افراد و دیگر صور حکومت مبتنی بر قانون اساسی است. با این حال، انتخابات یکی از نهادهای مرکزی مردم‌سالاری قلمداد می‌گردد. برای اینکه شایسته اتلاق صفت مردم‌سالار به خود باشند، انتخابات‌ها مستلزم شرایط و شاخص‌هایی ویژه هستند.

انتخابات‌ها باید آزاد باشند

همه شهروندان بالغ - چه مرد و چه زن - باید بتوانند به عنوان رأی‌دهنده در انتخابات‌ها شرکت کرده و یا نامزد تصاحب مناصب قدرت بشوند. همه احزاب سیاسی مردم‌سالار باید بتوانند در رقابت‌های انتخاباتی مشارکت داشته باشند. با این حال، بسیاری از صاحب‌نظران مردم‌سالاری بر این عقیده‌اند که، از آنجا که مردم‌سالاری پیمانی برای خودکشی (a suicide pact) نیست، حذف آن دسته از احزاب که هدف‌شان از دستیابی به قدرت از میان برداشتن مردم‌سالاری است، امری مشروع محسوب می‌گردد. همه احزاب، افراد و نامزدهای سیاسی باید از آزادی بیان و از رسانه‌های آزاد برای تبلیغ و دفاع از برنامه‌های سیاسی متبوع خود، برخوردار باشند.

انتخابات‌ها باید عادلانه باشند

همه احزاب سیاسی باید از حق برگذاری نشست و گردهمایی آزاد سیاسی؛ چاپ و نشر کتاب و جزوه؛ چاپ و نصب آگهی سیاسی، برخوردار باشند. احزاب سیاسی باید در پخش ادبیات سیاسی در میان مردم، آزاد باشند. احزاب سیاسی باید از طریق آیینی شفاف و عادلانه برای کسب صلاحیت مشارکت در رأی‌گیری،

به صندوق و فرآیند اخذ رأی دسترسی داشته باشند. احزاب و نامزدهای سیاسی عمده باید از دسترسی عادلانه به رسانه‌های دیداری و شنیداری ارتباط جمعی برخوردار بوده، نمی‌توان هیچیک از آنان را از مخاطب قرار دادن افکار عمومی محروم داشت. این بدین معنی است که حزب صاحب قدرت نمی‌تواند تنها حزبی باشد که بر صفحه تلویزیون ظاهر شده و یا صدای آن از طریق رادیو پخش گردد. حکومت‌ها حق ندارند مقرراتی وضع کنند که امتیازهای ناروایی برای یکی از احزاب در مقایسه با دیگران در فرآیند انتخاباتی در پی داشته باشند.

انتخابات‌ها باید مرتب و با ترتیب زمانی مشخصی برگزار گردند
جدول زمانی ادوار انتخاباتی، چه هر ساله و چه هر دو سال یکبار و یا هر چهار سال یکبار، باید از پیش شناخته‌شده و ثابت باشد.

انتخابات‌ها باید مکرر باشند
اگرچه این مردم هستند که باید از طریق قانون اساسی مورد تصویب خود جدول زمانی برگذاری انتخابات‌ها را مشخص کنند، ولی حد فاصل زمانی میان انتخابات‌ها نمی‌تواند بیش از اندازه طولانی باشد. اگر آنهایی که به رأی مردم به مناصب قدرت دست پیدا کرده‌اند از این اطمینان خاطر برخوردار باشند که برای یک مدّت زمان طولانی از قضاوت رأی‌دهندگان در امان خواهند بود، مردمی که حاکمیت متعلق به آنان است از امکان اعمال حق حاکمیت و قضاوت خود محروم خواهند شد.

مقاصد انتخابات‌ها
انتخابات‌های مردم‌سالار با مقاصد متعددی برگزار می‌گردند. رایج‌ترین این مقاصد، نصب منتخبین مردم در مقام‌های قدرت است. انتخابات‌های دیگری هستند که مقصود از برگزار کردن آنها، تصویب لوایح قانونی است. لوایح قانونی پیشنهادی شهروندان عادی را «ابتکار» یا initiative می‌نامند. لوایح قانونی پیشنهادی حکومت‌ها را «همه‌پرسی» یا referendum می‌نامند. در برخی از نظام‌ها، لوایح مذکور پیش از آنکه به رأی و تصویب مردم گذاشته شوند، به تصویب مجالس قانون‌گذار رسیده‌اند. در برخی از نظام‌ها، رأی‌دهندگان می‌توانند در انتخابات‌هایی تحت عنوان «انتخابات عزلی» (recall elections) به مقصود برکنار کردن یک مقام منتخب از منصب قدرت، شرکت کنند.

رأی دادن

سرنوشت نامزدهای کسب قدرت و صاحبان قدرت و نیز انواع موضوعات دیگر، همچنان که دیدیم، در فرآیند اخذ رأی در انتخابات‌ها مشخص می‌شود. بنابراین، فرآیند رأی‌گیری مکرر یک فرآیند مهم در هر نظام مردم‌سالار بشمار می‌رود. به همین دلیل:

رأی دادن باید عادلانه و صادقانه باشد

سلامت و تمامیت فیزیکی فرآیند رأی‌گیری، صندوق‌های اخذ رأی، و شمارش آراء باید به طریقی شفاف و قابل رویت برای عموم حراست گردد. بنابراین: رأی‌دهندگان مشروع را نمی‌توان از این فرآیند حذف کرد. افرادی که مشروعیت شرکت در این فرآیند را ندارند حق رأی دادن هم ندارند. به عنوان مثال، آنهایی که تابعیت کشور را ندارند در اکثر مردم‌سالاری‌ها از حق شرکت در رأی‌گیری نیز محرومند.

رأی‌گیری باید مخفی باشد

صندوق اخذ رأی باید مخفی باشد. همه رأی‌دهندگان باید بتوانند بدون نگاه دیگران رأی خود را به صندوق انداخته و از مخفی بودن رأی خویش آگاهی و اطمینان داشته باشند. بدون رأی مخفی، رأی‌دهندگان می‌توانند یا مورد ارباب قرار گرفته و یا مستقیماً و علناً تهدید گردند. رأی هر شهروندی برابر رأی هر شهروند دیگری بوده و هر رأی اخذشده باید شمرده شود.

شهروندان نباید مورد ارباب قرار گیرند

شهروندان باید بتوانند بدون ترس به هر نامزدی که دلخواه آنان است رأی دهند. دفاتر اخذ رأی باید به شکلی حراست شوند که رأی‌دهنده از حضور در آن محل احساس ترس نکند.

شهروندان باید از نشانی دفاتر اخذ رأی آگاهی داشته باشند

در روز اخذ رأی و بدون آگاهی از نشانی مراکز رأی‌گیری، حق رأی شهروند بی‌اثر می‌شود.

حکومت باید از احزاب سیاسی تفکیک گردد

حکومت‌ها حق ندارند مقرراتی وضع کنند که امتیازی برای یکی از احزاب در مقایسه با دیگران در فرآیند انتخاباتی در پی داشته باشند. پیروزی در انتخابات به معنای این نیست که حکومت به مالکیت حزب پیروز درآمده است. حکومت نمی‌تواند چنین بنماید که در مالکیت انحصاری حزب در قدرت بسر می‌برد. برای تضمین تفکیک حکومت از احزاب سیاسی، یک نظام خدمت مدنی (a civil service system) باید مقرر گردد تا از وادار کردن کارمندان دولت از سوی حزب صاحب قدرت برای به مخاطره انداختن حکومت قانون جلوگیری به عمل آورد.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱. چرا رأی دادن یک عنصر مرکزی مردم‌سالاری محسوب می‌شود؟

۲. اهمیت رأی مخفی در چیست؟
۳. چرا تفکیک حکومت از احزاب سیاسی اینچنین حائز اهمیت است؟
۴. چرا انتخابات‌ها یک عنصر مرکزی مردم‌سالاری محسوب می‌شوند؟
۵. رابطه میان انتخابات‌ها و حاکمیت مردم کدام است؟
۶. چرا انتخابات‌های مردم‌سالار به تنهایی برای تأسیس مردم‌سالاری کافی نیستند؟
۷. اهمیت آزاد، عادلانه، مکرر و مرتب بودن انتخابات‌ها در مردم‌سالار خواندن آنها در چیست؟

نتیجه

مردم‌سالاری راجع به جامه عمل پوشاندن به برخی عقاید می‌باشد - به اجرا گذاردن اش هم تأمل می‌برد و هم تعمل. لازمه موفقیت مردم‌سالاری، نهادهایی مردمی هستند که هم تجسم این عقاید بوده و هم مجری آنها. با این حال، این مردم‌اند که در قلب کارستان (enterprise) مردم‌سالاری قرار دارند؛ بدون مردم‌سالاران (democrats)، از مردم‌سالاری نیز خبری نخواهد بود. ساده گفته باشیم، اگر قرار بر این باشد که مردم‌سالاری برقرار گشته و هنگامی که برقرار شد به انحطاط نگراید، تراکمی زاینده (critical mass) از شهروندان باید به درکی درست از عقاید مردم‌سالار دست یافته و نیک دریابند که چنین شکلی از حکومت از آنها چه انتظاراتی داشته و آنان می‌بایست چگونه مطابق آن عمل کنند.

حیات عمومی شهروندان مردم‌سالار - یا حیات مدنی آنها - به عبارتی و بعضاً بدین معنی است که آنها چگونه از عهده مسئولیت‌های رسمی شهروندی خویش برمی‌آیند؛ با این حال، حیات مدنی فوق از این نیز بیشتر است. اگر قرار بر این است که مردم‌سالاری شکوفا گردد، باید رشد داشته و کامکار گردد و مسافت زیادی را نیز در جهت تحقق بخشیدن به وعده‌های خود پیماید. شهروندان باید در این راه علاقمندانه و آگاهانه در چارچوب آن چیزی زندگی کنند که می‌توان از آن تحت عنوان «جان مردم‌سالاری» (the spirit of democracy) یاد کرد. هر چه مقبولیت و دل‌بستگی به عقاید و نهادهای مردم‌سالاری عمیق‌تر گردد، شهروندان هر چه بیشتر در زندگی روزمره خود، بدور از آداب و رسوم رسمی مردم‌سالاری و در تقابلی هر چه نزدیک‌تر با اصول مردم‌سالاری، راه خویش را یافته و به خوی (ethos) مردم‌سالاری - یعنی به جان و به ذهنیت آن - که این اصول مستلزم داشته و عملکرد شهروندان به پرورش آن می‌انجامد، وارد خواهند شد. آبراهام لینکلن منظور دیگری جز بیان جان مردم‌سالاری

نداشت، هنگامی که می‌گفت: «من برده نخواهم بود، و بنابراین ارباب نیز نخواهم بود. و این جان کلام من در باب ایده مردم‌سالاری است. هر چه از این ایده متفاوت باشد، هر چه باشد، مردم‌سالاری نخواهد بود».

دیگران را در زندگی روزمره حیات اجتماعی برابری مدنی خویش خواندن، همانا نمونه‌ای است از به عمل گذاردن خوی مردم‌سالاری. مردمانی که از سرزمین‌های دوردست پا به مردم‌سالاری‌های جافتاده می‌گذارند، به خوبی درمی‌یابند که مردم‌سالاری تنها در عملکرد نهادهای آن خلاصه نمی‌شود، که مستلزم چیزی است تفکیک‌ناپذیر از مقاربت اجتماعی (social intercourse) و دادوستدهای عادی حیات روزمره. و این بدان معنی است که مردم‌سالاری به دیده این تازه‌واردان یک طریقت زندگی (a way of life) است.

با این وجود، زندگی در مردم‌سالاری الزاما امر ساده‌ای نیست. مردم‌سالاری، آنگاه که توسعه یافته و نسبتاً امن می‌گردد، براستی می‌تواند فرصت‌هایی را برای یک زندگی امن و کامیاب مهیا کند. ولی تضمینی برای این کامیابی وجود ندارد و در میان آن دسته از مللی که گذار خود را به این گونه حکومت آغاز کرده‌اند، مردم‌سالاری بدون تردید کوتاه‌ترین و سریع‌ترین راه برای دستیابی به ثروت نیست. از این گذشته، مردم‌سالاری به عنوان مردم‌سالاری همواره ناکامل خواهد بود. ناکامل و ناقص است چرا که انسان‌ها ناقص و ناکامل‌اند و ذات آنها با برآمدن نهادها و آداب فیروزمند مردم‌سالاری نیز یکباره دگرگون نمی‌شود. در واقع، زمختی همین ناکاملی و نقص‌ها بوده است که توجه دانشجویان مردم‌سالاری را معطوف به آشفتگی و درهم‌برهمی مردم‌سالاری کرده است. از این بدتر، مردم‌سالاری، اگر چه امروز پیروزمندانه قد علم کرده است، فردا شاید به تلخی گراید و بار دیگر در جوامعی که به هر دلیل شیرازه آنها از هم گسیخته است، به قیمت بازگشت به نظم و فراوانی، جای خود را به خودکامگی بسپارد.

حتی پیشرفته‌ترین مردم‌سالاری‌ها نیز هرازچندگاهی فصلی از فساد عمومی، جاروجنجال و کشمکش‌های یکنواخت جانبدارانه، فریب‌تعمدی رأی‌دهندگان از سوی این یا آن دسته، و خیلی بدتر از اینها را به خود می‌بینند. مردم‌سالاری بنابراین مستلزم یک مقدار از خودگذشتگی، تلاش از جان و دل و قدری تحمل و بردباری است. مردم‌سالاری همچنین مستلزم مقدار زیادی ایمان به مردم‌سالاری است - ایمان به اینکه، هر چقدر هم که مردم و نهادها به بیراهه رفته باشند و نامزدها و سیاست‌های پیشنهادی مردم‌سالاران برای مدتی طرد شده باشند، با بازگشت دوباره مردم‌سالاران به عرصه و اقدام استوار آنها در بازیافتن راه درست و احقاق حقایق ایشان در صحنه عمل، در پس امروز فردای بهتری نیز در پی خواهد بود.

«مردم‌سالاری، به قول وینستون چرچیل، بدترین نوع حکومت به استثنای انواع دیگر آن است». شهروندان بهتر است در این دفاع وارونه ولی جانانه از مردم‌سالاری خوب تأمل کنند. رویگردانی شهروندان از حیات مدنی در برابر مشکلات مزمن مردم‌سالاری تنها به عمیق‌تر کردن آنها خواهد انجامید. شهروندان خردمند این موضوع را در مد نظر خواهند داشت که در صورتی که از ایده‌ها، ارزش‌ها و نهادهای مردم‌سالاری حفاظت لازم و کافی به عمل نیاید، براستی چه چیزی جدا به خطر

خواهد افتاد. یک حیات عمومی آراسته و پیراسته که در آن حقوق شهروندان و غیر شهروندان به یکسان و به نحوی کارآ و مؤثر مورد حراست قانونی قرار می‌گیرد، براسستی از جمله عالی‌ترین دستاوردهایی است که نوع انسان بتواند آرزوی آن را داشته باشد. حفظ ثبات و امنیت یک نظام سیاسی که متضمن عملکرد درستکارانه مسئولین امور حکومتی باشد، براسستی غنیمتی است که نه تنها نمی‌بایست تضمین شده و یا غیرقابل دسترسی فرض کرد، که ارزش جنگیدن و دفاع از آن را دارد.

جستاری که تحت عنوان «عناصر مردم‌سالاری» در اینجا ارائه شد، تنها مروری بود زودگذر بر پیچیدگی‌های یک نظام مردم‌سالار سیاسی و نظم اجتماعی تحتانی آن. تعاریف بدست داده شده در این جستار تنها نشانگر راهی هستند در جهت درک درست و گرچه همواره ناکامل از عناصر مردم‌سالاری. این «عناصر» در مجموع واژگانی بدست می‌دهند تا به یاری آنها مردم‌سالاران بتوانند در این راه قدم نهاده، بحثی را در ابعاد زمانی و مکانی گسترده کلمه در جهت تعمیق هر چه بیشتر این مفاهیم و در ورای مرزهای تمدنی و فرهنگی، در جهانی که می‌رود تا هر چه کوچکتر شود، با یکدیگر و با دیگران آغاز نمایند. رویکرد نسل‌های در حال ظهور به این مفاهیم و اصول، و اینکه آنها چگونه مفاهیم و اصول فوق‌الذکر را به کار اندازند و یا تنها به عنوان آرزویی به آنها بنگرند و یا حتی به طرد آنها اقدام ورزند، آینده مردم‌سالاری را رقم خواهد زد. و تردیدی نیست که آنچه در آینده مردم‌سالاری نهفته است، چه در بهترین و چه در بدترین وجه آن، همانا آینده بشریت است.

